

کسیابی مروزی

زندگی، اندیشہ و شعرا و

تألیف و تحقیق
دکتر محمد امین ریاحی



۱۹۵۰



کسایى مروزی

زندگی، اندیشه و شعر او



تألیف و تحقیق

دکتر محمد امین ریاحی

چاپ اول ۱۳۶۷
چاپ دوم بهار ۱۳۶۸
چاپ سوم ۱۳۷۰
چاپ چهارم با تجدید نظر نهایی ۱۳۷۳
چاپ پنجم پاییز ۱۳۷۳
چاپ ششم زمستان ۱۳۷۳
به



- کسایی مروزی: زندگی، اندیشه و شعر او
- تحقیق و تألیف: دکتر محمد امین ریاحی
- تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه
- حروفچینی، نمونه خوانی، و صفحه آرایی: سینانگار
- چاپ: چاپخانه مهارت
- ناشر: مؤلف
- همه حقوق چاپ و تقلید محفوظ است.

فهرست

۷-۵

پیشگفتار

۱۵-۹

بررسی و نقد اهمّ منابع و...

۴۳-۱۷

کسایی: زندگی، اندیشه و شعر او

۲۱-۱۹

مرو، زادگاه کسایی

۲۶-۲۱

خراسان در عصر کسایی

۳۰-۲۶

شیعه در خراسان

۳۴-۳۰

شعر کسایی

۴۳-۳۴

مناقب و مراثی کسایی

۵۰-۴۴

مقدمه بر یک قصیده کسایی

۶۱-۵۱

پیشرو ناصر خسرو

۹۸-۶۵

اشعار کسایی

۱۰۹-۹۹

ابیات پراکنده از فرهنگها

۱۱۶-۱۱۰

اشعار دیگران به نام کسایی

۱۲۸-۱۱۷

پیوستها

۱۳۲-۱۲۹	مشخصات منابع
۱۴۰-۱۳۳	عکسهای اشعار کسایی از سه منبع اصلی
۱۴۸-۱۴۱	فهرست واژه‌ها و ترکیبات فارسی
۱۵۸-۱۴۹	فهرست عام (نامهای کسان، جاها، کتابها...)

به نام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه برنگذرد

پیشگفتار

کسای مروزی از شاعران بزرگ نخستین دوره شعر فارسی و از معاصران فردوسی است که آثارش گذشته از اهمیت آنها از نظر شعر و ادب و زبان فارسی، از این نظر هم که نکته‌های ارزنده‌ای از وضع اجتماعی فراموش شده عصر او در بر دارد، خواندنی و بررسی کردنی است، و چون دیوانش همچون هزاران گنج بیکران ادب فارسی به تاراج روزگار رفته، بیت بیت آنچه از او بر جای مانده ارجمند و گرامی است و باید جستجو و گردآوری شود.

اشاره به این سابقه هم بجاست که در نخستین سی ساله قرن حاضر، در ادامه کاری که ایران شناسانی چون آته آلمانی و دیگران آغاز کرده بودند، در ایران هم توجهی به جمع و تدوین آثار گمشده شاعران سده‌های آغازین سخن فارسی پدید آمد و عده‌ای از محققان، نخست زنده‌یادان عباس اقبال و ملک الشعرای بهار و سعید نفیسی و آقای دکتر ذبیح الله صفا، و اندکی دیرتر پروفیسور لازار فرانسوی و آقای دکتر محمد دبیرسیاقی و عده‌ای دیگر به گردآوری آن گوهرهای گمشده از لابلای اوراق تذکره‌ها و جُنگها و فرهنگها پرداختند.

من هم از چهل و چند سال پیش که برای ادامه تحصیل به تهران آمدم و به کتابخانه‌های پایتخت دسترسی یافتم به سائمه عشق به زبان و شعر فارسی در این راه به کوشش و جستجو برخاستم و نمونه‌هایی از حاصل کار را در مجلات منتشر کردم. اما به دو دلیل دنباله کار را رها کردم: یکی اینکه دیدم عشق به جستجو و بازیابی این گوهرهای گمشده طبعاً در میان اهل ادب عمومیت دارد و بسیار کسان

در این راه می‌کوشند و کسی هم از کار دیگری خبر ندارد و نتیجه این است که وقتی یکی مجموعه آثار شاعری را آماده چاپ می‌کند، می‌بیند پیش از او محقق دیگری حاصل کار خود را در همان زمینه به بازار آورده است.

دوم اینکه تحولات فرهنگی و فنی که بعد از دومین جنگ جهانی پدید آمد، روش کار در این زمینه را بکلی دگرگون کرد، و اینک با انتشار فهرستهای نسخ خطی کتابخانه‌های جهان و افزایش ارتباطات فرهنگی و تسهیل در تهیه میکرو فیلم دانسته‌ایم که دهها و بلکه صدها جنگ اشعار و مجموعه‌های کهن از قرون گذشته در گوشه و کنار کتابخانه‌های جهان موجود است که فقط میکرو فیلمهای معدودی از آنها را توانسته‌ایم در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران گرد آوریم و قطعاً بسیاری از این نوادر و نفاثس هم هست که هنوز خبری از آنها به ما نرسیده و باید در جستجو و شناسایی آنها باشیم. و تردید نباید داشت که منبع اصلی گردآوری مجموعه کامل آثار شاعران کهنی که دیوانهای آنها از میان رفته همین مجموعه‌هاست. و لازم است که مؤسسات پژوهشی و دانشگاهی با طرح و اجرای برنامه‌های جامعی برای شناخت و جمع‌آوری عکسهای آنها اقدام نمایند، تا بر مبنای همه آنها آنچه از گزند روزگار مصون مانده با نظم صحیحی استخراج و تدوین و منتشر شود. و طبعاً هر کار تحقیقی که پیش از انجام گرفتن چنین مقدمه لازم و صرفاً بر مبنای امکانات پنجاه سال پیش و با اکتفا به تذکره‌ها و لغت‌نامه‌های متداول انجام گیرد، کاری ناقص و ناتمام خواهد بود و دل‌های جویندگان و آرزومندان را خرسند نخواهد کرد.

اما اگر برخلاف آن نظر کلی، اینک آثار کسایبی بدین صورت منتشر می‌شود از این روست که دو قصیده گمشده او را از همان منابع دور از ایران به دست آوردیم که تحقیق در آنها علاوه بر شعر کسایبی و زبان عصر او از نظر وضع اجتماعی آن عصر هم تازگیهایی می‌تواند داشته باشد. این است که تأخیر در نشر آنها را روا ندیدیم و یادداشتهایی را که از چهل سال پیش بتدریج فراهم آمده و چندین سال پیش برای چاپ تنظیم شده بود به دست انتشار سپردم.

در این مجموعه سیصد و چند بیت از اشعار مسلم کسایبی، از کلیه منابع در دسترس از تذکره‌ها و جنگها و فرهنگها و متون مختلف دیگر استخراج و به ترتیب حروف ردیف و قافیه تنظیم شده است.

ابیات پراکنده‌ای هم که به قرینه موضوع و وزن و قافیه حدس زده می‌شده که از یک منظومه باشند (با ذکر منبع) در کنار هم جای گرفته‌اند. عنوانهای اشعار از گردآورنده است.

منبع هر قطعه یا بیت و نسخه بدلهای، در زیرنویس اول صفحات و معنی واژه‌ها در زیرنویس دوم آمده است. در اینجا، از معانی مختلف واژه صرف نظر شده، و تنها معنی مقصود در آن بیت ذکر شده است. اگر توضیح خاصی درباره جنبه‌ای از معنی داده شده فقط برای روشن‌تر کردن معنی بیت بوده، و نیز اگر شاعری از شاعران دیگر، مثلاً فردوسی یا رودکی، یا فرخی یا ناصرخسر آمده، به منظور بیان سبک شاعر و ارتباط سخن او با سخن شاعران دیگر بوده است.

عکس اوراق خطی مربوط را هم از دو مجموعه که منبع منحصر به فرد دو قصیده نو یافته کسای و قسمتی از اشعار اوست، و از عرفات العاشقین که منبع تذکره‌های جدیدتر است چاپ کردیم تا اگر خطایی در خواندن و بازنویسی آنها از گردآورنده سرزده باشد راه تحقیق و تصحیح برای محققان و علاقه‌مندان باز باشد. درباره کسای، پیش از این ضمن انتشار یکی از دو قصیده نو یافته او در مجله یغما (سال ۱۳۴۸) مقدمه‌ای بر آن نوشتم و بعد در کنگره ناصرخسر و در مشهد (در ۱۳۵۳) هم خطابه‌ای درباره او خواندم. و چون آن دو گفتار چهره تازه ناشناخته‌ای از شاعر را نشان می‌داد که موجب زندگی دوباره او در این سالها شده است و محتویات آنها به شکلی ناقص و دور از امانت و روش صحیح علمی در اینجا و آنجا نقل می‌شود، به صوابدید دوستان چاپ عین آن دو را هم در این مجموعه لازم دیدم. و اگر از این راه پاره‌ای از نکات مکرر شده باشد، از خوانندگان گرامی پوزش می‌طلبم.

امیدوارم حاصل کوششی که با امکانات محدود انجام گرفته، مورد پسند شیفتگان زبان و ادب و فرهنگ ایرانی قرار گیرد، و آرزومندم با فراهم آمدن موجباتی که بیان شد پژوهندگان جوان و با همت در زنده کردن آثار ارجمند کهن‌ترین روزگاران شعر فارسی توفیق یابند.

دکتر محمد امین ریاحی

بررسی و نقد

اهم منابع زندگی و شعر کسایی

الف. منابع قدیم

۱. نخستین و مهم‌ترین منبع درباره کسایی، ذمیه القصر ابوالحسن علی بن حسن باخرزی (مقتول در ۴۶۷) است شامل ۲ بیت فارسی و ۲ بیت عربی او، و دو نکته مهم: یکی کنیه و نام صحیح او که غلط مشهور متأخران را برطرف می‌کند، و دیگر اینکه او مقیم نسف (نزدیک به بخارا پایتخت سامانیان) بوده و ذکرش در میان شاعران نسف آمده است.

۲. ناصر خسرو متوفی در ۴۸۱ در قصاید خود نه بار از کسایی به صورت معارضه نام برده، و این از نظر نشان دادن شهرت کسایی در عصر ناصر خسرو اهمیت دارد.

۳. سوزنی سمرقندی (متوفی در ۵۶۲ یا ۵۶۹) در اشعار خود دوبار از کسایی نام برده که اشاره به مدایح او دریاة عُتبی وزیر سامانیان، و «کردار خوب» آن وزیر با شاعر، و بقای نام او به سبب مدایح کسایی تا عصر سوزنی است.

۴. نظامی عروضی در چهار مقاله (تألیف شده در ۵۵۱-۵۵۲) نام او را میان شاعران عصر سامانی آورده، و همین اشاره از نظر تعیین دوره شاعری او و ارتباطش با سامانیان مهم است.

۵. عبدالجلیل رازی در کتاب «اللقض» (تألیف در حدود ۵۶۰) دوبار از کسایی نام برده، و از نوشته او معلوم می‌شود کسایی شیعه بوده و دیوانش تا نیمه قرن ششم موجود و معروف بوده است.

۶. سدید الدین محمد عوفی نخستین کسی از تذکره نویسان است که در لباب الالباب خود (تألیف شده در ۶۱۸) مستقلاً شرح حال کسایی را آورده است. اما نوشته عوفی که طبق معمول او آراسته به صنایع لفظی است نشان می‌دهد که نویسنده فقط نامی از او شنیده بوده، و اشعاری از او در دست داشته است و هیچگونه آگاهی سودمندی از زندگانی کسایی در نوشته او نیست.

عوفی با استفاده از تناسبات لفظی عباراتی سرهم کرده، یا از مضمون اشعار به حدس نکاتی را استخراج کرده است. مثلاً به قرینه تخلص شاعر می‌گوید: «کسای زهد در بر داشت و کلاه فقر بر سر». همین عبارت تذکره‌نویسان متأخر را گمراه کرده و او را بخطا صوفی و عارف شمرده‌اند. در ابتدای قطعه‌ای می‌نویسد: «جماعتی او را ملامت کردند که خضاب چرا می‌کنی؟» یا در مقدمه لامیه شاعر می‌گوید: «در آخر به هنگام وداع و ساعت رحیل گفته است». در عنوان قطعه مرثیه‌ای که ذکر مرود در آن آمده می‌نویسد: «در مرثیت یکی از صدور مرو گفته است». این هم که او را جزو شاعران دوره غزنوی آورده از بی‌اطلاعی اوست.

همینقدر از عوفی ممنونیم که ۶۳ بیت از لطیف‌ترین اشعار کسایی را برای ما به یادگار گذاشته، که شهرت کسایی مرهون همانهاست که او برگزیده است.

۷. در تذکره‌های بعدی هر چه هست مستقیم و غیرمستقیم از لباب الالباب اخذ و گاهی تحریف شده است.

می‌دانیم که لباب الالباب در هند تألیف شده، و امروز تقریباً مسلم گردیده که پیش از آنکه براون و فروینی آن را از روی دستنویسهای هندی چاپ کنند و نسخ چاپی آن به ایران برسد، هیچ نسخه‌ای از آن به ایران نرسیده بوده است و طبعاً تذکره‌نویسان ایران دسترسی بدان نداشته‌اند. تنها دو مؤلفی که تذکره‌های خود را در هند نوشته‌اند یعنی امین احمد رازی که هفت اقلیم را در سالهای ۹۹۶ تا ۱۰۰۲ در آنجا تألیف کرده، و تقی‌الدین اوحدی اصفهانی که عرفات العاشقین خود را در سالهای ۱۰۲۲ تا ۱۰۲۴ در همانجا فراهم آورده مستقیماً از لباب الالباب بهره برده‌اند. در تذکره‌های بعدی (ریاض الشعراء واله داغستانی، آتشکده آذر، مجمع الفصحا) هر چه هست برگرفته از همین دو منبع است.

از لباب الالباب که بگذریم عرفات العاشقین تنها تذکره‌ایست که در گردآوری شعر کسایی در خور بهره‌جویی است. مؤلف عرفات همه ۶۳ بیت اشعار موجود در لباب الالباب عوفی را (عیناً با همان ترتیب و توالی) نقل کرده، آنگاه به دنبال آنها ۲ قطعه دو بیتی و ۲۲ بیت از قصیده سوگنامه را آورده است. در آن میان وجود بیت‌های ۲۹ و ۳۰ آن قصیده در این منبع دلیل دیگری بر اصالت بیت‌های بعدی و صحت انتساب تمام قصیده به کسایی و موجب رفع تردیدهاست.

رضاقلی خان هدایت در مجمع الفصحا آنچه را که در عرفات بوده، با تحریفاتی نقل کرده است، و بطوری که مرحوم سعید نفیسی (در مقدمه لباب الالباب صفحه دو) و آقای احمد گلچین معانی در (تاریخ تذکره‌های فارسی ج ۲ ص ۱۰ و ۱۴۷) تحقیق و بیان کرده‌اند، هدایت علی‌رغم ادعای خود لباب الالباب را در دست نداشته، و هر جا که می‌نویسد «عوفی در لباب الالباب گوید» عبارتی است که از عرفات گرفته است و نسخه عرفات که در اختیار او بوده همین نسخه معروف شماره ۵۳۲۴ کتابخانه موقوفه ملک است.

دوست عزیز فاضل آقای یدالله جلالی پندری عکسهای برگهای ۴۵۴ و ۴۵۵ مربوط به کسایی

را از این نسخه در اختیار من گذاشتند و امکان برخورداری از آن را برای من فراهم کردند. و چون این برگه‌های یکی از منابع مهم شعر کسایی است با تشکر از ایشان آن عکسها در این مجموعه به چاپ می‌رسد. در اینجا این نکته هم گفتنی است که «حکیم مجدالدین ابواسحق» هم نامی است که نخستین بار در عرفات برای کسایی ذکر شده، و از آنجا به آتشکده و مجمع الفصحا راه یافته، و کار به جایی رسیده که در صد سال اخیر هر کس از ایرانی و خارجی که شرح حالی از کسایی نوشته در قطعیت این نام تردید نکرده است. در حالی که چون این نام در هیچ مأخذ کهنه دیگری نیامده، و مؤلف عرفات هم بیش از شش قرن فاصله زمانی با کسایی داشته، گفته او در این باره ارزش و اعتباری ندارد. مخصوصاً حالا که در *دمية القصر* باخرزی (از تألیفات نزدیک به عصر شاعر) می‌بینیم که نام او ابوالحسن علی بن محمد کسایی بوده نقل و تکرار این خطا دور از شیوه علمی است. یک قرن پیش که تحقیق در زندگی شاعران ایران مرحله مقدماتی را می‌پیمود، روش نخستین نسل خاورشناسان چون: اته، ریو، براون این بود که درباره نام و نسب و تاریخ وفات، و روایات افسانه‌ای مربوط به هر شاعر گفته‌های تذکره‌نویسان را به دنبال هم نقل می‌کردند، و این شیوه غیر علمی در ایران هم مورد تقلید قرار گرفت و ادامه یافت که اینک باید بکلی کنار گذاشته شود. از مطالب تذکره‌ها، تنها و تنها قسمتهای مربوط به معاصران مؤلف هر تذکره سندیت دارد، و گرنه آنچه آذر و هدایت یا تذکره‌نویسان بی اطلاع تر هند درباره گویندگان چند قرن پیش از خود نوشته‌اند تا مأخذ اصلی و معتبر آنها به دست نیاید به هیچ روی پذیرفتنی و بازگفتنی نیست و باید منحصراً اشعار خود شاعران و منابع نزدیک به عصر آنها ملاک تحقیق باشد. از این تذکره‌ها فقط آثار شاعران را با احتیاط می‌توان نقل کرد.

۸. قدیم‌ترین منابع اشعار کسایی، فرهنگهای فارسی است بترتیب: لغت فرس اسدی (از نیمه قرن پنجم) (نسخ مختلف آن که اختلاف عمده با هم دارند)^{*}، فرهنگ قواس (از اواخر سده هفتم و اوایل سده هشتم)، صحاح الفرس نخجوانی (از اوایل سده هشتم) و فرهنگهای جدیدتر: مجمع الفرس سروری (تألیف شده در ۱۰۰۸)، فرهنگ جهانگیری (آخرین تدوین در ۱۰۳۲)، تحفة الاحباب اوبی، فرهنگ حسین وفایی، مجموعه الفرس کحال، فرهنگ جعفری.

۹. در ترجمان البلاغه رادویانی (از نیمه قرن پنجم) ۶ بیت از اشعار کسایی آمده.

۱۰. در المعجم شمس قیس رازی (تألیف در حدود ۶۳۰)، یک قطعه ۸ بیتی و یک تک بیتی از کسایی نقل شده.

۱۱. در یک مجموعه نفیس و ممتاز که به دست عبدالله برمکی در سال ۹۴۵ کتابت شده، و اینک در کتابخانه موزه توبقا پوسرای در استانبول به شماره ۱۹۷۶ نگهداری می‌شود (فهرست

* آنچه را که زنده یاد عباس اقبال با مقابله چندین دستنویس لغت فرس اسدی در چاپ خود گرد کرده، یکجا به نام آن کتاب آورده‌ایم، و صحیح‌تر این بود که به نقل هر بیت در هر نسخه تصریح گردد. در یفا که در حین چاپ کتاب، آن نسخه در دسترس نبود.

کتابخانه ص ۳۱۵ شماره ۹۰۲) یک قصیده ۲۳ بیتی در منقبت حضرت علی (ع) و یک قطعه ۵ بیتی در وصف شراب آمده، که من آنها را در مجله یغما منتشر کرده‌ام و عکس برگهای مربوط هم در این مجموعه چاپ می‌شود.

۱۲. در جنگ اشعاری به نام تتمه تذکره خلاصه الاشعار تقی کاشی (که خود تذکره در فاصله سالهای ۹۷۵-۱۰۱۶ تألیف شده) و در کتابخانه بانکی پور پتته به شماره ۶۸۴ نگهداری می‌شود، ۵۶ بیت از اشعار کسایبی آمده، از آن جمله قصیده ۵۰ بیتی سوگنامه کربلا است که فقط ۲۰ بیت بهاریه آغاز آن در عرفات العاشقین و از آنجا در مجمع الفصحا آمده و از آن راه شهرت یافته و این نخستین سوگنامه مذهبی در شعر فارسی است که اینک برای نخستین بار (با عکس برگهای خطی) چاپ می‌شود.

این مجموعه در فهرست کتابخانه بانکی پور (ج ۸ ص ۷۳) و در مقاله‌ای از پروفیسور نذیر احمد تحت عنوان «تعلیقاتی بر لباب الالباب» در فرهنگ ایران زمین (ج ۱۹ ص ۸۹-۱۰۵) معرفی شده است.

ب. تحقیقات جدید

۱. نخستین بار در سال ۱۸۷۴ (برابر ۱۲۹۱ قمری) آته ایران شناس آلمانی ضمن مقاله‌ای به عنوان «غزلیات کسایبی» قسمتی از اشعار او را که در تذکره‌های معروف آمده، جمع و در «اخبار جلسات آکادمی بایر، بخش فلسفه و زبان شناسی سال ۱۸۷۴» چاپ کرد.

Ethé: (Die Lieder des Kisâi)

Sitzung der philos. - philol. Classe vom 4. Juli 1874. pp. 133-148.

بعداً در مقاله‌ای که در کتاب اساس فقه اللغة ایرانی منتشر کرده، و ترجمه فارسی آن به وسیله شادروان دکتر رضازاده شفق به نام «تاریخ ادبیات ایران» در آمده است نیز درباره کسایبی و از آن جمله معارضه ناصر خسرو با او بحث کرده، و بخطا چنین پنداشته است که کسایبی دیر زیسته و تا دوره شاعری ناصر خسرو زنده بوده است. (ص ۱۴۷-۱۴۹ همانجا)

در همانجا آته به وجود سه قصیده و یک غزل کسایبی در مجموعه‌ای در موزه بریتانیا اشاره کرده که من با شوق و امید فراوان عکس آن اوراق را خواستم اما معلوم شد آن قصاید از کسایبی نیست.

۲. در ایران نخستین بار مرحوم عباس اقبال آشتیانی در مجله ایرانشهر (سال دوم، ۱۳۰۳ شمسی) مقاله کوتاهی در معرفی کسایبی نوشته و گفته است که دو قطعه شعر موجود در المعجم و لباب الالباب (ابیات ۷۹ تا ۹۲ این کتاب) بازمانده از یک قصیده است. این نوشته در مجموعه مقالات آن مرحوم (ص ۱۷۷-۱۸۰) دوباره چاپ شده است.

۳. براون در تاریخ ادبی ایران (ترجمه علی پاشا صالح، ج ۱ چاپ ۱۳۵۸، ص ۲۶۹-۲۷۲) کسایبی را تنها به خاطر معارضه ناصر خسرو با او مطرح کرده، و نظری بی‌اساس آته را که گفته بود

بیمهری ناصر خسرو نسبت به کسایی، به علت تشیع کسایی و انکار او دربارهٔ سه تن از خلفای راشدین است، رد کرده و می‌گوید کسایی شیعهٔ دوازده امامی و ناصر خسرو شیعهٔ هفت امامی بوده، و علاوه بر این اختلاف مشرب، مدیحه‌سرایی کسایی دربارهٔ محمود غزنوی دشمن سرسخت اسماعیلیه، علت بیمهری ناصر خسرو شده است.

۴. تقی‌زاده که نخستین بار در زبان فارسی معارضهٔ ناصر خسرو را با کسایی به میان کشیده (مقدمهٔ دیوان ناصر خسرو، بهمن ۱۳۰۵، صفحهٔ لح لظ) مشابه نظر براون را اظهار کرده است.

۵. ریپکا در تاریخ ادبیات ایران (ترجمهٔ دکتر عیسی شهابی، ۱۳۵۴، ص ۲۳۶-۲۳۷) هیچ حرف تازه‌ای ندارد، و آنچه هست برگرفته از براون است.

۶. افتخار نخستین تحقیق جامع و کامل علمی دربارهٔ کسایی از زنده یاد بدیع‌الزمان فروزانفر است که کلیهٔ منابع موجود معروف را (البته به جز ذمیه القصر و کتاب نقض و دو قصیدهٔ نویافته) مورد بررسی دقیق قرار داده و خطاهای جزئی و کلی تذکره‌نویسان را از قبیل: معاصر بودن او با رودکی متوفی ۳۲۹، یا با ناصر خسرو (متولد ۳۹۴ و متوفی ۴۸۱)، یا اینکه قصیدهٔ پنجاه سالگی خود را هنگام مرگ سروده، یا انتساب قصیدهٔ «جان و خرد» ناصر خسرو به نام او و اسماعیلی بودنش، همه را با ذهن نقاد خود موشکافی و رد کرده است.

تحقیق فروزانفر، که هنوز تازگی خود را حفظ کرده، در مجلهٔ آرمان (سال اول ۱۳۰۹، صفحات ۲۷-۳۴) به چاپ رسیده، و بعداً در تعلیقات چهارم مقالهٔ چاپ دکتر معین نقل شده است. چکیدهٔ مقاله در سخن و سخنوران (چاپ اول، ۱۳۰۸، جلد اول ص ۲۲-۲۶) نیز آمده است.

۷. مرحوم فروزانفر تصحیحاتی هم دربارهٔ پاره‌ای از بیت‌های کسایی دارد که در حواشی صحاح الفرس نخجوانی چاپ دکتر عبدالعلی طاعتی (که پایان نامهٔ دکتری او بوده و به راهنمایی فروزانفر تألیف گردیده) آمده است.

۸. مرحوم دهخدا یادداشتهایی در تصحیح قیاسی ابیاتی از کسایی به شیوهٔ خاص خود در حاشیهٔ لغت فرس اسدی چاپ هرن (نسخهٔ کتابخانهٔ خود) یادداشت کرده بوده که آقای دکتر دبیرسیاقی آنها را در حواشی چاپ خود نقل کرده و بعضی از آنها جزو لغت‌نامه هم چاپ شده است. و ما آنهمه را در زیرنویس اشعار آورده و در موارد لازم نظر خود را هم نوشته‌ایم.

۹. شادروان سعید نقیسی در احوال و اشعار رودکی (جلد سوم، چاپ اول، ۱۳۱۹ ضمایم و تعلیقات ص ۱۱۹۷-۱۲۱۷) شرح حال کسایی و مجموعهٔ اشعار او را از منابع مختلف آورده، و در آنجا قصیدهٔ «جان و خرد» ناصر خسرو را از کسایی دانسته و عمری نزدیک به صد سال برای او نوشته است.

بار دیگر در تعلیقات خود بر لباب الالباب (چاپ ۱۳۳۵، ص ۶۶۰-۶۶۸) اشعار منسوب به او را از جنگها نقل کرده است. در اینجا (در ص ۶۶۰) به استناد کتاب «نقض» شیعه بودن کسایی را می‌پذیرد، این درست، اما در صفحهٔ ۶۶۴ به دنبال اینکه قصیدهٔ «جان و خرد» ناصر خسرو را از

کسایمی می‌شمارد، می‌نویسد: «باید کسایمی را از اسماعیلیه دانست، چنانکه مطالب قصیده معروف وی نیز مطابق عقاید و تعلیمات اسماعیلیه است». همچنین به جای ابوالحسن عتبی ممدوح کسایمی، ابوجعفر عتبی را ممدوح او تصور می‌کند که البته اشتباه است.

۱۰. احمد آتش در تعلیقات خود بر ترجمان البلاغه (چاپ ۱۹۴۹ استانبول، برابر ۱۳۲۸ خورشیدی ص ۹۷-۹۸) از دمیه القصر باخرزی (نسخه خطی کتابخانه فاتح، برگ ۹۳ الف) نام «ابوالحسن علی بن محمد کسایمی» را نقل می‌کند و از اشتراک کنیه و نسبت حدس می‌زند که او همان کسایمی مروزی شاعر است.

حدس آتش را این نکته هم تأیید می‌کند که دو بیت شعر هم در همان کتاب (چاپ ۱۳۴۹ حلب ص ۱۹۶) به نام ابوالحسن مروزی آمده که در لباب الالباب (ص ۲۷۲-۲۷۳) به نام کسایمی ماست.

۱۱. از علی قویم در مجله ارمنان (سال ۲۴، شهریور ۱۳۲۸ ص ۲۴۱-۲۵۱) شرح حالی از کسایمی چاپ شده که منقولاتی از تذکره‌های معروف است.

۱۲. مرحوم دکتر محمد معین در تعلیقات چهار مقاله (چاپ ۱۳۳۳ ص ۸۹-۹۷) بعد از چاپ نوشته مختصر محمد قزوینی، مقاله فروزانفر را از مجله آرمان آورده است. و عجیب است که بعد از نقل نوشته کتاب النقص، وقتی که به معارضه ناصر خسرو با کسایمی می‌رسد چنین نتیجه می‌گیرد که: «می‌توان حدس زد که کسایمی نیز از فرقه اسماعیلیه بوده، اما عبدالجلیل قزوینی مؤلف کتاب النقص بدین نکته توجه نداشته است».

۱۳. دکتر ذبیح‌الله صفا در تاریخ ادبیات در ایران (ج ۱ چاپ ۱۳۳۵ ص ۴۴۴-۴۵۲) شرحی جامع با برگزیده آثار شاعر آورده است.

۱۴. ذکر قسمتی از منابع احوال و آثار کسایمی در حواشی دکتر حسن سادات ناصری بر آتشکده آذر (ج ۲ چاپ ۱۳۳۸ حاشیه صفحات ۶۶۰-۶۶۱)، و نیز در فرهنگ سخنوران از دکتر خیام‌پور (چاپ ۱۳۴۰ تبریز، ص ۴۸۴) آمده است.

۱۵. در مقاله «قصیده‌ای از کسایمی مروزی» از محمد امین ریاحی (مجله یغما سال بیست و دوم ۱۳۴۸ ص ۴۴۳-۴۴۹) درباره زندگی و عقیده مذهبی کسایمی بحث شده، و قصیده شاعر از جنگ عبدالله برمکی مورخ ۹۴۵ و قطعه‌ای از همان جنگ برای نخستین بار منتشر گردیده که مجدداً در این مجموعه چاپ می‌شود.

۱۶. در کنگره جهانی ناصر خسرو در مشهد در ۲۶ شهریور ۱۳۵۳ سخنرانی محمد امین ریاحی تحت عنوان «پیشرو ناصر خسرو» درباره علت معارضه ناصر خسرو با کسایمی ایراد شده، و در مجله یغما (سال بیست و هفتم ۱۳۵۳ ص ۵۶۱-۵۷۱)، و نیز در یادنامه ناصر خسرو (از انتشارات دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی ۱۳۵۵ ص ۲۳۴-۲۴۵) چاپ شده که در این مجموعه مجدداً نقل شده است.

۱۷. آقای دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی در کتاب «صورخیال در شعر فارسی» ص ۳۴۲-۳۴۴ فصلی به «صورخیال در شعر کسایی» اختصاص داده است که بحث تازه و دقیقی در سبک و بیان هنری شاعر است.

۱۸. دوست قدیم من مرحوم دکتر مهدی درخشان هم رساله‌ای در احوال و اشعار کسایی برای تدریس به شاگردان خود چاپ کرده (سال ۱۳۶۴)، و نقد فاضلانہ‌ای بر آن از آقای احمد اداره‌چی در مجله آینده (سال ۱۴، ص ۶۲۶-۶۳۹ و سال ۱۵ ص ۴۸۶-۴۹۷) منتشر شده است.

۱۹. در کلیه کتابهای تاریخ ادبیات و برگزیده شعر فارسی که در نیم قرن اخیر به چاپ رسیده، شرح حال و نمونه اشعار کسایی آمده که برای پرهیز از اطناب ناگزیر از ذکر آنها خودداری می‌شود.

۲۰. دوست دانشمند آقای دکتر علی اشرف صادقی که در جستجو و گردآوری اشعار گمشده روزگاران کهن از فرهنگها و جنگهای کهن بذل همت می‌کنند، ابیاتی را از دستنویسی از لغت فرس اسدی که در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران مضبوط است از راه لطف برای من فرستاده‌اند که در زیرنویسها آنها را به رمز «لف‌دا» مشخص کرده‌ام.

کسایبی مروزی زندگی، اندیشه و شعر او

زیبا بود از مرو بنازد به کسایبی
چونانکه جهان جمله به استاد سمرقند

در سپیده دم سخن فارسی، پیش از آنکه فردوسی بزرگترین شاعر ایران و مظهر زبان و شعر فارسی چون آفتاب درخشان از مشرق شعر ایران برآید و آسمان همه قرون شعر فارسی را روشن سازد، میان دهها شاعری که در قرن چهارم می زیستند و هنوز نمونه های شعرشان برای ما باقی مانده، سه تن مقام ممتازی داشتند:

نخست رودکی پدر شعر فارسی که در سایه قدرت سخن و فراوانی آثار نغز، پیشرو و سرآمد دیگران بود، و شاعران عصر همه او را به استادی می ستودند و این حق او بود و هست. دوم شهید بلخی که دانشمند و حکیم بود، شعرش لطیف بود، و در زندگی خود و بعد از خود نامش و شعرش بر سر زبانها بود. سوم دقیقی که با سرودن بخشی از شاهنامه مقام والایی در ادب فارسی یافت. بعد از آنها نوبت به کسایبی رسید که فقط ده دوازده سالی بعد از فردوسی چشم به جهان گشود و دوره شاعری او درست همزمان با عصر حماسه سرای بزرگ ایران بود.

کسایبی مروزی به سبب هنر شاعری و هم از این روی که راه نوی در

پیش گرفته و قسمتی از شعر خود را در راه تبلیغ سیاسی و فکری به کار انداخته، و استاد بزرگی چون ناصر خسرو از او تقلید و پیروی کرده است، زندگی و سخنش درخور بررسی است.

نام کسایبی در چهار مقاله عروضی به صورت ابوالحسن کسایبی آمده، و در *دُمیة القصر باخرزی*^۱ دو بیت از او به نام ابوالحسن مروزی نقل شده^۲ و نیز در همان کتاب از او چنین یاد شده است: «ابوالحسن علی بن محمد الکسایبی المجتهد المقیم بنسف و مروزی الاصل»^۳. نوشته این دو تن که از مردم خراسان بوده و نزدیک به عصر کسایبی مروزی می‌زیسته‌اند^۴ اعتبار تمام دارد، و آنچه تذکره نویسان متأخر مغایر با آن نوشته‌اند^۵ قابل نقل و اعتنا نیست. و نیز نحوه ذکر او در *دُمیة القصر* و *لباب الالباب* چنان است که گویا این شاعر به نام ابوالحسن مروزی یا «مروزی» مطلق نیز شهرت داشته است.

شعر شاعران راستین آینه روزگار آنهاست، و شناخت یک شاعر، آن هم شاعری چون کسایبی که اندیشه و شعر او ویژگیهای استثنایی دارد، بدون شناخت محیط زندگی او ممکن نیست. از این رو نگاهی کوتاه به وضع زادگاه او مرو، و عصر زندگی او می‌اندازیم.

۱. *دُمیة القصر باخرزی* چاپ محمد التونجی ج ۲ ص ۹۹۷.

۲. ابیات شماره ۱۰۰-۱۰۱ متن.

۳. همانجا، ج ۱ ص ۶۷۹. مهم اینکه نام کسایبی به سبب اقامتش در نسف نه در قسم ششم (شعراي خراسان) بلکه در قسم پنجم (شعراي خوارزم و ماوراءالنهر) و در کنار شاعران نسفی آمده، آتش بجای «مقیم بنسف» از دستنویس فاتح «مقیم بنسفه» نقل کرده.

۴. باخرزی مؤلف *دُمیة القصر* از باخرز خراسان بوده، و در ۴۶۷ درگذشته، و نظامی عروضی چهار مقاله را در حدود ۵۵۱-۵۵۲ نوشته و اگرچه از مردم سمرقند بوده ولی زندگی را در خراسان گذرانیده است.

۵. آذر در آتشکده و هدایت در مجمع الفصحا ظاهراً به نقل از عرفات العاشقین کسایبی را به نام مجدالدین ابواسحق یاد کرده‌اند. در حالی که اصولاً لقبهای مختوم به «دین» در قرن چهارم معمول نبوده، و این نوع لقبها از دوره غزنویان شروع شده و در دوره سلجوقیان رواج یافت. رجوع شود به سیاستنامه تصحیح دارک ص ۱۸۹.

مرو، زادگاه کسایبی

مرو یا مرو شاهجان در سی فرسخی شمال شرقی سرخس و شصت فرسخی طوس از کهن‌ترین ادوار تاریخی، شهری معروف و یکی از مراکز مهم فرهنگ ایرانی بود. و آخرین شهر تاریخی ایران است که در ۱۲۷۷ هجری از دامن سرزمین ایران جدا کرده شد و سرنوشت ساکنانش از سرنوشت ملت ایران و فرهنگ ایرانی جدایی یافت.

نام باستانی آن در دوره هخامنشی مرگ یا مرگو یا مرگیانه (= مرغیان) بود و در کتیبه بیستون به صورت مرگوش آمده، و مرغاب (نام رود مرو) و مرغزی در نسبت عده‌ای از شاعران منسوب بدان، نشان از آن نام کهن دارد. آبادی و اهمیت مرو به چندین سبب بود: نخست اینکه آب فراوان رود مرو با سد عظیمی که در روزگار هخامنشیان بسته بودند و در ادوار بعد تجدید و تعمیر شده بود، با شبکه‌های وسیع آبیاری پیشرفته، سراسر دشتها و شنزارها را به کشتزارها و باغهای سبز و خرم بدل کرده بود. دوم اینکه راه بازرگانی شرق و غرب معروف به راه ابریشم از دوره اشکانیان و ساسانیان از این شهر می‌گذشت و مرو در سایه آن بازارهای پررونقی داشت که جغرافی نویسان از آن یاد کرده‌اند.

سوم اهمیت سیاسی و نظامی مرو بود که در دورترین ناحیه شمال شرق کشور، در این نقطه از هجوم اقوام بیگانه جلوگیری می‌شد. گردیزی در زین الاخبار می‌نویسد:

«اردشیر جهان را چهار سپاهسالار کرد: یکی خراسان، دیگر مغرب، سوم نیمروز، چهارم آذربایجان. و مر خراسان را چهار مرزبان کرد: یکی مرزبان مروشاگان، و دوم مرزبان بلخ و طخارستان، و سیوم مرزبان ماوراءالنهر، و چهارم مرزبان هرات و پوشنگ و بادغیس»^۶

در دوره ساسانی مرو برای دفاع از کشور در برابر هجوم ترکان اهمیت خاص داشت و یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی، بازپسین روزهای خود را در

این شهر گذرانید و در حوالی آن کشته شد.

با ظهور اسلام هم، مرو اهمیت خود را حفظ کرد و مقر نایب خلافت گردید و حمله به ماوراءالنهر از آنجا انجام می‌گرفت. ابو مسلم قیام خود را از آنجا آغاز کرد و در آن کاخی برای مرکز حکومت ساخت و بعدها مأمون نیز هنگامی که حاکم خراسان بود در آن کاخ اقامت داشت. اگرچه از دوره طاهریان نیشابور مرکز خراسان گردید و سامانیان هم ابتدا سمرقند و بعد بخارا را پایتخت خود ساختند، با اینهمه مرو اهمیت و آبادی خود را همچنان حفظ کرد.

در همان روزها، در عصر کسایی در حدود العالم (تألیف شده در ۳۷۲) چنین آمده است:

«مرو شهری بزرگ است، و اندر قدیم نشست میر خراسان آنجا بودی، و اکنون به بخارا نشیند. و جایی با نعمت است و خرم، و او را قهندز است و آن را طهمورث کرده است، و اندر وی کوشکهای بسیار است، و آن جای خسروان [ساسانی] بوده است. و اندر همه خراسان شهری نیست از نهاد [وی]»^۷

اهمیت مرو از جنبه‌های گونه‌گون سبب شد که بعدها مؤسس سلسله سلجوقی دوباره آن را پایتخت قرار داد. در دوره سلجوقیان شهر آبادی و گسترش بسیار یافت. باقی سرگذشت پرفراز و نشیب این شهر ارتباطی به بحث ما درباره کسایی ندارد.

اکنون نگاهی به وضع فرهنگی شهری که این شاعر بزرگ را در دامان خود پرورده است بیندازیم.

طبیعی است شهری که در طول قرنهای دراز بدانسان بزرگ و آباد و سرسبز و پر نعمت و ثروت بود، از فرهنگی والا و ریشه‌دار هم برخوردار بود. مستوفی در نزهة القلوب می‌گوید:

«از آنجا اکابر و عقلای بسیار برخاسته‌اند، و در عهد اکاسره برزویه طبیب و

بزرجمهر بختگان و باربد مطرب. و دیه سفیدنج که از ضیاع مرو است، مقام ابومسلم آنجا بود»^۸

مرو بهشت اهل ذوق و تحقیق شمرده می‌شد، کتابخانه‌ای از کتابهایی که یزدگرد در بازپسین روزها از تیسفون به مرو برده بود، تا دوره مأمون بر جای بود^۹. به نوشته یاقوت حموی چندین کتابخانه معتبر داشت که یکی از آنها را سامانیان تأسیس کرده بودند. و اینهمه تا حمله مغول و سوختن و ویران کردن مرو و کشتار مردم آن شهر باقی ماند. خود یاقوت سه سال در مرو ماند و مواد کتاب خود را از کتابخانه‌های آن شهر فراهم ساخت.

شهر بزرگی با چنان سرسبزی و خرمی و با چنین امکانات فرهنگی طبعاً مستعد پرورش شاعران نیز بود. در قرن سوم و چهارم با تشویقی که امیران سامانی از زبان فارسی و فرهنگ ایرانی می‌کردند شاعران بسیاری از این شهر باستانی برخاستند. از آن میان نمونه‌هایی از اشعار مسعودی مروزی (نخستین شاهنامه‌سرای ایران)، بشار مرغزی صاحب قصیده معروف^{۱۰}، ابونصر مرغزی، حکاک مرغزی، صفار مرغزی، طیان مرغزی، نوایحی مروزی در فرهنگها و جنگها باقی مانده است.

از معاصران کسایبی هم: عماره مروزی، عسجدی مروزی، و اندکی بعد ابوحنیفه اسکافی مروزی بودند که شاید برخی از آنان با کسایبی روابطی داشته‌اند.

خراسان در عصر کسایبی

کسایبی در سال ۳۴۱ به دنیا آمد و در یک چنین محیط فرهنگی پرورش یافت، در سالهایی که آفتاب بخت خاندان ایرانی سامانی در سرایش غروب بود.

۸. نزهة القلوب، چاپ دکتر دبیرسیاقی، ص ۱۹۳.

۹. تاریخ ایران بعد از اسلام، زرین کوب، ص ۵۱۷ به نقل از کتاب بغداد ابن طیفور چاپ ۱۹۴۹ قاهره، ص ۸۷.

۱۰. به این مطلع: رز را خدای از قبل شادی آفرید شادی و خرمی همه از رز شود پدید

دوره شاعری او با ایام ضعف دولت سامانی، و سلطنت چهار تن آخرین پادشاهان آن خاندان همزمان بود. در ۳۶۶ نوح بن منصور پس از مرگ پدر بر تخت نشست. او تنها سیزده سال داشت و به جای او مادرش و وزیر جوان و لایق و مقتدرش ابوالحسین عبدالله بن احمد عتبی^{۱۱} ممدوح کسایبی (که در ۳۶۷ به این منصب رسید) امور کشور را اداره می‌کردند. وزارت عتبی دیری نپایید و در ۳۷۲ به تحریک سرداران مخالف در کوچه به دست غلامان شاهی کشته شد. دوره سلطنت نوح بن منصور به فرو نشاندن شورشهای ناراضیان گذشت و با مرگ او در ۳۸۷ قدرت سامانیان در واقع پایان گرفت.

بعد از نوح دوم پسرش منصور دوم گرفتار محمود غزنوی و سرداران خود بود و سرانجام در ۱۸ صفر ۳۸۹ سرداران شورشی، او را بازداشت و نابینا کردند و برادر خردسالش عبدالملک دوم را به جای او نشانند. در همان سال ارسلان ایلگ خانی (از ترکان خلجی) به بخارا تاخت. فقهای سنی پایداری در برابر ترکان را به عنوان اینکه اسلام آورده‌اند خلاف شرع اعلام کردند. مهاجمان بخارا را گرفتند و عبدالملک امیر تازه‌سال و برادرش منصور را نابینا کردند و سایر شاهزادگان سامانی را به اسارت گرفتند (۱۰ ذیقعدة ۳۸۹).

۱۱. در برخی منابع کنیه عتبی را ابوالحسن نوشته‌اند که مسلماً غلط است. رک: ترجمه تاریخ یمنی چاپ دکتر شعار ص ۳۵-۳۹ و ۵۹، نسائم الاسحار چاپ محدث ۳۶-۳۷، دستور الوزراء چاپ نفیسی ۱۱۰-۱۱۱، زین الاخبار چاپ حبیبی ۱۶۵-۱۶۷.

پیش از ابوالحسین عتبی معروف، از همان خاندان ابوجعفر عتبی هم وزارت داشته، و مرحوم نفیسی را سهو القلمی دست داده که نوشته است «پندارم که عتبی ممدوح کسایبی ابوجعفر عتبی بوده باشد که در حدود ۳۷۸ تا ۳۸۹ وزیر بوده» (تعلیقات لباب الالیاب ص ۶۶۸) و این اشتباه از آنجا پیش آمده که ابوجعفر را وزیر عبدالملک دوم و نوح دوم، و بعد از ابوالحسین پنداشته است. در حالی که از منابع به صراحت برمی‌آید که ابوجعفر عتبی ابتدا وزیر عبدالملک اول بوده و در ۳۴۸ از وزارت افتاده، و بار دوم وزیر منصور اول شده و در ۳۶۳ درگذشته است (زین الاخبار ص ۱۶۰-۱۶۴) و نیز رک: دستور الوزراء ص ۱۰۹، نسائم الاسحار: ۳۵. یک قرینه دیگر بر اینکه ابوجعفر یک نسل پیش از ابوالحسین عتبی (و ظاهراً از همان خاندان) بوده این است که در زین الاخبار (ص ۴۰) آمده: وقتی که ابوالحسین عتبی وزیر بود، ابوالعباس تاش حاجب بزرگ بود، و این حاجب بزرگ قبلاً از مالیک ابوجعفر عتبی بود. معلوم می‌شود که وقتی ابوالحسین وزیر شده یکی از غلامان ابوجعفر را که منسوب به خاندان خودش بوده به مقام حاجب بزرگ برکشیده است.

در ربیع الاول ۳۹۱ (همان سالی که کسایی قصیده معروف پنجاه سالگی خود را سروده)، آخرین شاهزاده دلاور سامانی اسماعیل بن نوح ملقب به منتصر از زندان بخارا گریخت و به قصد سرکوبی ترکان خلخی و تجدید استقلال دولت ایرانی سامانی اعلام پیکار کرد. آزادگان و عیاران و عامه ایرانیان شهرها از سمرقند و بخارا و نیشابور دور او را گرفتند و او به مدت چهار سال با گریز و آویز با ترکان ایلگ خانی و امرای غزنوی جنگید به این امید که آب رفته را به جوی باز آرد. اما به هنگام فرار شبی در ربیع الآخر ۳۹۵ به دستور ماهروی بندار به دست بهیج نام از اعراب کوچ نشین بیابان مرو کشته شد^{۱۲}. سرانجام این بازپسین امیر سامانی چقدر شبیه است به سرانجام آخرین پادشاه ساسانی که هم در حوالی مرو هنگام فرار به دستور ماهوی سوری به دست خسرو آسیابان کشته شد.

مرگ منتصر، آن جوان بی باک نستوه که شعر هم می گفت و اشعارش آینه شخصیت و مردانگیهای اوست و بسیاری از ایرانیان امید بدو بسته بودند، می توان تصور کرد که تا چه اندازه دلها را غمگین کرد. عوفی قطعه ای از همشهری کسایی عماره مروزی را در رثای او آورده است:

از خون او چو روی زمین لعل فام شد

روی وفا سیه شد و چشم امید زرد

تیغش بخواست خورد همی خون مرگ را

مرگ، از نهیب خویش مر آن شاه را بخورد

تصور می کنم مرثیه معروف و بسیار سوزناک کسایی هم در سوگ همین

امیر باشد:

جنازه تو ندانم کدام حادثه بود

که دیده ها همه مصقول کرد و رخ مجروح

از آب دیده چو طوفان نوح شد همه مرو

جنازه تو بر آن آب همچو کشتی نوح
 عوفی این قطعه را «در مرثیت یکی از صدور مرو» دانسته، و هدایت در
 مجمع الفصحا ظاهراً به قرینه تعبیرات «طوفان نوح و کشتی نوح» آن را
 درباره وفات نوح بن منصور تصور کرده، و فروزانفر با ذکر این نکته که نوح
 بن منصور در بخارا در گذشته و معقول نیست که جنازه او را در مرو برداشته
 باشند بحق نوشته مجمع الفصحا را رد کرده است. من تصور می‌کنم که این
 مرثیه در مرگ اسماعیل سوم منتصر باشد که در بیابانهای نزدیک مرو کشته
 شده و معقول این بوده است که جنازه اش را به مرو ببرند و در آنجا به خاک
 بسپارند. یک قرینه هم این حدس را تأیید می‌کند و آن اینکه به
 نوشته گردیزی^{۱۳} پادشاه وقت محمود غزنوی - به ظاهر هم که بوده باشد - از
 مرگ منتصر اظهار تأسف نموده، و به دستور او بنگاه اعراب کشنده او را
 غارت کرده‌اند و آنها را گرفته و کشته‌اند.

و باز من تصور می‌کنم که این بیت کسایبی^{۱۴} هم شاید مطلع قصیده‌ای در
 سوگ امیر منتصر و کيفر اعراب کشنده او باشد:

آنکس که بر امیر در مرگ باز کرد
 بر خویشان نگر نتواند فراز کرد
 سامانیان خاندانی ایرانی بودند و نسب خود را به بهرام چوبین سردار ساسانی
 می‌رسانیدند، و اگرچه بظاهر از خلیفه بغداد اطاعت می‌کردند، اما در معنی
 استقلال داشتند و زنده کننده و حافظ سنن فرهنگی ایرانی بودند. شعر و ادب
 فارسی را حمایت می‌کردند و به تشویق آنها شاعران بزرگی به ظهور رسیدند

۱۳. همانجا، ص ۱۷۶-۱۷۷.

۱۴. این بیت در یک نسخه از لغت فرس به نام ابوشکور بلخی است (لازار، اشعار پراکنده، ص ۷۹).
 اما در صحاح الفرس (ص ۱۲۲) به نام کسایبی آمده، و قرآن نشان می‌دهد که بیت از ابوشکور نیست زیرا از
 امیران معاصر آن شاعر هیچ یک سرنوشتی منطبق با مفهوم این بیت نداشته است. تنها احمد دوم سامانی در
 ۳۰۱ در مازندران به دست چند تن از غلامان خود کشته شده که در آن حادثه هم برعکس واقعه قتل منتصر
 و به کيفر رسیدن قاتل او، قاتل یک تن مشخص نبوده، و نیز حادثه شاید پیش از سالهای شاعری ابوشکور
 بوده است.

و دهها کتاب فارسی تألیف و ترجمه شد و بالاترین افتخار آنها این است که شاهنامه فردوسی در آن محیط فرهنگی ایرانی که آنها به وجود آورده بودند سروده شد.

سقوط دولت سامانی بدان صورت، همه آزاد مردان ایرانی را غمگین و ناامید ساخت. تأثر فراوانی در شاهنامه، آنجا که از زبان رستم فرخزاد به برادرش، وضع ایران را در چهار صد سال بعد از آن - ایران تحت سلطه خلافت عربی عباسی را با شعار سیاه‌شان - باز می‌گوید انعکاس این حوادث و زبان حال مردم از آن سالهایی است که امیدهای ایرانیان به تجدید استقلال به باد رفته، و عنصر ترک و عرب نیرو گرفته است:

برین، سالیان چارصد بگذرد...

ز دینبا نهند از بر سر کلاه	بپوشد گروهی از ایشان سیاه
گرامی شود کژی و کاستی	ز پیمان بگردند و از راستی
دل شاهشان سنگ خارا شود	نهان بدتر از آشکارا شود
نژادی پدید آید اندر میان	ز ایران و از ترک و ز تازیان
سخنها به کردار بازی بود	نه دهقان نه ترک و نه تازی بود
بجویند و دین اندر آرند پیش...	زیان کسان از پی سود خویش
که شادی به هنگام بهرام گور	چنان فاش گردد غم و رنج و شور

کسایبی شاعر این روزگار پر آشوب بود و مثل هر ایرانی به سامانیان که در برابر خلافت بغداد و عمال آن از یک سو، و ترکان متعصب نومسلمان از سوی دیگر در فشار و کشاکش بودند، دل بسته بوده، و طبعاً اشعاری در مدح پادشاهان و رجال آن خاندان سروده بوده است. از آن جمله مدایحی درباره ابوالحسین عتبی وزیر معروف سامانی داشته، و این را از یک بیت سوزنی خبر داریم که می‌گوید:

کرد عتبی با کسایبی همچنان کردار خوب

ماند عتبی از کسایبی تا قیامت زنده نام

در مقاله‌ای که سابقاً به عنوان مقدمه‌ای بر یک قصیده از کسایی نوشتم و در مجلهٔ یغما منتشر شد، اشتباهاً و از راه ضعف تحقیق نوشته بودم که: «او شاعر مدح‌پیشه نبوده، و ذکر او به عنوان شاعری مدیحه‌پرداز خوار داشت او، و دور از حقیقت و... است». اینک با تأمل و بررسی بیشتر، از آن گفته عدول می‌کنم، و از خوانندگان آن مقاله پوزش می‌طلبم و می‌گویم که کسایی مسلماً از ستایشگران خاندان سامانی بوده است و بر این نظر علاوه بر بیتی که دربارهٔ رابطهٔ او با عتبی ذکر کردیم این بیت سوزنی هم دلیل است:

باش ممدوح بسی ممدوحان بسی

زنده نامند از دقیقی و کسایی و شهید
خود او هم، بعدها که پس از انقراض سامانیان، روزگار حال و هوای
دیگری یافته، و او هم در مسیر فکری دیگری افتاده بوده است، از کار گذشته
خود اظهار پشیمانی کرده و چنین گفته است:

به مدحت کردن مخلوق روح خویش بشخو دم

نکوهش را سزاوارم که جز مخلوق نستودم

(بیت ۱۵۱ متن)

البته این که گفتیم با آنچه عوفی و مؤلف نقض گفته‌اند که دیوان او در
زهد و وعظ و مناقب اهل بیت نبوت بوده و نمونه‌هایی از آنها را هم در دست
داریم منافات ندارد. ظاهراً اشعار مذهبی و «زهد و وعظ» مربوط به اواخر
عمر اوست که خود گفته است:

دست از جهان بشویم عزو شرف نجویم

مدح و غزل نگویم مقتل کنم تقاضا

(بیت ۲۹ متن)

شیعه در خراسان

در همان مقاله روشن کرده‌ام که او شیعهٔ دوازده امامی بوده، می‌ماند اینکه
آیا او خود به تشیع گرویده و وجود این شاعر شیعه در محیط خراسان آن

روز استثنایی است یا اینکه در خراسان و خاصه مرو آن روز شیعیان فراوان بوده‌اند و او در یک محیط شیعی پرورش یافته و زیسته است؟ بررسی این مسئله، از احوال کسایبی گذشته، دربارهٔ وضع فکری آن روز خراسان ارزش بسیار دارد.

از مجموع قرائن چنین برمی‌آید که مرو از همان آغاز ورود مسلمانان از مراکز ناراضیان بود و نفرت از اعراب بنی‌امیه و بنی‌عباس ریشه‌های کهن داشت و به دلایل مختلف تمایل به تشیع فراوان بود.

مرو در دورهٔ خلیفهٔ سوم به دست عبدالله بن عامر بن کُرَیز بدون جنگ به دست اعراب افتاد، و مردم آن از روز اول مورد ستم و آزار قرار گرفتند. در فتوح البلدان بلاذری می‌بینیم: «مرزبان مرو به دو هزار هزار درهم و دویست هزار با اعراب صلح کرد... در صلحنامه چنین آمده بود که بایستی مردم مرو اعراب را در خانه‌های خویش جای دهند و مال خویش با ایشان قسمت کنند و مسلمانان را واجبی جز قبض این مال ذکر نشده بود... صلح مرو به کنیز و غلام [یعنی دختران و پسران مرو] و چارپا و متاع انجام شد، چه این قوم را در آن روزگار نقدی نبود. خراج را نیز بدان‌سان می‌پرداختند...»^{۱۵}

از همان روزها گروه‌هایی از بادیه‌نشینان عرب، از قبایل ازد و تمیم در مرو ساکن شدند و باغها و کشتزارهای سرسبز را در اختیار گرفتند.^{۱۶} ابن اثیر (در حوادث سال ۹۶) تعداد هریک از این دو قبیله را ده هزار مرد (یا خانوار) ذکر کرده است.^{۱۷} با اینکه در قیام ابو مسلم بسیاری از این مهاجران رانده شدند، بعدها هم تا اواخر قرن چهارم (عصر کسایبی) هنوز عربها «اندر خراسان پراکنده به هر جایی» و از آن جمله در بیابانهای گوزگانان «مقدار بیست هزار مرد عرب»^{۱۸} بودند.

۱۵. فتوح البلدان بلاذری، ترجمهٔ دکتر آذرنوش، ص ۲۸۸-۲۸۹.

۱۶. البلدان یعقوبی، ترجمهٔ آیتی، ص ۵۵.

۱۷. ابن اثیر، چاپ بیروت، ج ۵ ص ۱۵.

۱۸. حدود العالم، چاپ دکتر ستوده، ص ۹۸-۹۹.

رفتار این مهاجران غاصب، و قتل و غارتها و خوارداشت ایرانیان، نفرت صاحبان اصلی سرزمین را برمی‌انگیخت. با روی کار آمدن بنی‌امیه که حکومتشان بر پایهٔ عصبیت قومی عربی بود جور و ستم بالا گرفت و رفته‌رفته آتش خشم و نفرت و ستم‌ستیزی و انتقام‌جویی ایرانیان مخصوصاً مردم مرو را دامن زد. خاطرهٔ کشته‌شدن یزدگرد در این شهر و پشیمانی و ناآرامی وجدان مردم که چرا از او حمایت نکردند، نیز شاید در جنبشهای مردم بی‌اثر نبود. بی‌سبب نیست که ابو مسلم از میان مردم این شهر برخاست و درفش مبارزه را از این شهر بر ضد اعراب بنی‌امیه برافراشت و خلافت آنان را برانداخت و سرافرازی ایرانیان را پی نهاد. در همین قیام چنانکه گفتیم بیشتر اعراب از خراسان رانده شدند اما هنوز گروهی از آنان در بیابانهای مرو مانده بودند که بعدها منتصر آخرین امیر سامانی به دست آنان کشته شد.

ناسپاسی عباسیان دربارهٔ ابو مسلم، و کشته شدن این سردار ایرانی در سال ۱۳۷ به امر منصور عباسی، بر حس نفرت و انتقام‌جویی ایرانیان افزود و مردم خراسان مخصوصاً همشهریان ابو مسلم را برانگیخت که از راههای گونه‌گون به ستیز با خلافت عباسی برخیزند. شهر نخشب (نسف) که به نوشتهٔ باخرزی کسایى در آن اقامت داشت، از مراکز ستیز با سیاه‌جامگان عباسی و خاستگاه سردار سپید جامگان بود و از حدود العالم برمی‌آید که با گذشت دو قرن هنوز در عصر کسایى هم «مردم روستا پیشه کیش سپیدجامگان» داشتند.^{۱۹}

نفرت عمومی به صورتهای متفاوت تجلی می‌کرد. قیامها و نهضتهای متعدد مذهبی و سیاسی، جلوه‌های گونه‌گون خشم و نفرت ایرانیان بود. در چنین جوش و خروش احساسات و افکار، طبیعی است که گروههایی از راه همدردی با خاندان علی (ع) که مورد ظلم خلفای دمشق و بغداد قرار گرفته

۱۹. همانجا، ص ۱۱۴. نسف یا نخشب در هجوم مغول ویران شد و بعدها در دو فرسخ و نیمی آن شهرکی برپا گردید و قرشی نامیده شد و امروز بعد از بخارا مهمترین شهر آن منطقه است.

بودند به تشیع تمایل یافته باشند. قطعاً مأمون که محل حکومت و اقامتش مرو بود این تمایلات را دریافته بود و شاید علت تصمیمش در انتخاب حضرت رضا (ع) به ولیعهدی با ملاحظه این تمایلات، و به منظور برخورداری از پشتیبانی مردم شیعه مرو و خراسان بوده است.

مردم خراسان طالب استقلال و پایان یافتن برتری عرب بودند، و هر گروهی رسیدن به این آرزو را از راه جداگانه‌ای می‌جستند. اهل قلم و اندیشه هم هریک بیان‌کننده مسیر فکری جداگانه‌ای بودند: فردوسی با سرودن شاهنامه کاخ بلند حماسه ملی ایران را برافراشت و روزگاران سرافرازی ملی را به یاد ایرانیان می‌آورد.^{۲۰} کسایی با بیان مناقب و مصائب خاندان پیامبر (ع) - که مورد آزار و ستم بنی‌امیه و بنی‌عباس قرار گرفته بودند - همدردی مردم ایران را با آن خاندان پاک باز می‌گفت و نفرت عمومی را نسبت به خلیفگان بغداد دامن می‌زد. اندکی دیرتر ناصر خسرو با تبلیغ تعلیمات اسماعیلی و پشتیبانی از فاطمیان مصر - که دشمن دشمنان ایران بودند و به علت فاصله زیاد از ایران نگرانی از ظلم و تجاوز آنان محتمل نبود - بیزاری خود را از عباسیان بیان می‌کرد.

از این مقدمه، به این نتیجه می‌رسیم که شیعه بودن کسایی یک مورد استثنایی نبوده، بلکه او در محیطی می‌زیست که گروه کثیری از مسلمانان آنجا شیعه دوازده امامی بوده‌اند.

مقایسه وضع و حال کسایی و ناصر خسرو این نکته را تأیید می‌کند. ناصر خسرو عمر را به تبعید و در بدری و زندگی پنهان در دوردستها و در بن کوهها و غارها گذرانیده^{۲۱}، در حالی که در اشعار کسایی قرینه صریحی نیست

۲۰. استاد دکتر زریاب خوبی در تحقیق بسیار مهمی که در زیر عنوان «نگاهی تازه به مقدمه شاهنامه» در مجله ایران نامه چاپ شده با سنجش محتویات دیباچه منظوم با عقاید کلامی فرق مختلف اسلامی نتیجه گرفته است که جهان بینی فردوسی با عقاید حکمای اسماعیلی مطابقت دارد. (ایران نامه، سال دهم، شماره یک، زمستان ۱۳۷۰، ص ۱۴-۲۳).

۲۱. رجوع شود به مقدمه تقی‌زاده بر دیوان ناصر خسرو، چاپ تقوی صفحات (کج - لو) که گفته‌های شاعر درباره آوارگیهای او در زیر نویس صفحات نشان داده شده است.

که او به علت مذهب خود مورد آزار قرار گرفته باشد و این می‌رساند که او برعکس ناصر خسرو در غربت فکری نمی‌زیسته و در مرو و خراسان عصر او تشیع رواج داشته است. بعدها با استقرار فاطمیان در مصر که مبلغانی برای تبلیغ مذهب اسماعیلی می‌فرستادند تشیع رو به ضعف نهاد و اندک‌اندک جای خود را به اسماعیلیه داد و مخصوصاً در دوره سلجوقیان تحت فشار سیاست مذهبی دولت بکلی ضعیف شد و آنچه هم ماند در نهانخانه دلها به انزوا گرایید.

فاصله نیم قرن از دوره کسایی تا عصر ناصر خسرو، و تغییر وضع محیط سیاسی خراسان در آن مدت را نباید از نظر دور داشت. کسایی بیشتر عمر خود را در دوره سامانیان گذرانیده، و در آن دوره تا حدودی آزادی فکری برقرار بود. سامانیان اگر چه خود سنی بودند و اطاعت ظاهری از خلافت بغداد داشتند اما آزاداندیشی و آزادمنشی در قلمرو فرمانروایی آنان وجود داشت و معتقدان به کیشها و آیینهای گونه‌گون از جمله پیروان تشیع نوعی آزادی و آسایش داشتند و کمتر مورد تعقیب و آزار بودند.

با سقوط دولت سامانی وضع دگرگون شد. محمود غزنوی با تعصب و سخت‌کوشی تمام سیاست مذهبی عباسیان را اجرا می‌کرد و می‌گفت: «من از بهر عباسیان انگشت در کرده‌ام در همه جهان، و قرمطی می‌جویم، و آنچه یافته آید و درست گردد بردار می‌کشند». در ۴۲۰ بعد از گرفتن ری دارها برپا کرد و به فتوای مفتیان عده کثیری را به بهانهٔ رفض و الحاد به دار آویخت و مقدار پنجاه خروار کتابهای آنان را زیر دارها بسوزانید. و نیم قرن بعد که ناصر خسرو دعوت خود را آغاز کرد بذری که محمود افشاند بود به ثمر رسیده بود و خراسان دیگر جای ماندن نبود و او ناچار به کنج یمگان پناه برد.

شعر کسایی

دیوان کسایی که تا قرن ششم موجود بوده، بعدها از میان رفته است. دربارهٔ شعر او، مؤلف نقض که دیوانش را در دست داشته می‌گوید: «همهٔ دیوان او

مدایح و مناقب حضرت مصطفی و آل اوست»^{۲۲}. عوفی هم می‌گوید: «اکثر اشعار او در زهد و وعظ است، و در مناقب اهل بیت نبوت»^{۲۳}.

درباره اشعار مذهبی او که بیش از جنبه شعری، از نظر تاریخ اجتماعی ایران و پیشینه انتشار شیوه‌های گونه‌گون فکری در خراسان اهمیت دارد جداگانه بحث خواهم کرد. در اینجا به آن جلوه اصلی شاعری او که در طول قرن‌ها مایه اشتهار شاعر گردیده اشاره می‌کنم و آن اینکه کسایبی نقاش چیره‌دست طبیعت است و وصفهای روشن و جاندار با تشبیهات ساده و لطیف و دلنشینش او را در شعر کهن فارسی بلندآوازه ساخته است. برای نمونه وصفهای زیر در اشعار او: صبح، نرگس، خوشه‌های رز، بانگ چزد، دو دیده و اشک، نیلوفر کبود، قطره باران، آبی، دست معشوق، قطره باران بر پیلگوش، شراب... در شعر فارسی کم‌نظیر است.

استاد فروزانفر درباره شعر او چنین نوشته است: «کسایبی از شعرای بزرگ ایران است و به همین مایه اندک که از اشعارش باقی است اندازه وسعت فکر و دقت خیال و حسن بلاغت و براعت طبع او را می‌توان دانست. اشعار کسایبی به لطافت و دقت تشبیه ممتاز است و در این فن عده کمی به پایه او می‌رسند»^{۲۴}.

دکتر شفیع کدکنی هم نوشته است: «از نظر صور خیال و انواع تصویر بویژه در زمینه طبیعت، شعر کسایبی بهترین شعری است که از گویندگان قرن چهارم در دست داریم»^{۲۵}.

در مقایسه سخن کسایبی و شاعران دیگر، میان سبک او و سبک سخن فرخی شباهتی تصور شده و فروزانفر گفته است: «سبک و اسلوب او [فرخی] همان طریقه و روش ابوالحسن کسایبی است، که از تشبیهات آن

۲۲. نقض، چاپ اول محدث، ص ۲۵۲.

۲۳. لباب الالباب، چاپ نفیسی، ص ۲۷۰.

۲۴. سخن و سخنوران، چاپ خوارزمی، ص ۳۸.

۲۵. صور خیال، ص ۳۴۲.

کاسته و بر معانی عشقی آن افزوده است»^{۲۶}.

فروزانفر دلیل و شاهدی برای گفته خود نیاورده، و بررسی بیشتر نشان می‌دهد که نظر استاد محل تأمل است. شباهت میان آثار این دو شاعر اندک و منحصر به موضوعات وصف طبیعت و مضامین عاشقانه است و از این که بگذریم وجوه اشتراکی که سخن آن دو را به هم نزدیک و از سبک سایر گویندگان متمایز سازد کمتر دیده می‌شود.

فرخی هیچ جا در شعر خود از کسایی نام نبرده است، و مقایسه اشعار موجود آن دو هم نشان می‌دهد که اگرچه در دیوان فرخی اشعاری به وزن و قافیه اشعار موجود کسایی هست ولی شاید این به علت پیروی آن هر دو از رودکی باشد.

باید بگوییم کسایی پیرو رودکی و پیشرو ناصر خسرو است.

پیش از ظهور فردوسی، رودکی بزرگترین و نامدارترین شاعر زبان فارسی بود و همه گویندگان او را به استادی قبول داشتند. و در زادگاه کسایی در مرو هم که در قلمرو سامانیان بود، روزی که کسایی چشم به جهان و لب به سخن گشود سروده‌های آن افتخار دولت سامانی زبان به زبان می‌گشت و طبیعی است که شاعر ما از کودکی باز با شعر و غزل او انس یافته باشد و بعدها هم او را «استاد شاعران جهان» بشمارد و خود را صدیک وی و سزاوار خاک کف پای او هم نشمارد و بگوید:

رودکی استاد شاعران جهان بود

صدیک از وی تویی کسایی؟ پر گست!

خاک کف پای رودکی نسزی تو

گر بشوی گاو هم بخایی بر گست

جای دیگر هم خود را افتخار مرو، اما در مقابل رودکی را افتخار جمله

جهان می‌شناسد.

زیبا بود از مرو بنازد به کسایی

چونانکه جهان جمله به استاد سمرقند
مقایسه اشعاری با وزن و قافیه‌های مشترک در آثار موجود آن دو
می‌رساند که کسایی بسیاری از قصیده‌های خود را به استقبال قصاید رودکی
سروده بوده است. از آن جمله قصیده معروف رودکی «مرا بسود و فرو
ریخت هر چه دندان بود...» را استقبال کرده و در آن گفته است:

به وقت دولت سامانیان و بلعمیان چنین نبود جهان با بها و سامان بود
بعد از کسایی هم ناصر خسرو که به اعتباری همشهری کسایی شمرده
می‌شد و نیم قرن بعد از او می‌زیست از کسایی پیروی کرده، و بیشتر قصاید
خود را به استقبال کسایی یا باصطلاح در جواب او سروده و از آن میان یازده
قصیده او هم وزن و هم قافیه با آثار بازمانده از کسایی است^{۲۷} که در پایان
برخی از آنها از کسایی نام برده است. و این معارضه ناصر خسرو با کسایی -
چنانکه جای دیگر گفته‌ایم - قطعاً به سبب مدایح یا غزل‌های او نبوده بلکه به
این سبب است که او هم مثل کسایی شعر را وسیله تبلیغ اندیشه‌های سیاسی و
مذهبی و فلسفی خود قرار داده، با این تفاوت که شعر کسایی مناقب و مراثی
به مذاق شیعه دوازده امامی بوده، و ناصر خسرو «حجت» و مبلغ شیعه هفت
امامی بود، و در میان شیعیان زمینه مناسب تری برای تبلیغ افکار خود تصور
می‌کرد و شکستن بازار کسایی را لازم می‌شمرد.

اینکه عوفی گفته است «اکثر اشعار او در زهد و وعظ است» نمونه‌های
آن سخنان حکمت آمیز را به شاهد لغات در فرهنگ‌ها می‌یابیم و یک بیت از
آنها را سنایی در مقدمه دیوان خود بدون ذکر نام کسایی به نام «استاد باستان»
آورده است:

نباشد میل فرزانه به فرزند و به زن هرگز

ببزد نسل این هر دو نبرد نسل فرزانه

۲۷. رجوع شود به زیرنویس متن اشعار کسایی.

ناصر خسرو از همین قصاید حکمت آمیز پیروی کرده و تعدادی از آنها را جواب داده است و مطلع یکی از آنها این بوده است: «این گنبد گردان که بر آورد بدینسان؟»

فراموش نباید کرد که این اندیشه‌ها در خراسان آن روز در محیط زندگی کسایی سابقه دراز داشت و زهد و ترک دنیا در «خانگاه» های بوداییها در بلخ و بخارا و خانگاههای مانویان در سمرقند^{۲۸} تعلیم می‌شد. و این تعبیر «خانگاه» از نظر بررسی ریشه‌های ظواهر تصوف از زهد و گوشه‌نشینی که در قرون نخستین در خراسان آغاز شده قرینه مهمی است و می‌دانیم که در غرب ایران به جای خانقاه؛ صومعه، تکیه، زاویه (یا گوشه) گفته می‌شد.

در بحث از شاعری کسایی، این نکته را ناگفته نباید گذاشت که سخن او جامعیتی دارد و در آثار بازمانده از او که سیصد و چند بیت است از همه موضوعات شعری عصر او نمونه‌هایی هست از: وصف طبیعت و تغزل، مدح و منقبت و سوگنامه، زهد و حکمت، و هزل و طنز. باخرزی دو بیت شعر عربی هم به نام او آورده است. کسایی مردی دانشمند و حکیم و وجودش آراسته به علوم عصر خویش بود. از آن جمله بیت ۱۸ دلیل آشنایی او با دقایق نجوم است. اینکه او را به صفت «حکیم» یاد کرده‌اند از نوع لفظ پردازیهای تذکره‌نویسان نیست و واقعیت دارد.

مناقب و مراثی کسایی

وقتی که قصیده کسایی را در مناقب حضرت علی (ع) در مجله یغما چاپ کردم، پرده از عقاید مذهبی شاعر برداشته شد و حدس اینکه او هم مثل ناصر خسرو پیرو اسماعیلیه بوده بکلی باطل گردید و گفته مؤلف نقض درباره شیعه بودن او قطعیت یافت. اینک هم که قصیده او درباره واقعه کربلا منتشر می‌شود، علاوه بر اینکه شیعه بودن او قطعی‌تر می‌شود، معلوم می‌گردد که

۲۸. و اندر وی، سمرقند | خانگاه مانویان است و ایشان را نغوشاک خوانند. حدود العالم، ص ۱۰۷.

کسایبی نخستین شاعری است که مراثی مذهبی به زبان فارسی سروده و قصیدهٔ مسط او کهن‌ترین سوگنامهٔ کربلاست.

از اینها گذشته، نفوذ شیعه در خراسان و مخصوصاً مرو در قرن چهارم روشن‌تر می‌شود. در بحث محققان از تاریخ شیعه، شرق ایران از نظرها دور مانده، و تاکنون چنین تصور می‌شد که «در قرن چهارم تشیع فقط در نواحی مرکزی ایران رواج داشته ولی شهرهای شرقی ایران از مراکز تسنن بود»^{۲۹}. اکنون آن تصور باطل می‌گردد و معلوم می‌شود خراسان مخصوصاً مرو نیز از کانونهای نخستین تشیع بوده و چنانکه اشاره کردیم شاید یکی از عللی هم که مأمون را برانگیخته است که حضرت رضا (ع) را به ولیعهدی خود برگزیند تأثیر محیط شیعهٔ مرو بوده است.

دو قصیدهٔ نویافتهٔ کسایبی، از محتوای دینی آنها که بگذریم، از نظر دربرداشتن نکته‌های مهمی از وضع فکری و اجتماعی قرن چهارم خراسان، و به عنوان نمونه‌ای از روش بحث و تبلیغ شیعیان آن قرن، و نشان دادن وجوه تمایز یا تشابه آن با روش شیعیان دوره‌های بعد، و بیان روحیهٔ ایرانیان آن روزگار اهمیت کم‌نظیری دارد.

هیچ‌یک از اینهمه اشارات و نکته‌های اجتماعی فراوانی که در این دو قصیده هست در مجموع آثار شاعرانی از آن عصر چون فرخی و عنصری و منوچهری که دور از درد و رنج و اندوه مردم به شادخواری و بی‌خیالی می‌زیستند و دیوانهای آنها سراسر مدح و تغزل است طبعاً پیدا نمی‌شود.

در اینجا ایاتی هست که تبلور بغض و نفرت شدید ایرانیان نسبت به مهاجمان و غاصبان و غارتگران و بیگانگان است. مثلاً ببینیم آنجا که شاعر می‌خواهد خشم و نفرت خود را از جفا و ستم شمر و اتباعش بیان کند (در بیت‌های ۳۶-۳۸) چه کار می‌کند؟ بعد از آنکه آنها را «بیشرم و کافر و ملعون و

۲۹. دایرة المعارف فارسی، جلد دوم، مقالهٔ تاریخ شیعه، صفحهٔ ۱۵۳۵ ستون سوم.
در این باره حکایت سلطان محمد خوارزمشاه و مردم سبزوار در مثنوی هم قابل توجه است. (رجوع شود به مثنوی چاپ نیکلسن ص ۵۵ بیت ۸۴۵ به بعد).

ابتر و مرتد» می‌خواند و می‌گوید: «تیغ جفا کشیده، بوق ستم دمیده، بی‌آب کرده دیده» اند، با یک تشبیه که قطعاً برای مردم آن روز خراسان روشن و محسوس و معنی‌دار بوده است کار را تمام می‌کند و می‌گوید: «چون ترک غز و یغما».

این تشبیه، خون جگر خوردنهای خراسانیهای قرن چهارم را از حوادث جانسوز غز و یغما یکجا بیان کرده و برای ما به یادگار نهاده است، حوادث جانسوزی که در لابلای متون کهن تاریخی اشارات پراکنده اندکی بدانها هست اما در آثار شاعران آن عصر اثری از آنها نیست و اگر بوده برای ما نمانده است و آنچه هست در همین دو قصیده کسایی است، و البته با بیانی شاعرانه‌تر و عمیق‌تر در شاهنامه فردوسی که جای خود دارد.

این تشبیه به یاد ما می‌آورد که از دوره صفویه به بعد هم تا قرن اخیر در برخی تصاویر مربوط به واقعه کربلا سپاهیان بنی‌امیه را به صورت عساکر خلافت عثمانی می‌کشیدند و این هم عکس‌العمل مردم و نقاشان در برابر جنگها و تجاوزات دیرباز آن دولت بود.

در سخن کسایی بیزاری ایرانیان را از خلیفگان دمشق و بغداد، و در کنار آن نفرت از ترکان نورسیده نومیسلان را که همدست و حامی متعصب غاصبان بودند می‌بینیم؛ آنجا که می‌گوید:

سیصد و هفتاد سال^{۳۰} از وقت پیغمبر گذشت

سیر شد منبر ز نام و خوی تگسین و تگین
(تگسین لقب پادشاهان چگل است، و چگله‌ها که جزو ترکان خلخی بودند، در حمله ایلگ خانیان به خراسان و جنگ با سامانیان قسمت عمده سپاه ترکان را تشکیل می‌دادند).

از این احساس عمومی مردم ایران قبلاً هم از راه شاهنامه خبر داشتیم

۳۰. این قصیده را ۳۷۰ سال از وقت پیغمبر گذشته، یعنی در ۳۸۰ هجری سروده است و این دومین موردی است که در اشعار بازمانده از کسایی می‌بینیم که تاریخ نظم قصیده را هم ذکر کرده، و مورد دیگر ذکر تاریخ تولد و پنجاه سالگی شاعر است که تاریخ سرودن قصیده ۳۹۱ از آن برمی‌آید.

آنجا که در نامه رستم فرخزاد به برادرش وضع و حال چهارصد سال بعد یعنی همان دوره فردوسی و کسایی به نحو روشن تر و جاندارتر تصویر می شود.

این روحیه، نیم قرن بعد هم که با زوال دولت ایرانی سامانی وضع بدتر شده بود، کم و بیش دوام داشت و ناصر خسرو می گفت:

خراسان ز آل سامان چون تهی شد همه دیگر شده است احوال و سامان
ز بس دستان و بیدینی بمانده است به زیر دست قومی زیردستان^{۳۱}

اما این بار دیگر امیدی جز به رحمت یزدان نمانده بود:
هر چند مهار خلق بگرفتند امروز تگین و ایلگ و پیغو^{۳۲}

نومید مشو ز رحمت یزدان ...^{۳۳}

دومین قصیده مذهبی کسایی که خوشبختانه به طور کامل باقی مانده و اینک برای نخستین بار منتشر می شود، قصیده مسقط^{۳۴} او در سوگ شهیدان کربلاست و این نخستین سوگنامه مذهبی در شعر فارسی است و از این روی ارزش و اهمیت بسیاری دارد.

اینکه نخستین سوگنامه فارسی در مرو سروده شده جای شگفتی نیست. زیرا می دانیم که سنت سوگنامه سرایی در فرهنگ ایرانی مردم خراسان و ماوراءالنهر سابقه دیرپایی داشت و از داستانهای ملی و اساطیر باستانی سرچشمه می گرفت^{۳۵}. در مرو و بخارا سوگ سیاوشان بر سر زبانها بود و در این باره در تاریخ بخارا می خوانیم: «اهل بخارا را بر کشتن سیاوش سروده های عجیب است و مطربان آن سرودها را کین سیاوش گویند... چنانکه در همه ولایتها معروف است... و این سخن زیادت از سه هزار سال

۳۱. دیوان ناصر خسرو، چاپ مینوی و محقق، ص ۱۰۸.

۳۲. رک: پیوستها.

۳۳. دیوان ناصر خسرو، ص ۱۶۳.

۳۴. تعبیر «قصیده مسقط» را به کار می بریم تا هم اصطلاح امروز بیان شده باشد و هم اصطلاح دوره خود کسایی. امروز این منظومه قصیده نامیده می شود، اما رادویانی (در ترجمان البلاغه ص ۱۰۴) قصیده چهار پاره را مسقط نامیده و برای مثال بیتی از همین قصیده را آورده است: «بیزارم از پیاله...» بیت ۲۸ متن.

۳۵. شاهرخ مسکوب، سوگ سیاوش، ص ۸۰-۸۸.

است)) ۳۶.

کسایی در چنان محیطی سوگنامه‌سرایی را آغاز کرد. این نکته را هم نباید از نظر دور داشت که در همان سالها به فرمان پادشاهان آل‌بویه عزاداری محرم در بغداد معمول شده بود. نخستین بار در ۳۵۲ معزالدوله دیلمی دستور عزاداری و تعطیل عاشورا را داد^{۳۷} (و آن روز کسایی دقیقاً ده سال و دو ماه داشت). طبعاً خبر مراسم بغداد پایتخت خلافت اندکی بعد به خراسان هم رسیده بود و شیعیان آن سامان هم سرمشق تازه‌تری یافته بودند. و آنگاه که کسایی در شاعری پایه و مایه‌ای یافت به تأثیر نیاز زمان و بر پایه سنت ملی سوگنامه‌های خود را سرود. و قدم در راهی نهاد که در این هزار سال بعد از او گویندگان بسیاری راه او را ادامه داده‌اند.

اما سوگنامه او در مقایسه با آثاری از این نوع چون ترکیب بند معروف دوازده قطعه‌ای محتشم کاشی، شعری خام و ناپخته و ابتدایی است. در قیاس با دیگر آثار معروف خود او هم ضعیف و متوسط است و شاید یکی از عللی که موجب از یاد رفتگی این اشعار شده همین باشد. و حق این است که اگر کسایی فقط همینها را داشت و آنهمه اشعار لطیف معروف او نبود گوینده‌ای بود از شعرای عوام نظیر قوامی رازی و حمزه کوچک و دیگران.

اما اگر کسایی در سرودن این اشعار بدان مایه که در اوصاف طبیعت و تغزل‌های او می‌بینیم توفیق نیافته علتش این است که در اینجا شاعر نخستین گام را در راهی نارفته و ناهموار برداشته، و در دوره او روایات مربوط به واقعه کربلا هنوز سادگی و بی‌پیرایگی اولیه را داشته و نهال نورسته‌ای بود که شاخ و برگ چندانی نداشت و هنوز به نیروی خیال شاعران و واعظان در دوره صفویه و قرون بعد گسترش و پرورش نهایی را نیافته، و درست جا نیفتاده و کاملاً پرداخته و تدوین نشده بود.

دیگر اینکه او این اشعار را برای عامه مردم و مطابق فهم و پسند آنها

۳۶. تاریخ بخارا، چاپ اول مدرس، ص ۲۸.

۳۷. علی اصغر فقیهی، شاهنشاهی عضدالدوله، ص ۱۱۹ (به نقل از مرآت الجنان یافعی، ص ۲۴۷).

ساخته است و حتی انتخاب وزن چهار پاره برای غننامه خود شاید برای این بوده که آن را در ایام سوگواری به طور دسته جمعی می خوانده اند. در حالی که اشعار معروفش را برای محافل علمی و فرهنگی و طبقات فرهیخته آن عصر سروده و طبعاً طالبان شعر محض آنها را بیشتر می پسندند.

شاید همین اختلاف درجه ارزش اشعار سبب شد که وقتی من قصیده منقبت حضرت علی (ع) را در مجله یغما منتشر کردم عده ای از دوستان شعرشناس در صحت انتساب آن به کسایبی تردید کردند و گفتند اینها به شاعر استادی که آفریننده آن وصفهای جادویی با آن تشبیهات عالی است نمی برازد. اینک هم که سوگنامه او منتشر می شود شاید برای برخی از خوانندگان همان تردید پیش آید و همان استدلال را پیش کشند.

برای رفع آن تردیدها باید بگوییم که به نظر من به طور قطع و یقین این هر دو قصیده از کسایبی مروزی است چه از نظر اعتبار مآخذ آنها و چه از نظر زبان و مضامینی که به وضع تاریخی و اجتماعی عصر کسایبی اشاراتی دارد.

قصیده منقبت، در جنگ معتبر مزین نفیس کهنه ای آمده که در سال ۹۴۵ به دست عبدالله برمکی کتابت شده و اینک در مجموعه روان کوشکو به شماره ۱۹۷۶ در کتابخانه موزه تویقاپو سرای استانبول مضبوط است.^{۳۸} در این قصیده تعریض به قدمای خلفای عباسی (معتصم و مستعین که در نیمه اول قرن سوم خلیفه بودند) و اشاره به القاب امرای ترک تگسین و تگین خبر از سالهایی می دهد که به علت آغاز هجوم و تسلط ترکان بر خراسان و تعصب آنها در حمایت از خلفای عباسی نفرت و بیزاری ایرانیان متوجه آن هر دو قوم بود. تعبیرات کهن: برخورداران، همیدون، نقص کردن (= عیب گرفتن)، خان انگبین (= شان عسل)، کرسی گران (= سازندگان تخت و صندلی)، و کاربرد «نواصب» در معنی مفرد به جای «ناصری» (همچنانکه «نعم» و «غدود» را در ابیات دیگر به جای نعمت و غده آورده) نیز کهنگی

۳۸. فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانه موزه تویقاپو سرای، تألیف فهیمی ادهم قراطای چاپ استانبول ۱۹۶۱، صفحه ۳۱۵، شماره ۹۰۲.

زبان قصیده را که با قرن چهارم تناسب دارد می‌رساند. خود شاعر هم به تاریخ سرودن آن (سال ۳۸۰ هجری) تصریح دارد. به این دلایل شعر از دوره کسایی است، و به کس دیگری هم نسبت داده نشده، و تخلص شاعر هم در بیت ۱۸۳ آمده، و اصولاً شاعر شیعی دیگری را جز کسایی در آن دوره نمی‌شناسیم، پس چگونه می‌توان صرفاً به این بهانه که قصیده به لطف و زیبایی سایر شعرهای کسایی نیست در انتساب آن به کسایی تردید روا داشت؟

اما سوگنامه کربلا از جُنْگ کهنی نقل می‌شود که به عنوان تتمه خلاصه - الاشعار تقی کاشی (متضمن اشعار گویندگانی که مؤلف ترجمه حال آنان را به دست نیاورده) در کتابخانه بانکی پور^{۳۹} در پتنه هندوستان نگهداری می‌شود. و می‌دانیم که تقی الدین کاشی نسخ دیوانهای بسیاری از شاعران و مجموعه‌های کهنی را در دست داشته و مجموعه عظیم تذکره و منتخبات خود را در فاصله سالهای ۹۷۵-۱۰۱۶ فراهم آورده^{۴۰} و منقولاتش اعتبار تام دارد^{۴۱}.

اگر چه سی بیت آخر قصیده فقط در آن مجموعه باقی مانده و اینک برای نخستین بار منتشر می‌شود، اما ابیات بهارنامه آن در عرفات العاشقین و مجمع الفصحان نیز به نام کسایی آمده، و نیز بیتهایی از آن به شاهد لغات در فرهنگها و از آن جمله بیت ۲۸ متن در ترجمان البلاغه به نام کسایی نقل شده و از همه مهمتر اینکه تخلص شاعر در بیت ۴۸ آمده، و اینهمه جای هیچگونه تردید را در اینکه قصیده از کسایی است باقی نمی‌گذارد.

از آن گذشته این منظومه هم حال و هوای خراسان قرن چهارم (عصر کسایی) را دارد. ذکر «جوی مولیان» (محله اشرافی بخارا پایتخت سامانیان)

۳۹. فهرست کتابخانه بانکی پور، ج ۷ ص ۷۳، نسخه خطی شماره ۶۸۴ (به نقل نذیر احمد).

۴۰. تاریخ تذکره‌های فارسی، از احمد گلچین معانی، جلد اول ص ۵۲۴-۵۵۶.

۴۱. اطلاع من از وجود این قصیده در آن مجموعه، مرهون یادداشتی از نذیر احمد است که در فرهنگ ایران زمین جلد ۱۹ ص ۹۰ چاپ شده است. و باید از آقای دکتر انیسی پور تشکر کنم که ضمن سفری به هند به درخواست من عکسی از پشت و روی برگ ۳۹۸ مجموعه را فراهم کردند و برای من آوردند.

به عنوان مظهر زیبایی و خرمی، مضمون صف برکشیدن سپاه خلخ (بیت ۱۰) که یادآور لشکرکشی ترکان خلخی ایلگ‌خانین (در اواخر قرن چهارم) است، و تشبیه ظلمهای بنی‌امیه به هجوم «ترک غز و یغما» نموداری از روحیه آن روز مردم خراسان در برابر ترک‌تازیهاست. مانی که در شعر فارسی همیشه به عنوان صورتگری چیره‌دست و نقشهای ارتنگ او مظهر کمال زیبایی بوده^{۴۲}، در اینجا در کنار «گبر و ترسا» به عنوان کسی آمده که کینه‌جویی «آل زیاد و مروان» با رفتار او قیاس شده است و این می‌رساند که شعر در مکانی و در زمانی سروده شده که مانویان در کنار مسلمانان می‌زیستند و مورد بی‌مهری آنان هم بودند، آنجا ماوراء النهر و خراسان است، و دیرترین زمانی که در آن این همزیستی آمیخته به بغض و کین متصور باشد اواخر قرن چهارم یعنی عصر کسایبی است که در سایه آزاداندیشی سامانیان و سیاست فرهنگی آمیخته به نرمی و بردباری و مدارای آنان پیروان همه آیینها به آزادی می‌زیستند و همانطور که پیش از این از حدود العالم نقل کردیم^{۴۳} مانویان در سمرقند «خانگاه» داشتند.

زبان سوگنامه هم زبان عصر کسایبی است، و تعبیرات نقطه‌زدن (= نقطه گذاشتن)، گرازیدن (= خرامیدن)، خوابنیده (= خوابانیده)، غوغا (= اراذل و اوباش)، برفشانده (= کنار زده شده)، مصقول (= زدوده، صفت برای زانو، ظاهراً به معنی خراشیده و خونین شده)، چرخ، نارو نمونه‌هایی برای تأیید این معنی است.

اصولاً در حالی که مشکل‌پسندترین سخن‌شناسان، سالهای سال قبول داشته‌اند که بیست بیت مقدمه قصیده در وصف بهار از کسایبی است، و کسی در آن شک نکرده بوده، اظهار تردید درباره ابیات بعدی چه معنایی می‌تواند داشته باشد.

به دلایلی که گفتیم تا خلافت ثابت نشده، این هر دو قصیده از کسایبی

۴۲. رک: پیوستها.

۴۳. رک: حاشیه ۲۸.

مروزی است. و نباید فراموش کرد که ابیات لطیف معروف شاعر از میان دهها قصیده، در طی قرون با ذوق مشترک ایرانیان بهگزینی شده، و در این دو قصیده نویافته هم به همان نسبت ابیات دلنشین و وصفها و تشبیهات لطیف کم نیست.

چون سخن از مفردات لغات در شعر کسایی به میان آمد، نباید ناگفته بگذاریم که در سخن او - چنانکه در اشعار دیگر گویندگان قرنهای سوم و چهارم - لغات نامأنوس بسیاری نظیر: الجخت، بشکلیدن، مشخته و جز اینها هست که در لغت فرس اسدی و صحاح الفرس نخجوانی و فرهنگهای دیگر باقی مانده، و ظاهراً اینها لغات لهجه‌های ایرانی ماوراءالنهر است و هنینگ آنها را یادگار زبان سغدی دانسته است.

در آن میان ابیاتی هم در فرهنگها به نام کسایی هست که معانی رکیک یا واژه‌های زشتی دارد که ذوق سلیم را می‌رماند^{۴۴} و ناچار از نقل ابیات محتوی آنها خودداری کردیم.

شاید برای خواننده شگفت نماید که چگونه این شاعر بزرگ در کنار آن وصفهای لطیف و دلنشین و سخنان آمیخته به پند و حکمت خود چنان ابیات دل‌آزاری را هم به ذهن و قلم آورده است. اما کسایی را گناهکار نمی‌توان شمرد. حقیقت این است که در آن دوره در زبان شاعران پرهیزگاری ادبی جای بی‌پروایی را نگرفته بود، و از شاعران پیش از مغول کم کسی است که این ضعف به سخنان او راه نیافته باشد، حتی در دیوان سنایی شاعر بزرگ زهد و حکمت و عرفان هم از این بی‌پرواییها و پرده‌دریها کم نیست.

توجه به این نکته، برتری بی‌گفتگوی فردوسی را بر همه شاعران آن اعصار نشان می‌دهد که در سراسر شاهنامه جاودانی خویش در هیچ بیتی یک واژه یا مضمون از این نوع ندارد. آنجا هم که امانت در روایت حکم

۴۴. نظیر پنج بیت که در نسخه‌های گونه‌گون لغت فرس اسدی به شاهد واژه‌های: بلایه، شندف، مکیاز، نزرده آمده است.

می‌کرده که به پیروی از متن داستان مضمون نادلپسندی را بیان کند، آن را در چنان پرده شرم و پرهیز و عفاف پیچیده که خواننده را حیران و مسحور عظمت اخلاقی و انسانی خویش می‌سازد. روانش تا جاوادان شاد و یادش گرامی باد.

مقدمه بر یک قصیده کسائی*

در آن روزگار ستیز و آویز که مردم ایران در راه آزادگی و سرافرازی و برای برانداختن خلافت عربی عباسی می‌کوشیدند، و چند تن از دلاوران نامدار آن پیکار را چون ابومسلم و بابک خرمدین و یعقوب لیث و مازیار و مرداویج و فرزندان بویه و دیگران می‌شناسیم و می‌ستاییم، آزادمردانی نیز بودند که به نیروی اندیشه و قلم آتش خشم و شور مردم را دامن می‌زدند و روح جنبش و پیکارجویی را برمی‌انگیختند و بحقیقت اینان بودند که هر یک به شیوه‌ای و عنوانی راه را برای کامیابی سلحشوران و رزم‌آوران و تجدید حیات ملی ایران هموار می‌کردند. ولی افسوس که کارنامهٔ مردانگیهای آنان در زیر گرد و غبار فراموشی قرون مدفون گردیده، و در نتیجه حق خدمت آنان بسزاگزارده نشده است.

یکی از این بزرگمردان، افتخار مرو، شاعر بزرگ خراسان، و پیشرو ناصر خسرو در اندرز و حکمت و انتقاد اجتماعی و مذهبی، حکیم ابوالحسن کسائی^۱ مروزی است که در همان روزگار که دانای طوس فردوسی بزرگ با

*. نقل از مجلهٔ یغما سال ۲۲، آبان ۱۳۴۸.

۱. چنین است نام او در چهار مقاله، و نیز در دمیه القصر باخرزی سخن از شاعری به نام ابوالحسن علی بن محمد کسائی مروزی می‌رود که به حدس احمد آتش همین کسائی است. اما آنچه آذر و هدایت او را «مجدالدین اسحاق» نامیده‌اند قابل اعتنا نیست مگر اینکه بعدها با پیدا شدن مأخذ کهن‌تری تأیید شود. دربارهٔ تخلصش گمانهای مختلف برده‌اند که: «بافته یا فروشنده کسا بوده، یا کسوت زهد در برداشته، یا

زنده کردن خاطره جلال و شکوه باستان روح ایران دوستی در پیکر فرزندان ایران برمی دمید او نیز به دستاویز بحثهای مذهبی رخنه در بنیاد فرمانروایی حق‌نمای باطل‌گرای بغداد می‌افکند. و به گواهی قصیده‌ای که نموداری از دیوان گمشده اوست، سخنش سرود خشم و خروش آزادگان و شیرمردان ایران بود و به همین سبب ستمدیدگان این دیار آن را به جان می‌خریدند و گرامی می‌داشتند. تا به جایی که حکیم و حجت خراسان ناصر خسرو سخنسرایی جز او را سزاوار قیاس با خود ندیده و جای‌جای در سخنش از «کسای شهره» و «شهره مقالت کسایی» و «سخن شهره کسایی» یاد کرده است.

دریغ‌ا که روزگار خامی و خاموشی و تعصبی که از اواخر قرن چهارم آغاز شد و از نیمه‌های سده بعد به کمال رسید اشعار کسایی را نیز همانند بسیاری از آثار پیشینگان نغزگوی این دیار در بوتۀ فراموشی افکند و از آن پس نیز ظاهراً در فتنه مغول دیوان او بکلی از میان رفت. و اینک پس از گذشت هزار سال از روزگار او نام و یادش در غباری از تاریکی و ابهام فرو رفته و محققان و نویسندگان سرگذشتش چهره او را، نه بدان صورت که بوده تصویر کرده‌اند.

نخستین مطلبی که باید روشن شود عصر شاعری کسایی و روابط او با فرمانروایان عصر اوست. عموماً او را از شاعران عهد سامانی و غزنوی معرفی کرده‌اند، و اته آلمانی نسبت مدح خلیفگان بغداد را نیز به او می‌دهد و می‌گوید: «در اولین قصاید خود سلاطین سامانی و خلفای عباسی حتی سلطان محمود را مدح کرد»^۲. تنها دلیل رابطه دانای مرو با محمود غزنوی گفته عوفی در لباب الالباب است که دو بیت از او را در مدح محمود ذکر می‌کند. اما نظامی عروضی که به سبب نزدیکی به عهد شاعر اعتبار سخنش بسیار

→ خود در مجلس درس اساتید خود با کسا حاضر می‌شده برخلاف دیگر شاگردان که با حله‌های مخصوص حضور می‌یافتند». این گمانها بر دل نمی‌نشیند.

۲. تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه دکتر شفق، ص ۱۴۸.

است در چهار مقاله او را جزو هشت تن شاعر دودمان سامانی می‌شمارد و در میان بیست شاعر مداح غزنویان از او نامی نمی‌برد. سوزنی سمرقندی هم که در شعر خود دو بار از او یاد کرده یک بار نامش را همراه نام دقیقی و شهید دو شاعر عصر سامانی می‌برد و می‌گوید:

باش ممدوح بسی مداح که ممدوحان بسی

زنده نامند از دقیقی و کسایی و شهید
و یک بار دیگر به کردار خوب ابوالحسین عتبی وزیر مشهور سامانی
(مقتول در ۳۷۱) با کسایی اشاره می‌کند:

کرد عتبی با کسایی همچنان کردار خوب

ماند عتبی از کسایی تا قیامت زنده‌نام
خود شاعر نیز از روزگار سامانیان و بلعمیان به حسرت یاد می‌کند:
به عهد دولت سامانیان و بلعمیان چنین نبود جهان، با بها و سامان بود!
از این قرائن مختلف این نتیجه را می‌گیریم که او جوانی را در عهد
سامانیان گذرانیده و اگر مدیحه‌هایی سروده دربارهٔ آنان بوده، و اگر چه دورهٔ
محمود غزنوی را دریافته اما به حامیان پیشین وفادار مانده بود. و بیشتر
احتمال این است که در فرمانروایی محمود به مقتضای سن و سال خود اشعار
«وعظ و زهد»^۳ و مناقب خاندان پیغمبر را می‌سروده است.

دومین و مهمترین نکته، شناسایی چهرهٔ راستین کسایی است. در
این باره آنچه از قرائن و روایات برمی‌آید او شاعر مدح‌پیشه نبوده، و ذکر او
به عنوان شاعری مدیحه‌پرداز خوار داشت او، و دور از حقیقت، و گفتهٔ
متأخرانی است که به دیوان او دسترس نداشته‌اند و چهرهٔ واقعی او را
نشناخته‌اند و پیش خود به تصور حکایتی کرده‌اند و لااقل به منابع نزدیک به
عصر شاعر توجهی نداشته‌اند. در این باره آنچه اعتماد را شاید گواهی
نویسندگان کهن‌تری است که هنوز دیوان او را در دست داشته‌اند. عوفی

گوید: «اکثر اشعار او در زهد و وعظ است، و در مناقب اهل بیت نبوت»^۴. صاحب کتاب النقص گوید: «از شعرای فارسیان که شاعی و معتقد بوده‌اند و متعصب، هم اشارتی برود به بعضی: اولاً فردوسی طوسی... و فخر جاجرمی... و در کسائی خود خلافتی نیست که همه دیوان او مدایح و مناقب حضرت مصطفی (ص) و آل اوست».

از این دو گواهی برمی آید که کسائی تا یک قرن و نیم بعد از خود شاعری مشهور به مدیحه‌سرایی از نوع فرخی و عنصری و معزی و انوری نبوده و اگر ستایشی سروده بیشتر مدایح و مناقب پیامبر و خاندانش بوده است و اگر جز این بود معارض بزرگش ناصر خسرو که عنصری را به علت مدح محمود ملامت می‌کند^۵ میان آن‌همه تاخت و تاز به این آزادمرد چنین گناهی راهم بی‌کیفر نمی‌گذاشت. ادعای اتمه درباره مدح خلفای عباسی ظاهراً تهمتی ناروا و از آن خطاهای شگفت است که خاورشناسان را دست می‌دهد زیرا در قصیده‌ای که این سطور مقدمه آن است ملاحظه خواهد شد که دانای مرو سخن از خلیفگان بغداد می‌گوید اما به ستیزه و نکوهش نه به بزرگداشت و ستایش.

کوشش آزادمرد مرو در پرده‌کشایی از بیدادگری دستگاه خلافت بغداد و یادآوری ستم‌دیدگی خاندان پیامبر تصویری است که از درد و رنج آن روز ایران برمی‌کشد و از این روی بود که سخنش دست به دست و سینه به سینه و زبان به زبان می‌گشت و بر دلها می‌نشست.

ما امروز از پس دیوار اعصار، آثار شاعران آن روزگار را از جنبه ادبی محض می‌نگریم و از این نکته غافلیم که در آن هنگامه فعالیت شدید فکری و گرمی پیکار اندیشه‌ها (که وسائل تبلیغی امروز در میان نبود) سخن شاعران جان و جاذبه دیگری داشت و از نیروی تحریک و تهییج بیشتری برخوردار

۴. النقص: ص ۲۵۲.

۵. آنجا که گوید:

بود و برنده‌ترین سلاح پیشبرد سیاست و مذهب به شمار می‌رفت. و با توجه به این نکته است که هدف سخن کسایی و پهنای دامنه تأثیرش را در آن روزگار باید بررسی کرد.

بی‌سبب نیست مروزی که ناصرخسرو قدم در میدان می‌گذارد سخن کسایی را مشهورترین نمونه حکمت و اندرز و عالی‌ترین سخنان مورد اقبال عامه می‌یابد و برای به کرسی نشاندن سخن خود و پیش بردن شیوه فکری خود به این یگانه حریف می‌تازد. اما اگر دیگر اشعار ناصرخسرو لبریز از منطق و استدلال است در اینجا در برتری خود بر کسایی هیچ دلیلی نمی‌یابد و نشان نمی‌دهد و همه سخنش لاف و گزاف است و خلاصه‌اش اینک: «شعر من دیبای رومی و شعر او کساست، شعر او بنده شعر من است، مقالت شهره او با سخنان نو من کهن گشت، سخنان او پژمرده و ضعیف و پیرند و سخن من قوی و تازه و برناست»^۶ در این معارضه دو چیز به چشم می‌آید: یکی رشک و رزی شاعری تازه نفس و جویای نام به مقام والای شاعری نامدار و مورد اقبال عامه، و دیگر پیکار دو شیوه فکری اسماعیلیه و شیعه.

پیش از این درباره علت معارضه ناصرخسرو با کسایی سخنها رفته است^۷ اما این قصیده نویافته پرتو تازه‌ای بر صحنه تاریک موضوع می‌افکند و داوری را کوتاه می‌کند. می‌نماید که شعر کسایی و آیین تشیع در آن روزگار در خراسان رواج داشته و شاعر اسماعیلی به پیکار با آن کمر بسته است. در مقایسه سخن آن دو می‌بینیم که لحن کسایی گرم‌تر و گزنده‌تر و شورانگیزتر و هیجان‌آمیزتر است در مقابل لحن ناصرخسرو به نسبت نرم‌تر و آرام‌تر است و بیشتر از فلسفه و استدلال بهره می‌جوید.

دیوان کسایی که تا نیمه قرن ششم (زمان تألیف کتاب النقض) موجود و

۶. دیوان ناصرخسرو به تصحیح نصرالله تقوی صفحات ۲۵-۴۷-۵۹-۷۵-۱۱۷-۲۲۷-۳۵۴-۴۲۰-۴۲۳-۴۶۱.

۷. استاد فروزانفر در مجله آرمان ص ۲۷-۳۴، تقی‌زاده در مقدمه دیوان لحن، اته ترجمه تاریخ ادبیات ص ۱۴۸ و براون جلد دوم تاریخ ادبی ایران.

معروف بوده در یغاکه بعدها مثل هزاران گنج ادب و دانش به تاراج روزگار رفته و آنچه تاکنون در میان بوده ۲ قصیده کوتاه و ۴ تغزل و ۲۵ قطعه دوسه بیتی است و مجموع این اشعار نغز و لطیف و دلاویز از ۳۰۰ بیت نمی گذرد.^۸ علاوه بر اینها نزدیک صد بیت اشعار پراکنده نامأنوس نیز به طفیل لغات مهجور در فرهنگها بیادگار است و یک قصیده مشکوک منسوب بدو در دیوان ناصر خسرو.

در مجموعه ای مورخ بسال ۹۴۵ که به شماره ۱۹۷۶ روان کوشکو در کتابخانه موزه توپقاپوسرای در استانبول محفوظ است قصیده ایست که به دنبال این سطور نقل می شود.

این قصیده که به سال ۳۸۰ هجری (۳۷۰ سال بعد از روزگار پیغمبر که به سال دهم هجرت رحلت فرموده سروده شده) پرده از چهره راستین سخنسرای پیکارجوی خشمگین برمی دارد و قدیمترین نمونه ادبیات مذهبی فارسی مربوط به تشیع است که در قرون بعد خاصه در عصر صفویان با آثار شاعرانی مانند محتشم توسعه ای به کمال یافت.

علاوه بر اهمیتی که این قصیده به عنوان یکی از آثار ادبی قرن چهارم و

۸. قسمتی از اشعار کسایی را نخستین بار هرمان اته ضمن مقاله ای بعنوان «غزلیات کسایی» در صورت جلسات شعبه فلسفه و علوم فرهنگستان علوم شاهی باویر سال ۱۸۷۴ منتشر کرده

Ethe: "Die Lieder des Kisâi" Sitzung der philos - philol. Classe vom 4. Juli 1874. pp133-148.

و بعد از او مرحوم نفیسی در احوال و اشعار رودکی و تعلیقات لباب الالباب چاپ کرده است.

نیز اته گوید سه قصیده و یک غزل او در ضمیمه ۲۷/۲۶۱ موزه بریتانیا محفوظ مانده. «من با هزار شوق و امید به آن مجموعه مراجعه و عکسی از آن هم برای خود فراهم کردم. در آنجا قصیده ای است به این عنوان و مطلع: «کسایی راست در منقبت:

ای امیرالمؤمنین شاه جهانداور تویی وی امام المتقین داماد پیغمبر تویی»

همین قصیده در مجموعه ۱۹۷۶ توپقاپوسرای نیز با این عنوان آمده «مولانا کسایی فرماید علیه الرحمه» و پیداست که هر دو مجموعه مأخذ واحدی داشته اند، ولی این قصیده از شیوه سخن کسایی و زبان شعر دوره سامانی به دور است و نام گوینده نیز در پایان آن چنین آمده است:

ای ز هول عرض منکر دستگیر مؤمنان پایمرد حمزه کوچک به محشر در تویی

این حمزه کوچک که قصاید دیگری از او در جنگها باقی مانده شعر متوسطی دارد و از شاعران و مناقب گویانی است که ذکرش در تذکره ها نیامده و فقط در سلسله راویان فتوت نامه کاشفی نامش می گذرد و ظاهراً در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم می زیسته است.

نمونه‌ای از آثار گمشده یک سخنسرای بزرگ ما دارد، از نظر تحقیق در وضع فکری آن روز ایران نیز شایان توجه است و شیوه تبلیغ در استدلال شیعیان آن روز و نحوه ایمان و اعتقاد آنان را نشان می‌دهد.

پیشرو ناصر خسرو*

برای شناخت اندیشه و سخن ناصر خسرو، بررسی میزان آشنایی او با آثار شاعران دیگر، و سنجش تأثیرات سبک و گفتار آنان در شعر او، میان بحث‌های این مجمع بزرگ علمی بی‌مناسبت نیست.

در آثار ناصر خسرو، نام هشت تن از شاعران پارسی‌گوی پیش از او یا معاصران او باقی است. علاوه بر قطران تبریزی و منجیک ترمذی و دقیقی، که نامشان در سفرنامه آمده^۱، و خواجه ابوالهیثم جرجانی که جامع الحکمتین در جواب قصیده^{۸۹} بیتی اوست، در دیوان مطبوع، نام چهار شاعر دیگر به قصد مفاخره آمده است.

دوبار از «آن تیره چشم شاعر روشن‌بین» رودکی^۲ یاد کرده، و اشعار زهد و پندش را ستوده است، و این شاید با روایت مربوط به فاطمی‌گرایی رودکی بی‌ارتباط نباشد^۳.

از عنصری به صورت یک شاعر بزرگ، چهار بار نام برده^۴، و جز طبع او را شایسته^۵ خادمی خود نشناخته، اما مدیحه‌گویی‌های او را در حق محمود

* متن سخنرانی که در کنگره جهانی ناصر خسرو در مشهد در ۲۶ شهریور ۱۳۵۳ ایراد شده است.

۱. سفرنامه چاپ دکتر دبیرسیاقتی، تهران ۱۳۳۵، ص ۶.

۲. دیوان ناصر خسرو، گردآورنده نصرالله تقوی، چاپ ۱۳۰۴-۱۳۰۷، تهران، ص: ۳۰۵، ۳۲۳.

۳. عوفی در لباب الالباب (چاپ تهران: ۲۴۵) این بیت را از معروفی بلخی آورده است:

از رودکی شنیدم، سلطان شاعران
«کاندرجهان به کس مگرو جزبه فاطمی».

۴. دیوان: ۱۴، ۱۵، ۲۸۹، ۴۵۱.

به لحن مؤثری ملامت کرده است.

دو بار از شاعری به نام اهوازی^۵ (که هویتش بر محققان روشن نیست و شاید ابونواس باشد) نام برده، و میل و نازش مردم را به شعر او، از هوی و هوس دانسته است.

برخلاف انتظار از فردوسی در سخن ناصر خسرو نامی و یادی نیست. و این که در دیگر آثار مهم آن دوره چون گرشاسبنامه و ترجمان البلاغه و قسمت موجود تاریخ بیهقی هم نام استاد طوس نیامده، شاید این تصور را پیش آورد که هنوز در آن دوره شاهکار فردوسی رواج و شهرتی نیافته بوده است. ولی چنین نیست. ناصر خسرو با «نامه شاهان عجم»^۶ و «آثار خسروان»^۷ آشناست و خواندن آنها و عبرت آموختن از آنها را توصیه می‌کند. اما نه سخن فردوسی را با مشرب مذهبی خود یکسان می‌یابد تا او را بستاید، نه عیب مداخل عنصری و سایر فریفتگان قدرت را در آنها می‌بیند که دم از نکوهش زند.

اما پیش از همه – یعنی نه بار – نام ابوالحسن کسایبی مروزی به تعریض در دیوان ناصر خسرو آمده است. و این نکته از یکصد سال پیش، مورد توجه محققان خارجی و ایرانی گردیده، و درباره علت معارضة حجت خراسان با شاعری که امروز نامش نیز مثل آثارش دستخوش تندباد فراموشی گردیده، سخنها رفته است. و چون این مسئله از نظر شناخت روح و شخصیت ناصر خسرو، و به عنوان نمونه‌ای از برخوردهای فکری عصر او اهمیت دارد، بنده می‌خواهم یک بار دیگر آن را مطرح سازم، و با استفاده از قرائن و مدارک نویافته، در روشن تر کردن جوانب موضوع و رفع پاره‌ای شبهات موجود بکوشم. و اگر نکاتی که در این دقایق معدود به عرض می‌رسد، در

۵. دیوان: ۴۴۶، ۴۷۵.

۶. نامه شاهان عجم پیش خواه

یک ره و بر خود به تأمل بخوان

دیوان: ۳۱۷

۷. هرک آمده‌ست زود برفته‌ست بی‌درنگ

برخوان اگر نخوانده‌ای آثار خسروان

دیوان: ۳۶۳

محل قبول نشیند، هم گوشه‌ای از سیمای ناشناخته ناصر خسرو روشن‌تر خواهد شد، و هم حق شاعر بزرگ از یادرفته‌ای که نخستین مدافع معتقدات اکثریت مردم امروز ایران بوده گزارده خواهد آمد.

نخست برای فراهم کردن زمینه طرح مسئله، و نیز به قصد آرایش سخن خویش، بیت‌هایی از ناصر خسرو را که اشاره به نام کسایی دارد می‌خوانم:^۸

ای، شده مر طبع ترا بنده شعر طبع تو افزوده جمال و بهاش
شعر شدی، گر بشنیدی به شرم شعر تو، بر پشت کسایی کساش

بر سخن حجت، مگزین سخن زانکه خرد با سخنش آشناست
گفته او بر تن حکمت سرست چشم خرد را سخنش توتیاست
دیبه رومی است سخنهای او گر سخن شهره کسایی کساست

سخن خوب، ز حجت شنو ار والایی
که سخنهایش، سوی مردم والا، والاست
گر سخنهای کسایی، شده پیرند و ضعیف
سخن حجت، باقوت و تازه و برناست

خوب دیبایی، طرازیدم حکیمان را کزو
تا قیامت مر سعادت را نبیند کس جزا
گر بخواب اندر کسایی دیدی این دیبای من
سوده کردی شرم و خجلت مر کسایی را کسا

۸. دیوان بترتیب صفحات: ۲۲۷، ۵۹، ۴۷، ۲۵، ۴۲۰، ۷۵، ۳۵۴، ۴۶۱. در ۸ مورد از ۹ موردی که ناصر خسرو از کسایی نام می‌برد قافیه شعر الف است، و تناسب قافیه با نام کسایی یا با «کسا» که شاعر سه بار آن را به صنعت جناس آورده، و فرصت و امکانی که برای ساختن مضمون و استفاده از صنعت توسیم داشته نکته‌ای است که به تأمل می‌ارزد.

پنده ده ای حجت زمین خراسان
تا تو به دل بنده امام زمانی
مر عقلا را، که قبله عقلایی
بنده اشعار توست شعر کسایبی

از حجت گیر پند و حکمت
با نوسخنان او کهن گشت
گر حکمت و پند را سزایی
آن شهره مقالت کسایبی

سوی شعر حجت گرای، ای پسر
که دیبای رومی است اشعار او
اگر هیچ در خاطر تو ضیاست
اگر شعر فاضل کسایبی کساست

پژمرد بدین شعر من، این شعر کسایبی

«این گنبد گردان که برآورد بدینسان»

تو شعرهای حجت بر خویشتن به حجت

برخوان اگر کهن گشت، این گفته کسایبی...

دو بیت اخیر از قصایدی است که ناصر در جواب کسایبی سروده، و نیز در بررسی ابیات پراکنده بازمانده از کسایبی که شماره آنها به ۳۰۰ نمی‌رسد ملاحظه می‌شود که ۱۳ قصیده دیگر ناصر خسرو^۹ از نظر وزن و قافیه با ابیاتی از کسایبی مشترک است و اینهمه تصادفی نتواند بود. و اگر نه همه آنها، لااقل تعدادی از آنها در تتبع قصاید شاعر پیشین و جواب او بوده است.

سخن اینجاست که چرا دانا مرد خراسان، از میان آن همه شعرای بزرگ ایران که در دو‌یست سال آغاز شعر فارسی تا عصر او ظهور کرده بودند، و در روزگار او شهرت داشته‌اند، کسایبی را برای زورآزمایی برگزیده است؟ و علت اینهمه توجه آمیخته به ستیز و انکار حجت زمین خراسان، به سخن

۹. قصاید صفحات ۸، ۴۶، ۵۶، ۱۴۴، ۱۷۷، ۱۸۸، ۱۹۲، ۲۳۲، ۲۴۵، ۳۱۳، ۳۹۷، ۴۸۰.

«شهره کسایی»، «شهره مقالات کسایی»، «شعر فاضل کسایی» چیست؟ و چه عاملی حکیم و شاعر بزرگ را بر آن داشته است که اینهمه از نوری و با قوتی و تازگی و برنایی و والایی سخن خویش، در برابر کهنگی و پژمردگی و ضعیفی شعر شاعر شهره روزگار خویش دم زند؟

برای گشودن این راز، نخستین بار، در مقدمه مجموعه اشعار کسایی که (درست یکصد سال پیش از این) در ۱۸۷۴ میلادی به قلم خاورشناس معروف آلمانی هرمان اته منتشر شده^{۱۰}، و بعدها خلاصه آن در تاریخ ادبیات فارسی وی آمده، حدسهایی زده شده است که خلاصه اش این است:

«ناصر خسرو در جوانی کسایی را شناخت، و حتی قصیده‌ای در جواب یکی از قصاید او سرود. سبب اختلاف دو شاعر شدت تعصب دینی کسایی است. اینکه کسایی پیش از او به زهد و تصوف گروید، و بر ضد التذاذ جسمانی برخاست. در صورتیکه در آن موقع ناصر خسرو از زندگانی متمتع می‌شد، و تا عزیمت به مکه از لذایذ دنیوی کام می‌ستاند»^{۱۱}.

هیچ یک از نظریات دانشمند بزرگ خاورشناس با حقیقت منطبق نیست، آنچه درباره آشنایی دو شاعر در مرو می‌گوید (و مرحوم تقی‌زاده هم از قول او در مقدمه دیوان نقل کرده) حدسی است که هیچ دلیلی آن را ثابت نمی‌کند. برعکس بطور قطعی می‌دانیم که کسایی مروزی به سال ۳۴۱ (یعنی ۵۳ سال قبل از آنکه ناصر بر مرکز اغبر نهاده آید)^{۱۲} به جهان آمده است^{۱۳}، در سالهای کودکی و اوایل جوانی ناصر خسرو، کسایی (به فرض ادامه حیات)

۱۰. مقاله دکتر هرمان اته به عنوان «غزلیات کسایی» در صورت جلسات شعبه فلسفه و علوم فرهنگستان علوم شاهی باویر در مونیخ سال ۱۸۷۴ صفحات ۱۳۳ تا ۱۴۸.

۱۱. تاریخ ادبیات فارسی هرمان اته، ترجمه دکتر رضازاده شفق ص ۱۴۷-۱۴۹.

۱۲. اشاره به:

بنهاد مرا مادر بر مرکز اغبر
دیوان: ۱۷۳

بگذشت ز هجرت پس سبید نود و چار

۱۳. از قصیده کسایی منقول در لباب الالباب، ص ۲۷۴:

چهارشنبه و سه روز باقی از شوال

به سبید و چهل و یک رسید نوبت سال

بیامدم به جهان...

شاعری کهن سال و نام آور بوده، و آشنایی و مشاعره و معارضه آن دو (به عنوان دو شاعر هم عصر) با اینهمه اختلاف سن (به فرض اقامت ناصر در مرو) بعید می نماید.

اما قصیده منسوب به کسایبی: «جان و خرد رونده بر این چرخ اخضرند» به دلایلی که عرض خواهم کرد، از کسایبی نیست تا ناصر خسرو و جواب داده باشد.

آخرین دلیل او که ناصر خسرو در جوانی مایل به تمتع از زندگانی و کامستانی از لذایذ دنیوی بوده، و کسایبی را به علت پای بندی به زهد و تصوف، و مخالفت با التذاذ جسمانی خوش نمی داشت سخنی است زاده خیال و دور از تحقیق. بر دانشمندان گرامی پوشیده نیست که دیوان موجود ناصر خسرو، همه یادگار دوران پختگی او، و حاصل ایامی است که آن بزرگ حجت خراسان بود، و به تعبیر خود «شبانی رمة» اسماعیلیان را داشت و در همه قصایدی که تعریض به کسایبی دارد بدون استثنا سخن از خرد است و پند و حکمت، برعکس سخنان بازمانده از کسایبی بیشتر بوی عشق و ذوق و کام و لذت می دهد.

ادوارد براون، در جلد دوم تاریخ ادبی ایران^{۱۴} اشتباه اته را در مورد اینکه اختلاف دو شاعر ناشی از تعصب مذهبی کسایبی باشد رد می کند، و حدس دیگری می زند. حدس او این است: «ناصر خسرو طبعاً سلطان محمود را که دشمنیش با اسماعیلیان و سایر فرق از این نوع معلوم بود دشمن می داشت، و کسایبی با اینکه شیعه بود، قریحه شاعری خود را در مدح چنین سلطانی به کار می برد. به گمان من هرگونه کینه و خصومتی که بین این دو شاعر موجود بوده، از اینجا سرچشمه می گرفته است».

این استدلال هم اساس درستی ندارد. زیرا کسایبی به گفته خود از شاعران «عهد دولت سامانیان و بلعیمان» بود. و این نکته را چهار مقاله نظامی

عروضی که کهن‌ترین منبع متضمن ذکر اوست تأیید کرده، و دیوانش به تصریح عبدالجلیل رازی در کتاب النقص سراسر «مدایح و مناقب حضرت مصطفی و آل او» و به گفته عوفی «اکثر اشعار او زهد و وعظ و مناقب اهل بیت نبوت» بوده است.^{۱۵}

تقی‌زاده در مقدمه دیوان علت بی‌مهری ناصر خسرو و ستیزه‌گری او را، بودن کسایی از مرو، که مقر ایام جوانی ناصر بوده، و جهت جامعه آن دو را در اشعار زهد و وعظ و مناقب اهل بیت نبوت می‌داند اما جای دیگر مقدمه می‌نویسد: علت رقابتی که از اشعار ناصر به کسایی با وجود قرب مشرب احساس می‌شود شاید آن بوده است که کسایی، برحسب روایات، شیعه اثناعشری بوده و ناصر خسرو اسماعیلی. این نظر را دلایل دیگری تأیید می‌کند و حدس کسانی که کسایی را اسماعیلی شمرده‌اند خطاست.^{۱۶}

اکنون برسیم به قصیده منسوب به کسایی به مطلع: «جان و خرد رونده بر این چرخ اخضرند...»

مؤلف مجمع الفصحا از قول تقی‌الدین کاشی مؤلف خلاصه الاشعار نقل می‌کند که کسایی این قصیده را نزد ناصر خسرو فرستاد، و او قصیده‌ای در جواب گفت که بیت آخرش این است:

من چاکر و غلام کسایی که او بگفت جان و خرد..... الخ
 اته و براون به پیروی از هدایت این روایت را پذیرفته‌اند، و نصرالله تقوی و سعید نفیسی هم به استناد نسخ خطی قصیده را از کسایی دانسته‌اند.^{۱۷}

۱۵. مجله بنما سال ۲۲ صفحات ۴۴۳ تا ۴۴۹ (قصیده‌ای از کسایی مروزی).

۱۶. مرحوم دکتر معین در تعلیقات چهار مقاله (ص ۹۷) از بیت ناصر خسرو:

تاتو بدل بنده امام زمانی بنده شعر تو است شعر کسایی

حدس زده است که «کسایی از اسماعیلیان بوده، و مؤلف کتاب النقص بدین نکته توجه نداشته است».

حدس آن مرحوم اشتباه فاحشی است زیرا مؤلف نقض تصریح دارد که دیوان کسایی در دوره او رایج و در دست همگان بوده و تشخیص او درباره مذهب شاعر غیر قابل تردید است. وانگهی خود همین بیت ناصر دلالت بر اختلاف مذهب آن دو دارد.

۱۷. رک: ترجمه تاریخ ادبیات اته: ۱۴۸، ترجمه جلد دوم براون: ۲۳۳. دیوان ناصر خسرو: ۱۲۰. تعلیقات

لباب الالباب: ۶۶۱.

اما مرحوم استاد فروزانفر در مقاله خود درباره کسایبی^{۱۸} «صحت این روایت را مورد شک و تردید» دانسته، و بحث جامعی دارد. خلاصه‌اش اینک: «اولاً در بعضی نسخ نام کسایبی نیامده، و مقطع قصیده به جای «من چاکر و غلام کسایبی» «ناصر غلام و چاکر آن کس» نقل شده است. ثانیاً چون در قصیده، ناصر به لفظ حجت خراسان خطاب شده باید بعد از سال ۴۴۴ و بازگشت ناصر به خراسان سروده شده باشد، و زندگی کسایبی در این تاریخ بسیار دور است. و ناصر خسرو پس از وفات کسایبی باید آن را سروده باشد».

تردید آن استاد بزرگ، و دلایلی که آورده است کاملاً بجا بوده، و امروز انتشار دو سند دیگر هرگونه ظن انتساب قصیده را به کسایبی، بکلی باطل کرده است. اولاً با انتشار کتاب النقص مسلم گردیده است که کسایبی اسماعیلی نبوده است. در حالی که این قصیده سراسر در توجیه معتقدات اسماعیلیان است. و جان و خردی که در آن توصیف شده، از اصطلاحات اسماعیلیه و همان «عقل کل» و «نفس کل» است که به عقیده آنان این عالم به تأیید و ترکیب آن دو پدید آمده است.

دومین سند، قصیده نویافته‌ای از کسایبی است به مطلع: فهم کن گر مؤمنی فضل امیرالمؤمنین. که در مجموعه‌ای در موزه توبقاپوسرای استانبول به یادگار مانده، و من آن را در مجله یغما منتشر کردم. و آن نمونه‌ایست از دیوان گمشده شاعر و معرف سبک شعر و معتقدات مذهبی او.

سبک کسایبی، از نظر اندیشه و بیان و تعبیرات، همان است که در شعر سایر شاعران شیعی بعد از او، قوامی رازی، حسن متکلم کاشی، و حمزه کوچک و بعدها در اشعار شاعران دوره صفوی می‌بینیم. به این معنی که استدلال او مبتنی بر روایت و آیه و حدیث است، در مقابل سخن ناصر خسرو بیشتر بر پایه استدلال عقلی و منطقی قرار دارد، و سخن آن دو به هیچ وجه

قابل خلط و اشتباه نیست.

اینک بنگریم که محرک اینهمه توجه ناصر خسرو حکیم و شاعر بزرگ اسماعیلی به کسایى نخستین شاعر بزرگ شیعی، و سبب برتر شمردن خود از او چه بوده است؟

حجت خراسان برای بیان برتری سخن و اندیشه خود شاعری «شهره و فاضل» را برگزیده است که قرب مشرب با او داشته و شعرش از نظر احتوای پند و حکمت و اندرز، و زهد و دین، و مناقب اهل بیت، و بیان بیدادگریهای خلفای عباسی و امرا و دیوانیان و فقهای حامی آنها و متکی به آنها، نزدیکترین سخنان به اشعار او بوده است.

در همان روزهایی که ناصر خسرو، با عنوان حجت زمین خراسان، دعوت به مذهب جدید را آغاز می‌کند و طبع توانای خویش را در خدمت تبلیغ حقانیت افکار خود می‌گذارد، کسایى مروزی در اوج شهرت بوده است. و اشعار او نه تنها میان شیعیان، بلکه میان اسماعیلیان نیز مورد توجه و اقبال بود. مخاطب اشعار ناصر خسرو نیز همان گروهها بودند. خود می‌گفت:

حجت ز بهر شیعت حیدر گفت این خوب و خوش قصیده غرا را^{۱۹}
و طبعاً فقهای مذهب اکثریت و عامه معتقدین متعصب آنان از «ترک و تازی و عراقی و خراسانی» ناصر خسرو را «بددین و ملحد و قرمطی و رافضی» می‌شمردند، و حاضر نبودند اشعار او را که به گمان آنها متضمن کفر و دشمنی با خلفای معاصر و گذشته بود بخوانند و بشنوند و بپذیرند.

اما در این معارضه، حکیم دل آگاه حد را نگاه می‌دارد. مثلاً در مقابل آنچه عنصری را به نظم کردن دروغ و کافری و مدحت کردن کسانی که مایه جهل و کافری بودند و ریختن در لفظ دری در پای خوکان نکوهش می‌کند،

۱۹. دیوان: ۱۷. ناصر خسرو بارها خود را از اهل شیعت آل رسول شمرده است. فقط در یک بیت تعریض به شیعیان امامیه دارد که شیفته کربلا شده‌اند و فتنه به جهل:

این از بلا گریخته یعنی که شاعیم فتنه به جهل و شیفته کربلا شده‌ست

(دوست عزیز آقای دکتر مهدی محقق نظر مرا به این بیت جلب کردند).

درباره کسایبی همه حرفش این است که: با ظهور من دوره او سپری شده، و با وجود اشعار من دیگر نیازی به سخن او نیست. تنها دلیلش که بارها تکرار شده این است که سخنان او کهنه و پژمرده و ضعیف شده، «سخن حجت با قوت و تازہ و برناست». این کهنگی و پژمردگی و ضعیفی سخن شاعر پیشین را در برابر تازگی و برنایی سخن خود، فقط از این رهگذر احساس می‌کند که کسایبی وابسته به نهضت جدید، و چون او بنده امام (یعنی خلیفه فاطمی) نبوده است!

رمز معارضة ناصر خسرو با کسایبی، همه‌اش همین است.

جهت اشتراک این دو شاعر نمونه‌ای از وضع فکری گروه‌های ناراضی خراسان در قرون چهارم و پنجم، و تعریضات دومی به اولی نشانه‌ای از معارضة دو طرز فکر است.

مسئله این است که در آن سالها، بعد از سه چهار قرن تسلط عنصر خارجی و بیداد و ستم آنان، موجی از مقاومت و ستیز و عصیان در اذهان مردم روشن‌رای روشن‌بین می‌جوشید. به سائقه همین روح ستیز و عصیان است که فردوسی شاهنامه را می‌آفریند، کسایبی به تشیع می‌گردد، و ناصر خسرو به هواداری از فاطمیان برمی‌خیزد.

این آزادمدان، در برابر دیوانیان و نودولتانی که فریفتگان جلالت و جاه و قدرت بودند، و نفوذ فقهای دین به دنیا فروش و جهل و تعصب عامه گمراه نیز دست‌افزار ستمگری آنان بود، با توسل به مذهبی خلاف مذهب خلفا و دیوانیان و گمراهان، راه نجاتی طلب می‌کردند و این در انتشار تشیع و اسماعیلیه بی‌تأثیر نبود.

اما هواداران این دو مذهب نیز، هریک ستیزه با دیگری را آسان‌ترین راه وصول به مقصد می‌دیدند. زیرا به علت وجوه اشتراک میان آن دو، در پیروان یکدیگر آسان‌تر می‌توانستند نفوذ کنند.

کسایبی در مقدمه و اصول (یعنی انتقاد تند و کوبنده از عباسیان و فقهای

عصر، و ستایش خاندان پیامبر) همان سخنان را گفته بود که بعد از او ناصر می‌گفت. اما هدف شعر کسایی بر انداختن خلفای عباسی و برنشانیدن خلفای فاطمی به جای آنان نبود. در حالی که دومی نتیجهٔ دیگر می‌خواست بگیرد. و از میدان بدر کردن آثار شاعر شهرهٔ نهضت پیشین راه را بر نهضت جدید می‌گشود.

قصیدهٔ نو بدست آمدهٔ کسایی، (که قطعاً تنها قصیدهٔ او در حمله به عباسیان نبوده و در دیوان گمشدهٔ او نظایر بسیار داشته)، از نظر بررسی اشعار ناصر خسرو و انتقادات سیاسی او، این اهمیت را دارد که می‌رساند یا این بیان خشم و نفرت از عباسیان، در اشعار عدهٔ دیگری از شعرای آن قرن رواج و رونق داشته، و یا اگر منحصر به کسایی و ناصر خسرو بوده، حجت خراسان در این انتقادهای از شاعر مرو پیروی کرده است.

مجموع آنچه گفتم موجب این است که همواره در تاریخ و ادب ایران نام این دو حکیم و شاعر در کنار هم یاد خواهد شد. دو بزرگمرد دانادلی که قیمت دُرّ لفظ دری را می‌دانستند، و هر یکی به شیوهٔ خود ستایشگر فضیلت و راستی و رادی و آزادگی و مردمی بودند. روان هر دو شاد باد.

اشعار کسایبی

اختصارات منابع اشعار

تتمه خلاصه: تتمه خلاصه الاشعارتقی کاشی

لباب: لباب الالباب عوفی

لف: لغت فرس

لف دا: دستنویس لغت فرس (کتابخانه مرکزی

دانشگاه تهران)

صف: صحاح الفرس

فق: فرهنگ قواس

عرفات: عرفات العاشقین

مجمع: مجمع الفصحا

سوگنامه

- ۱ باد صبا در آمد فردوس گشت صحرا
آراست بوستان را نیسان به فرش دیبا
آمد نسیم سنبل با مشک و با قرنفل
آورد نامه گل باد صبا به صها
- ۳ کهسار چون زمرد نقطه زده ز بُسَد
کز نعت او مُشعبد حیران شده ست و شیدا
آب کبود بوده چون آینه زدوده
صندل شده ست سوده کرده به می مُطرًا
- ۵ رنگ نبید و هامون پیروزه [گشت] و گلگون
نخل و خدنگ [و] زیتون چون قبه های خضرا

۱- ۵۰. این قصیده را از جنگ موسوم به تتمه خلاصه الاشعار تقی کاشی (نسخه بانکی پور پسته) نقل کرده ایم. ابیات قصیده در مجمع الفصحا، و نیز بیتهای ۱۹ و ۲۲ در لغت فرس و بیت ۲۸ در ترجمان البلاغه و بیتهای ۲۹ و ۳۰ در عرفات العاشقین نیز آمده، اما بقیه ابیات نخستین بار است که چاپ می شود.

۱. «باد صبا در آمد»، تتمه خلاصه: باد صبا صحی (?) شد.

۲. «آورد»، مجمع: و آورد. عرفات: باد صبا ز صها

۱- نیسان: باران بهاری. رک: پیوستها.

۳- نقطه زدن: نقطه گذاشتن. بُسَد: مرجان.

۴- صندل: معرب چندن، چوبی سرخ و خوشبوی. مُطرًا: تر و تازه شده، طراوت یافته. مضمون بیت مقایسه شود با مصراع فرخی: بسان چندن سوهان زده بر لوح پیروزه. و بیت ناصر خسرو: و آمیخته شد به فر فروردین / با چندن سوده آب چون سوزن

- دشت است یا سِتْبَرِقْ باغ است یا خُورَنْقْ
 یک با دگر مطابق چون شعر سعد و اسما
 ۷ ابر آمد از بیابان چون طیلسان رُهبان
 برق از میانش تابان چون بُسَدین چلیپا
 آهو همی گُرازد، گردن همی فرازد
 گه سوی کوه تازد گه سوی راغ و صحرا
 ۹ آمد کلنگ فرخ هم رنگ چرخ دورخ
 همچون سپاه خَلْخُ صَف برکشیده سرما
 ۸ بر شاخ سرو بلبل با صد هزار غلغل
 دُرَاج باز برگل چون عُرُوه پیش عَفرا

۵-۶. فقط در تتمه خلاصه. دو کلمه اول بیت ۵ در عکس درست خوانده نمی‌شود.

۸- مجمع: باغ و صحرا (غلط).

۹-۱۰. فقط در تتمه خلاصه.

۶- استَبْرِقْ: معرب استبرک، دیبای سبتر. خُورَنْقْ: معرب خورنه، نام کوشکی در نزدیکی حیره که گویند نعمان بن منذر آن را برای اقامت بهرام گور ساخته بود. در ترجمه طبری آمده: «و این کوشک فرمود کردن چون گنبد، بلند چون مناره‌ای، چنین که به باغها اندر کنند و به پارسی خورنه خوانند و به تازی خورنق» چاپ بهار، ص ۹۲۳.

سعد و اسما: اسما، بنت اسما و سعد عاشق و معشوق مثلی عرب.

۸- گُرازیدن: رفتن به ناز و جلوه، خرامیدن.

۹- کلنگ: پرندۀ عظیم الجثه مهاجر.

چرخ: مرغ شکاری از نوع باز و شاهین، معرب آن صقر. رنگ آن را سیاه نوشته‌اند و اینکه صفت دورخ برای آن آمده مشابه است با مضمون بیت خسروانی:

پاز باد روی خوید چو آب است موج موج
 وز نوس پشت ابر چو چرخ است رنگ‌رنگ
 خَلْخُ: خرلیخ، قرلیق (طایفه‌ای از ترکان). رک: پیوستها (یغو)

۱۰- دُرَاج: پرندۀ‌ای رنگین و زیبا و خوش‌آواز. عُرُوه و عَفرا: عاشق و معشوقه مثلی. عروۀ بن حزام ضنی شاعر که به عَفرا دختر عم خود عشق می‌ورزید.

- ۱۱ قمری به یاسمن بر ساری به نسترن بر
 نارو به نارون بر برداشتند غوغا
 باغ از حریر حُلّه برگل زده مظه
 مانند سبز کِلّه بر تکیه گاه دارا
- ۱۳ گلزار با تأسف خندید بی تکلف
 چون پیش تخت یوسف رخساره زلیخا
 گل باز کرده دیده باران برو چکیده
 چون خوی فرو دویده بر عارض چو دیبا
- ۱۵ گلشن چو روی لیلی یا چون بهشت مولی
 چون طلعت تجلی بر کوه طور سینا
 سرخ و سیه شقایق هم ضدّ و هم موافق
 چون مؤمن و منافق پنهان و آشکارا

۱۱- مجمع: نارو به نارون بر ساری به نسترن بر قمری به یاسمن بر برداشتند آوا.

۱۲- «حریر حله»، تتمه خلاصه: حریر و حله. «برگل زده»، مجمع: بر گل زند.

۱۳- عرفات: خندید و بی تکلف.

۱۴- «برو چکیده»، تتمه خلاصه: بر آن چکیده. «چون خوی»، تتمه خلاصه: چون خون. عرفات: چون خون فرو دویده.

۱۵- بیت را مجمع ندارد.

۱۱- نارو: پرندۀ ای خوش آواز مانند بلبل. ساری: (=سار) پرندۀ خوش آواز سیاه با خالهای سفید ریز. در هند آن را «سارو» نامند، اما در متهای فارسی بدان صورت دیده نشده است.

۱۲- حُلّه: جامه نو. مَظَلّه (به فتح یا کسر اول): سایبان. کِلّه: پرده و خیمه گونه‌ای که از پارچه نازک مثل پشه بند دوخته باشند و ظاهراً همان است که در قرون بعد کلمه ترکی تتق به جای آن معمول شده است. رک تعلیقات مرصاد، ص ۶۹۲.

۱۳- تعبیر «با تأسف خندیدن گلزار» تصویر خندیدن و شکفتن گلها همزمان با گریه ابر بهاری است. چنین وصفی از بهار تناسب تام و تمام با زمینه غم آلود سوگنامه دارد. «رخساره زلیخا» در پیش تخت یوسف مربوط به زمانی است که بعد از سالها، نخستین بار او را عزیز مصر می‌بیند و از پشیمانی می‌گرید. نام زلیخا در قرآن نیامده، در کتب قدیمی هم به نام سریانی اش «راعیل» یاد شده، در شعر فارسی هم ظاهراً اینجا نخستین جایی است که کلمه زلیخا آمده است.

- ۱۷ سوسن لطیف و شیرین چون خوشه‌های پروین
شاخ و ستاک‌نسرین چون برج ثور و جوزا
وان ارغوان به کشتی با صد هزار خوشی
بیجاده بدخشی برتاخته به مینا
- ۱۹ یاقوت وار لاله بر بزرگ لاله ژاله
کرده بدو حواله غواص در دریا
شاه اسپرغم رسته چون جعد بر شکسته
وز جای برگسته کرده نشاط بالا
- ۲۱ وان نرگس مصور چون لؤلؤ منور
زر اندر و مدور چون ماه بر ثریا
عالم بهشت گشته عنبر سرشت گشته
کاشانه زشت گشته صحرا چوری حورا

۱۷- تتمه خلاصه: سوسن لطیف و مسکین چون خوشه‌های زرین. عرفات: خوشه‌های پروین. تتمه خلاصه:

شاخ ستاک و نسرین. صحاح الفرس:

شاخ و ستاک نسرین چون برج ثور و جوزا پردخت کرده دل را از بهر آن نگارا
(محرّف است).

۱۸- اصل: یا صد هزار خشی. اصل: بی‌زاده (= بی‌زاده). مجمع: بر ساخته.

۱۹- مجمع: برو حواله. ۲۰- عرفات و مجمع: این بیت را ندارد.

۲۲- مجمع: که پای دشت گشته کرده نشاط بالا.

۱۷- ستاک: هر شاخ نورسته تازه و نازک (= جوانه) را گویند که از بیخ درخت بجهد (برهان). چون برج ثور و جوزا: در باب پنجم التفهیم در احکام نجوم گوید: «برج ثور دلالت دارد بر درختان دراز و میوه‌های شیرین، و برج جوزا دلالت دارد بر درختان دراز میانه (التفهیم، ص ۳۴۱).

۱۸- کشتی ناز و دلبری و خوشخرامی. بیجاده: گوهری سرخ شبیه به یاقوت که معدن آن بیشتر در جزیره سر ندیب و اندکی نیز در بدخشان بوده است. برتاختن: روان شدن و روان کردن. مینا: آبگینه، شیشه که بیشتر به رنگ سبز بوده است.

۲۰- شاه اسپرغم، شاه اسپرم (معرّب آن شاهسپرم، شاه اسفرم): ضیمران، ریحان. از این بیت و شواهد فراوان دیگر برمی‌آید که در این کلمه «ر» مفتوح و «غ» ساکن بوده، و آنچه گاهی به سکون «ر» و فتح «غ» می‌خوانند غلط یا تلفظ جدید است. نشاط (کاری یا جایی را) کردن: میل و هوس آن را داشتن.

۲۲- حورا: زن بهشتی. جمع آن حور است که در فارسی در معنی مفرد به کار می‌رود. کاشانه: اطاق کوچک زمستانی.

- ۲۳ ای سبزه خجسته از دست برف جسته
 آراسته نشسته چون صورت مهنا
 دانم که پرنگاری سیراب و آبداری
 چون نقش نوبهاری آزاده طبع و برنا
- ۲۵ گر تخت خسروانی ور نقش چینانی
 ور جوی مولیانی پیرایه بخارا
 هم نگذرم سوی تو هم ننگرم سوی تو
 دل ناورم سوی تو اینک چک تبرّا
- ۲۷ کاین مشکبوی عالم وین نوبهار خرم
 برما چنان شد از غم چون گور تنگ و تنها
 بیزارم از پیاله وز ارغوان و لاله
 ما و خروش و ناله کنجی گرفته ماوا
- ۲۹ دست از جهان بشویم عزّ و شرف نجویم
 مدح و غزل نگویم مقتل کنم تقاضا

۲۳- مجمع: آن سبزه، تتمه خلاصه، عرفات: از دست برق.

۲۴-۲۶. عرفات، مجمع: این دو بیت را ندارد.

۲۶- نسخه: هم ننگرم... هم نگذرم.

۲۸- این بیت در ترجمان البلاغه (ص ۱۰۴) هم آمده، در آنجا: کنجی گرفته تنها.

۲۹- از این بیت به بعد فقط در تتمه خلاصه آمده. اما بیتهای ۲۹ و ۳۰ را عرفات هم دارد.

۲۳- سبزه: چمن، سبزه زار. صورت مهنا: روی خوش و دلنشین.

۲۴- نوبهار: معبد معروف بودایی در بلخ که نیاکان برمکیان تولید آن را داشته اند. این بیت و دو بیت بعدی

خطاب به سبزه خجسته (چمن، سبزه زار) است.

۲۵- جوی مولیان: محله زیبا و اشرافی بخارا، که رودکی درباره آن گفته بود: باد جوی مولیان آید همی /

بوی یار مهربان آید همی. و آن بیت بغلط به صورت «بوی جوی مولیان» معروف شده است. رک: گفتار ۱۱

در کتاب «گلگشت در شعر و اندیشه حافظ».

۲۶- تبرّا: دوری و بیزاری. چک: سند، نوشته، تمهّدنامه. چک تبرّا: (= بیزاری نامه) نوشته در تمهّد

ابراز بیزاری، مشابه اصطلاح متأخر «تفرّنامه»، مرادف «خط تبرّا» در این بیت خاقانی:

گیرم که عروس غم تو نامزد ماست وصل تو زما خطّ تبرّا چه ستاند؟

و «خط بیزاری» در این بیت مهستی گنجهای:

خورشید به مه داد خطّ بیزاری

چنبر بشکست چرخ را پنداری

درباره تصحیح قیاسی بیت رجوع شود به پیوستها.

میراث مصطفی را فرزند مرتضی را
مقتول کربلا را تازه کنم تولا
۳۱ آن نازش محمد پیغمبر مؤید
آن سید مجّد شمع و چراغ دنیا
آن میر سربریده در خاک خوابنیده
از آب ناچشیده گشته اسیر غوغا
۳۳ تنها و دل شکسته بر خویشان گریسته
از خان و مان گسسته و ز اهل بیت آبا
از شهر خویش رانده و ز ملک برفشانده
مولی ذلیل مانده بر تخت ملک مولی
۳۵ مجروح خیره گشته ایام تیره گشته
بدخواه چیره گشته بی رحم و بی محابا
بیشرم شمر کافر ملعون سنان ابتر
لشکر زده برو بر چون حاجیان بطحا
۳۷ تیغ جفا کشیده بوق ستم دمیده
بی آب کرده دیده تازه شود معادا
آن کور بسته مطرد بی طوع گشته مرتد
بر عترت محمد چون ترک غز و یغما

۳۱- مؤید: در نسخه بی نقطه است، شاید مؤید هم خوانده شود: المؤید من عند الله.

۳۲- نسخه: در خواب (تصحیح قیاسی کردیم).

۳۲- خوابنیده: کاربرد کهنی از خوابنیده. غوغا: انبوه ارادل و اوباش، و عامه تظاهرکنندگان.

۳۴- برفشانده: رانده شده. مولی: اولی به معنی سرور، مخدوم، صاحب و مالک، دومی به معنی بنده آزاد شده. کاربرد این کلمه به هر دو معنی در یک بیت در کنار هم صنعت تجنیس تام دارد که ناصر خسرو هم (احتمالاً تحت تأثیر کسایی) بارها آن را به کار برده است. رک: پیوستها.

۳۶- سنان ابتر: ظاهراً سنان بن انس. حاجیان بطحا شاید وجه شبه انبوهی جمعیت باشد.

۳۷- تازه شدن معادا: تجدید دشمنی دیرین دشمنان است با خاندان پیامبر، به قرینه «تازه کنم تولا» در بیت ۳۰. شاید هم «زده شدن معادا» باید خواند به معنی بهزه شدن و آماده شدن کمان دشمنی.

۳۸- مطرد: علم، رایت. ترک غز و یغما: در اینجا تشبیه کشندگان حضرت حسین به غز و یغما نمونه‌ای از نفرت مردم آن روز از این قبائل مهاجم است.

- ۳۹ صفین و بدر و خندق حجت گرفته باحق
خیل یزید احمق یک یک به خوئش کوشا
پاکیزه آل یاسین گمراه و زار و مسکین
وان کینه‌های پیشین آن روز گشته پیدا
- ۴۱ آن پنجاهه کودک باری چه کرد و یحک!
کز پای تابه تارک مجروح شد مفاجا
بیچاره شهربانو مصقول کرده زانو
بیجاده گشته لؤلؤ بر درد ناشکیبا
- ۴۳ آن زینب غریوان اندر میان دیوان
آل زیاد و مروان نظاره گشته عمدا
مؤمن چنین تمنی هرگز کند؟ نگو، نی!
چونین نکرد مانی، نه هیچ گبر و ترسا
- ۴۵ آن بیوفا و غافل غره شده به باطل
ابلیس وار و جاهل کرده به کفر مبدا

۳۹- نسخه: به خون کوشا.

۴۴- اصل: چون.

- ۳۹- حجت گرفتن: دلیل آوردن و بهانه کردن. یعنی جنگهای صفین و بدر و خندق را بهانه کرده است که با حق بجنگد و انتقام آن جنگها را از خاندان پیامبر بگیرد.
- ۴۱- و یحک: ای وای بر تو (در مقام ترحم و تعجب). مفاجا: ناگهان، نابیوسان.
- ۴۲- مصقول: سرخ، کنایه از خونین. بیجاده گشته لؤلؤ: یعنی مروارید اشکش بیجاده رنگ یعنی خونین شده.
- ۴۳- غریوان: بانگ و فریاد و فغان کنان. عمدا: (قید) از روی عمد و قصد (در مورد کاری ناکردنی).
- ۴۴- مانی و گبر و ترسا: در ادبیات فارسی، مانی منحصرأ به هنرمندی و صورتگری شهرت دارد و کتابی به او نسبت می‌دادند به نام ارتنگ که آراسته به نقش و نگارهای دلکش بوده و مظهر زیباییهاست. اینکه در اینجا نام او در کنار گبر و ترسا جزو «کافران» و در برابر مؤمنان آمده، جای تأمل است و نکته‌ای از وضع اجتماعی و فکری قرنی است که مانویان در شمال شرق ایران در کنار مسلمانان می‌زیستند و طبعاً به عنوان بت پرست موردیمهری مؤمنان بودند. رک: پیوستها.
- ۴۵- مبدا (مصدر میمی): آغاز. مبدا کردن به چیزی یا کاری: آغاز کردن آن، دست یازیدن بدان.

رفت و گذاشت گیهان دید آن بزرگ برهان

وین رازهای پنهان پیداکنند فردا

۴۷ تخم جهان بی بر این است و زین فزون تر

کهر عدوی مهتر نادان عدوی دانا

بر مقتل ای کسایبی برهان همی نمایی

گر هم بر این بپایی بی خار گشت خرما

۴۹ مؤمن دم پذیرد تا شمع دین بمیرد

ترسا به زر بگیری ستم خر مسیحا

تا زنده ای چنین کن دلهای ما حزین کن

پیوسته آفرین کن بر اهل بیت زهرا

موی سپید و روی سیاه...

۵۱ چون سر من سپید دید بتم گفت تشبیه شیب و سخت عجب

گفت: موی سپید و روی سیاه همچو روز است در میانه شب!

۵۱-۵۲. لباب. عرفات.

۴۶- برهان بزرگ: ظاهراً اشاره است به مضمون آیه ۳۲ از سوره ۲۸: فذانک برهانان من ربک الی فرعون و ملائنه انهم کانوا قوماً فاسقین.

۴۸- مقتل: کتاب یا هرگونه نظم و نثری درباره قتل حضرت حسین (ع). بی خار گشت: یعنی خواهد گردید (مستقبل محقق الوقوع به صیغه ماضی) یعنی کار دشواری را انجام خواهی داد.

۵۰- آفرین کردن: ستودن و مدح و ثنا کردن. درباره آفرین مؤید مؤیدان در نوروز که در نوروزنامه منسوب به خیام آمده، مرحوم دهخدا حدس زده است که آفرین نوعی شعر یادگار پیش از اسلام است. این بیت و نیز «آفرینگان» نمازهای زردشتی که در مواقع مختلف سروده می شد مؤید حدس آن مرحوم است.

۵۱- شیب: سپیدی موی، پیری.

به شاهراه نیاز...

۵۳ به شاهراه نیاز اندرون سفر مسگال
 که مرد کوفته گردد بدان ره اندر سخت
 وگر خلاف کنی طمع را و هم بروی
 بدرد ار بمثل آهنین بود هملخت

دشمنی مذهبی

۵۵ هیچ نپذیری چون ز آل نبی باشد مرد
 زود بخروشی و گویی نه صواب است، خطاست
 بی‌گمان، گفتن تو باز نماید که تو را
 به دل اندر غضب و دشمنی آل عباس است

به نوبهار...

۵۷ به نوبهار جهان تازه گشت و خرم گشت
 درخت سبز علم گشت و خاک مُعَلَّم گشت

۵۳-۵۴. لف، صف، فق، فرهنگ رشیدی.

۵۴- «طمع را» صحاح: طبع را. سروری و رشیدی: عقل را.

۵۵-۵۶. این دو بیت در کتاب «النقض» ص ۲۸۵ بی ذکر گوینده آمده، و نفیسی (در تعلیقات لباب ص ۶۶۱) حدس زده است که این ابیات از کسایی است به دلیل اینکه ناصر خسرو قصیده‌ای در این وزن و قافیه سروده و از آخرین بیت آن برمی آید که در جواب کسایی است:

گر سخنهاي کسايي شده پيرند و ضعيف سخن حجت با قوت و تازه و برناست

۵۷-۵۸. لباب، مجمع. عرفات. در عرفات و مجمع ردیف قطعه «شد» به جای «گشت».

۵۳- سگالیدن: اندیشیدن.

۵۴- هملخت: چرم زیر موزه، به اصطلاح امروز: تخت کفش.

۵۷- مُعَلَّم: نقش‌دار (دارای علم به معنی نقش و نشان).

نسیم نیشبان جبرئیل گشت مگر
که بیخ و شاخ درختان خشک مریم گشت

جنازه دوست

۵۹ جنازه تو ندانم کدام حادثه بود
که دیده‌ها همه مصقول کرد و رخ مجروح
از آب دیده چو طوفان نوح شد همه مرو
جنازه تو بر آن آب همچو کشتی نوح

نرگس

۶۱ نرگس نگر، چگونه همی عاشقی کند
بر چشمکان آن صنم خَلْخُ نژاد
گویی مگر کسی بشد، از آب زعفران
انگشت زرد کرد و به کافور برنهاد

مرگ امیر

۶۳ آن کس که بر امیر در مرگ باز کرد
بر خویشتن نگر نتواند فراز کرد

۵۹-۶۰. لباب، مجمع.

۶۱-۶۲. لباب، عرفات، مجمع.

۶۱- مجمع: به گونه مگر عاشقی بود، از عاشقان آن صنم...

۶۲- مجمع: کسی به نشان ز آب زعفران. عرفات: کسی بشدوز آب

۶۳- لف، صف. در برخی از نسخ لغت فرس به نام ابوشکور نیز آمده، اما از کسایی است، و من حدس می‌زنم در مرتبه منتصر آخرین امیر سامانی باشد.

۵۹- مصقول: سرخ.

۶۳- فراز کردن: بستن.

سرخ‌رویی و زردرویی

نورد بودم، تا ورد من مُورَد بود
 برای ورد مرا ترک من همی پرورد
 ۶۵ کنون گران شدم و سرد و نانورد شدم
 از آن سبب که به خیری همی پوشم ورد

مردم و زمانه

نانوردیم و خوار و این نه شگفت که بر ورد خار نیست نورد
 ۶۷ مردم اندر خور زمانه شده‌ست نرد چون شاخ گشت و شاخ چون نرد

زلف معشوق

کمند زلف را ماند چو برهم بافتن گیرد
 سپاه زنگ را ماند چو برهم تاختن گیرد
 ۶۹ معقرب زلف مشکینش معلق بر رخ روشن
 چنان چون عنبرین عقرب که زهره در دهن گیرد
 گهی همچون شبه باشد که بر خورشید بر پاشی
 گهی همچون شبی باشد که در روزی وطن گیرد
 ۷۱ چو ساکن باشد از جنبش، مثال قد او دارد
 چو دیگر بار خم گیرد نشان قدمن گیرد

۶۴-۶۵. لف، صف.

۶۶- لف، صف. لف: که تن دردخوار نیست نورد.

۶۷- صف، فق.

۶۸- ۷۳ حاشیه تتمه خلاصه الاشعار.

۶۴- نورد: درخور و پسندیده. ورد: گل سرخ. مُورَد: گل‌رنگ.

۶۵- خیری: گل زرد خوشبوی، همیشه بهار.

گهی از گل سلب سازد گهی از مه رقم دارد
 گهی رسم صنم آرد گهی طبع سمن گیرد
 ۷۳ خم زلفش یکی دام است چو [ن] خورشید و مه گیرد
 سر زلفش یکی شست است کو سیمین ذقن گیرد

شعر و غزل

ای آنکه جز از شعر و غزل هیچ نخوانی
 هرگز نکنی سیر دل از تَبُّل و ترفند...
 ۷۵...زیبا بود ار مرو بنازد به کسایی
 چونانکه جهان جمله به استاد سمرقند

آن خوشه‌های رز...

آن خوشه‌های رز نگر آویخته سیاه
 گویی همی شبه به زمرد در اوژندند
 ۷۷ وان بانگ چزد بشنو، از باغ نیمروز
 همچون سفال نو که به آبش فرو زندند

۷۴- لف، صف، فق.

۷۵- لباب.

۷۶-۷۷. لباب، عرفات، هفت اقلیم.

۷۶- دراوژند (تصحیح قیاسی است). در لباب الالباب و هفت اقلیم و مجمع الفصحا و سخن و سخنوران و همه جا که از این منابع نقل کرده‌اند «دروژند» نقل شده که بکلی غلط و بی‌معنی است. پیداست که در نسخ کهن «ژ» را به صورت «ز» می‌نوشتند و متأخران با نقل کلمه بدان صورت تصور کرده‌اند که «ژند» ردیف قطعه است و «درو»، «فرو» قافیه. شاید هم «آژیدن» باشد به معنی نصب کردن. در لغت فرس اسدی چاپ مجتبیایی و صادقی ص ۱۷۴ در واژه «داهل» آمده: «علامت‌هاست که به زمین اندر آژند».

۷۲- سَلَب: جامه. رقم: نشان.

۷۳- شست: قلاب، حلقه.

۷۴- تَبُّل: نیرنگ و فریب. ترفند: سخن دروغ و بیهوده و مکرآمیز.

۷۶- اوژنیدن: افکندن.

۷۷- چزد: حشره‌ای خردتر از ملخ (= جیرجیرک، زنجره یا مشابه آنها) که در گندمزارها به هنگام گرما صدای تیز و کشیده‌ای می‌کند.

دولت سامانیان و بلعیمان

به وقت دولت سامانیان و بلعیمان چنین نبود جهان با نهاد و سامان بود

صبح و نیند

۷۹ صبح آمد و علامت مصقول برکشید

وز آسمان شمامه کافور بردمید

گوی که دوست قرطه شعر کبود خویش

تا جایگاه ناف به عمدا فرو درید

۷۸- لف، صف: با نهاد و سامان، ن ل: با بها و سامان.

۷۹- صبح آمد (در کلیه منابع، و صحیح همین است که مناسب با موضوع بقیه ابیات است). در المعجم: روز آمد و علامت مصقول، ن ل: علامت منصور.

۷۹- ۹۰. تمام این قطعه (به استثنای بیت ۸۱) در المعجم (چاپ ۱۳۱۴ مدرس ص ۲۵۸-۲۶۰) آمده است. بیت ۸۱ را نفیسی در تاج المآثر تاج الدین حسن نظامی به دنبال دو بیت قبلی، و نیز به صورت تنها بی نام گوینده در ترجمه کتاب الفتوح از ابن اعثم کوفی یافته است. و همین بیت به دنبال مطلع، با اندک تغییر در مصراع دوم، بی نام گوینده در سندبادنامه (ص ۲۲۱) و نیز دو بیت نخستین در کلیله و دمنه (چاپ مینوی ص ۲۲۰) آمده است. عباس اقبال ضمن مقاله‌ای در مجله ایران‌شهر (نقل شده در مقالات اقبال ص ۷۷-۱۸۰) دو قطعه را که یکی در المعجم و یکی در باب الالباب آمده، یکی دانسته و به دنبال هم آورده است. مولوی دو بیت اول را با اندک تغییری در آغاز یکی از غزلهای خود (چاپ فروزانفر ج ۲ ص ۱۹۰) آورده است.

وز آسمان سپیده کافور بردمید
تا جایگاه ناف بعمدا فرو درید

صبح آمد و صحیفه مصقول برکشید
صوفی چرخ خرقه و شال کبود خویش

۷۹- مصقول: (زدوده از زنگ) اینجا به معنی سرخ. علامت مصقول: علم سرخ. علامت مصقول برکشیدن صبح در اینجا، و کله مصقول کشیدن خورشید در بیت ۸۲ وصف شفق است. شمامه: گلوله‌ای به شکل گوی مرکب از چیزهای خوشبوی که به دست می‌گرفتند و می‌بویدند. کافور: صمغ سفید خوشبویی که از درختان جزایر و سواحل هند به دست می‌آمد. از آسمان شمامه کافور بردمید، یعنی: آسمان سپید و روشن شد.

۸۰- قرطه: (=کرته) جامه، پیراهن. شعر: پارچه‌ای ابریشمین نازک. اما مینوی (در کلیله و دمنه حاشیه ص ۲۲۰) شعر را به معنی دیگر آن «پشم و مو» پنداشته و نتیجه گرفته است که «پشمی بودن قرطه با پیراهن بودن آن است و مؤید اینکه آن را قبا گفته‌اند». مضمون «دریدن قرطه شعر کبود تا جایگاه ناف» در مورد طلوع خورشید، این بیت فردوسی را درباره طلوع ماه به یاد می‌آورد:

سر از برج ماهی بر آورد ماه
بدرید تا ناف شعر سیاه

(شاهنامه چاپ بروخیم ج ۴ ص ۹۲۵) کسایی ده دوازده سالی جواتر از فردوسی بوده و ممکن است مضمون را از او گرفته باشد. به عمدا: به عمد، عمداً.

- ۸۱ [در شد به چتر ماه سنانهای آفتاب
 و ر چند جرم ماه سراندر سپر کشید]
 خورشید با سهیل عروسی کند همی
 کز باامداد کِلَهْ مصقول برکشید
- ۸۲ وان عکس آفتاب نگه کن: علم علم
 گویی به لاژورد می سرخ برچکید
 یا بر بنفشه زار گل نار سایه کرد
 یا برگ لاله زار همی برچکد به خوید
- ۸۵ یا آتش شعاع ز مشرق فروختند
 یا پرنیان لعل کسی باز گسترید
 جام کبود و سرخ نبید آر، کآسمان
 گویی که جامهای کبود است پر نبید
- ۸۷ جام کبود و باده سرخ و شعاع زرد
 گویی شقایق است و بنفشه ست و شنبلیله
 چون خوش بود نبید بر این تیغ آفتاب
 خاصه که عکس او به نبید اندرون فتید
- ۸۹ آن روشنی که چون به پیاله فرو چکد
 گویی عقیق سرخ به لؤلؤ فرو چکید

۸۱— در سندیاد نامه مصراع دوم: وز حیف، شخص ماه سراندر سپر کشید. ظ: وز خوف.

۸۲— کِلَهْ مصقول، ن ل: کِلَهْ مقصور (به معنی پرده سفید).

۸۷— این بیت که در المعجم آخرین بیت این قطعه است در لباب جزو قطعه بعدی آمده است.

۸۸— عرفات: به نبید اندرون پدید.

۸۲— سهیل: ستاره معروف روشن. کِلَهْ: پرده نازکی که بر بالای تخت پادشاه یا عروس می زدند.

کِلَهْ مصقول: پرده سرخ.

۸۴— خوید: در اینجا و در بیت ۹۱ به معنی غله زار است. به معنی خوشه و بوته سبز و نارس گندم و جو هم به کار رفته است.

وان صاف می که چون به کف دست برنهی
کف از قدح ندانی، نی از قدح نپید

شنبلید، در میان خوید

۹۱ بگشای چشم و، ژرف نگه کن به شنبلید
تابان بسان گوهر، اندر میان خوید
برسان عاشقی که ز شرم رخان خویش
دیبای سبز را به رخ خویش برکشید

گازر

۹۳ کوی و جوی از تو کوثر و فردوس دل و جامه ز تو سیاه و سپید
رخ تو هست مایه تو، اگر مایه گازران بود خورشید

دیده و اشک

۹۵ دو دیده من و از دیده اشک دیده من
میان دیده و مژگان ستاره وار پدید

۹۱-۹۲ در لباب و عرفات این دو بیت و به دنبال آن بترتیب بیت‌های ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، به صورت یک قطعه شش بیتی آمده است که در آن میان بیت ۸۷ با قطعه‌ای که در المعجم آمده مشترک است و این می‌تواند قرینه‌ای بر حدس اقبال باشد که این دو قطعه در اصل از یک قصیده است. اما از نظر موضوع این دو بیت درباره «شنبلید و خوید» با قطعه قبلی که در وصف صبح و نپید است ظاهراً ارتباطی ندارد و بدین سبب آن را جدا آوردیم.

۹۱- عرفات: نیک نگه کن، گوهر سرخ از میان

۹۲- لباب: درکشید.

۹۳-۹۴. لباب. عرفات، هفت اقلیم.

۹۵-۹۶. ترجمان البلاغه ص ۴۶.

۹۰- وان صاف می... مضمون این بیت، در دو بیت شعر عربی صاحب بن عبّاد (متوفی ۳۸۵) نیز آمده است:

فتشایها و تشاکل الامر
فکاتها قدح و لا خمر

رقّ الزجاج و رقّت الخمر
فکاتها خمر و لا قدح

به جَزَع مانند یک بر دگر سپید و سیاه
به رشته کرده همه گرد جَزَع مروارید

بهار

۹۷ زاغ بیابان گزید خود به بیابان سزید
باد به گل بر بَزید گل به گل اندر غَزید
یاسمن لعل پوش سوسن گوهر فروش
بر زرخ پیلگوش نقطه زد و بشکلید
۹۹ دی به دریغ اندرون ماه به میغ اندرون
رنگ به تیغ اندرون شاخ زد و آرمید
سرکش بر بست رود باریدی زد سرود
وز می سوری درود سوی بنفشه رسید

۹۶- سپید و سیاه (تصحیح از ملک الشعرا بهار)، اصل: سیاه و سپید.

۹۷- ۹۹. صحاح الفرس بترتیب صفحات ۹۱، ۸۷، ۱۴۹، ۱۶۲ و لغت فرس (تنظیم از گردآورنده).

۹۸- بشکلید، ن ل: بشکفید.

۹۹- رنگ، ظ: زنگ.

۱۰۰- در لغت نامه دهخدا به شاهد واژه سرود به نام کسای آمده، اما در همان کتاب در ماده سرکش (به معنی مرغی خوش آواز) به سنایی نیز ضبط شده، و چون در دیوان سنایی یافته نشد ظاهراً از کسای است.

۹۶- جَزَع: سنگی سیاه و سفید با رگه‌ها و خالها، که چشم را بدان تشبیه می‌کردند.

۹۷- غَزیدن: خزیدن، بر روی هم قرار گرفتن.

۹۸- پیلگوش: گلی از جنس سوسن که بر کنارش نقطه‌های سیاه دارد و آن را سوسن منقش نیز می‌نامیدند. نقطه‌زدن: نقطه گذاشتن. بشکلیدن، شکلیدن: خراشیدن با ناخن یا چیزی تیز مثل خار و تیر و کارد و سوزن و جز آن.

۹۹- رنگ: نخجیر، بزکوهی. تیغ: سرکوه.

۱۰۰- سرکش: خنیاگر دربار خسرو پرویز. مرغی خوش آواز.

خضاب شاعر

۱۰۱ از خضاب من و از موی سیه کردن من
گر همی رنج خوری، بیش مخور، رنج مبر!
غرضم زو نه جوانی است، بترسم که زمن
خرد پیران جویند و نیابند مگر!

نیلوفر کبود

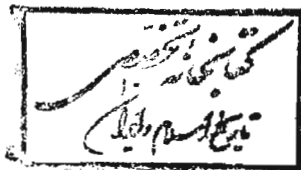
۱۰۳ نیلوفر کبود نگه کن میان آب
چون تیغ آب داده و یاقوت آبدار
همرنگ آسمان و به کردار آسمان
زردیش بر میانه چو ماه ده و چار
۱۰۵ چون راهبی که دو رخ او سال و ماه زرد
وز مطرف کبود ردا کرده و ازار

خواری مرده

دائم که هیچ کس نکند مرثیت مرا
دائم که مرده بر دل میراثخوار، خوار
۱۰۷ فرزندان من یتیم و سرافکننده گرد کوی
جامه و سَخ گرفته و در خاک، خاکسار

۱۰۱-۱۰۲. لباب، مجمع. در دمیة القصر باخزری (چاپ ۱۳۴۹ حلب ص ۱۶۹) نیز به نام ابوالحسن مروزی آمده که مراد کسایی است. در باره شیوع مضمون این قطعه در قرن چهارم و قطعه دیگری به این مضمون منسوب به کسایی رجوع کنید به بخش «اشعار دیگران به نام کسایی».

۱۰۳-۱۰۵. لباب، مجمع.
۱۰۶- ترجمان البلاغه، ص ۱۳.
۱۰۷- لف.



۱۰۵- مطرف: چادر خز منقش. ردا: جامه نادوخته پوشش بالاتنه چون عبا و خرقة. ازار: پوشش نیم زیرین (= شلوار).
۱۰۷- و سَخ: چرک و ریم.

نقش دوست

میانه دل من صورت تو بیخ زده است چو مهرکش نتوان باز کردن از دیوار

مدح حضرت علی (ع)

۱۰۹ مدحت کن و بستای کسی را که پیمبر
بستود و ثنا کرد و بدو داد همه کار
آن کیست بدین حال و که بوده است و که باشد؟
جز شیر خداوند جهان، حیدر کزار
۱۱۱ این دین هدی را بمثل دایره ای دان
پیغمبر ما مرکز و حیدر خط پرگار
علم هم عالم به علی داد پیمبر
چون ابر بهاری که دهد سیل به گلزار

اعضای معشوق

۱۱۳ قامت چون سرو روانش نگر آخته، آن موی میانش نگر
زلف و رخس دیدی و اکنون بیا آن لب شیرین و زیانش نگر
۱۱۵ کشتی آن چشم سیاهش بین خوشی آن تنگ دهانش نگر

۱۰۸- ترجمان البلاغه. این بیت از قصیده‌ای است که ناصر خسرو ظاهراً آن را استقبال کرده است به این مطلع: مرا به خواب دل آکنده بود و سر ز خمار زمانه کرد ز خواب اندک اندکم بیدار
۱۰۹-۱۱۲. لباب، مجمع، عرفات: قضا کرد.

۱۱۱. عرفات: این نور هدی را، عرفات، هفت اقلیم.

۱۱۳-۱۱۶. نخستین دو بیت قطعه با حذف مصرع دوم بیت اول و مصراع اول بیت دوم (به صورت یک بیت) به اضافه بیت سوم در لباب و از آنجا در عرفات و از آنجا در مجمع نقل شده، و بیت اول و دوم و چهارم در دارابنامه بیغمی بدون نام گوینده آمده. رک: پیوستها

بُرد به یک ضربه دل و جان من آن نَدَب و داو گرانش نگر

کتان و ماه

۱۱۷ تا تو آن خیش بیستی به سر اندر، پسرا
بر دلم گشت فزون از عدد ریشه‌ش ریش
ماهرویا، به سر خویش، تو آن خیش میند
نشنیدی که کند ماه تبه جامه خیش؟

برف پیری

۱۱۹ بنفشه‌زار بپوشد روزگار به برف
درونه گشت چنار و زیر شد سنگرف
که برف از ابر فرود آید، ای عجب، هر سال
از ابر من به چه معنی همی برآید برف؟
۱۲۱ از این زمانه جافی و گردش شب و روز
شگرف گشت صبور و صبورگشت شگرف
گذشت دور جوانی و، عهدنامه او
سپید شد که نه خطش سیاه ماند، نه حرف

۱۱۷-۱۱۸. ترجمان البلاغه.

۱۱۹-۱۲۴. از جنگها و فرهنگها (به نقل نفیسی در تعلیقات لباب ص ۶۶۶).

۱۱۹. درونه گشت، ن ل: دوتاه گشت (لغت فرس).

۱۲۱. لف، صف، فق.

۱۱۶- ضربه: طاس ریختن در بازی نرد. نَدَب: مبلغی و مالی که طبق قرار قبلی بر سر آن قمار می‌کنند، و بازنده به برنده می‌دهد. داو: نوبت، در اینجا به معنی نَدَب. داو گران: برد کلان.
۱۱۷- خیش: نوعی پارچه کتان که از آن پرده و دستار می‌ساختند. معروف بود که مهتاب کتان را می‌پوساند.
۱۱۹- درونه: کمان حلاجان. زیریر: گیاهی زرد که با آن جامه رنگ می‌کردند. شنگرف: رنگی سرخ که از سرب و جیوه سوخته با گوگرد می‌ساختند.
۱۲۱- شگرف: در فرهنگها به معنی «بزرگ و با حشمت» و همین بیت را شاهد آورده‌اند اما دهخدا در این بیت معنی «بی صبر و ناشکیبا» از آن استنباط کرده است. ظاهراً به جای صبور کلمه دیگری بوده است.

۱۲۳ غلاف و طرف رخم مشک بود و غالیه بود
 کنون شمامه کافور شد غلاف و طرف
 ایاکسایبی، کن از پای بند ژرف چنین
 که بر طریق تو چاهی است سخت و محکم و ژرف

پیری

۱۲۵ پیری مرا به زرگری افگند، ای شگفت
 بی‌گاه دود، زردم و همواره سُرف سُرف
 زرگر فرو فشانند کرف سیه به سیم
 من باز برفشانم سیم سره به کُرف

طلب جام

۱۲۷ ای خواجه مبارک بر بندگان شفیق
 فریاد رس که خون رهی ریخت جاثلیق
 یک جام خون بچه تا کم فرست، از آنک
 هم بوی مشک دارد و هم گونه عقیق

۱۲۵-۱۲۶. لف.

۱۲۵- بی‌گاه و دود، ن ل: بی‌گاه و دود، بی‌گاه و دود از دم.

۱۲۷-۱۲۹. لباب، مجمع. عرفات.

۱۲۷- «بربندگان» لباب «بر خواجهگان» که غلط کاتب است.

۱۲۸- «یک جام» لباب: با جام.

۱۲۳- غلاف: پوشش. طُوف: بند کمر، زینتی که از زر و سیم و گوهر به کمر یا کلاه می‌بستند.
 غالیه: آمیخته خوشبوی سیاه‌رنگی از مشک با مواد خوشبوی دیگر. شمامه: گویی از مواد خوشبوی که
 در مجالس بزرگان آن را در ظرفهایی می‌چیدند، و به دست می‌گرفتند و می‌بوییدند.
 ۱۲۵- سُرف: سرفه. سرف سرف: نوعی قید در معنی «سرفه کنان». رک: مقدمه نزهة المجالس ص ۳۹.
 گاه: بوته زرگری. گاه دود، به حدس دهندا ظاهراً به معنی دود بوته زرگری است.
 ۱۲۶- کُرف: قیر. نقره و مس سوخته که ظروف نقره را با آن منقش می‌کنند.
 ۱۲۷- جاثلیق: در اصل به معنی مهتر ترسایان، و چون جاثلیقان طبابت هم می‌کردند در اینجا به معنی
 «طیب و رگزن» آمده است.

۱۲۹ تا ما به یاد خواجه دگر بار پرکنیم
از خون خوشه، اکحل و قیفال و باسلیق

بنجاه سالگی شاعر

به سیصد و چهل و یک رسید نوبت سال
چهارشنبه و سه روز باقی از شوال
۱۳۱ بیامدم به جهان تا چه گویم و چه کنم
سرود گویم و شادی کنم به نعمت و مال
ستوروار بدین سان گذاشتم همه عمر
که برده گشته فرزندم و اسیر عیال
۱۳۳ به کف چه دارم از این پنجه شمرده تمام
شمارنامه با صد هزار گونه و بال
من این شمار به آخر چگونه فصل کنم
که ابتداهش دروغ است و انتهایش مُحال
۱۳۵ درم خریدۀ آرم، ستم رسیده حرص
نشانه حدثانم، شکار ذل سؤال
دریغ فر جوانی، دریغ عمر لطیف
دریغ صورت نیکو، دریغ حسن و جمال!
۱۳۷ کجاشد آنهمه خوبی، کجاشد آنهمه عشق؟
کجا شد آنهمه نیرو، کجا شد آنهمه حال؟

۱۳۰-۱۴۰. لباب، مجمع. عرفات، هفت اقلیم.

۱۲۹- اکحل: ورید میانی دست. قیفال: یکی از وریدهای بازو. باسلیق: شاه‌رگ دست.

۱۳۱- سرود گفتن: آواز خواندن، نغمه خواندن. بیت گفتن نیز به همین معنی است.

۱۳۳- شمارنامه: نامه اعمال.

۱۳۴- فصل کردن: (... شمار را): حساب پس دادن، پاک کردن حساب، تصفیه کردن. مُحال: بیهوده،

بی سرو بن، ناصواب.

۱۳۵- حدثان: سختها و بلاهای زمانه.

سرم به گونه شیر است و دل به گونه قیر
 رخم به گونه نیل است و تن به گونه نال
 ۱۳۹ نهیب مرگ بلرزاندم همی شب و روز
 چو کودکان بدآموز را نهیب دوال
 گذاشتیم و گذشتیم و بودنی همه بود
 شدیم و شد سخن ما فسانه اطفال
 ۱۴۱ ایاکسایی، پنجاه بر تو پنجه گذاشت
 بکند بال تو را زخم پنجه و چنگال
 تو گر به مال و امل بیش از این نداری میل
 جدا شو از امل و گوش وقت خویش بمال

شکفتن لاله و قدح

۱۴۲ شکفت لاله، تو زیغال بشکفان که همی
 ز پیش لاله به کف برنهاده به زیغال

درد پیری

از عمر نماندهست بر من مگر آمرغ
 در کیسه نماندهست بر من مگر آخال

۱۴۱- عرفات: پنجه گذارد.

۱۴۳- صف. در بعضی نسخ لغت فرس به نام رودکی آمده.

۱۴۴- لف، صف. ناصر خسرو در این وزن و قافیه، و در همین موضوع گذشتن عمر (و ظاهراً به استقبال کسایی) قصیده‌ای دارد به این مطلع:

این باز سیه پیسه نگر بی پر و چنگال
 کو هیچ نه آرام همی یابد و نه هال
 (دیوان، چاپ مینوی و محقق ص ۲۵۴)

۱۳۸- نال: نی. ۱۳۹- دوال: تازیانه چرمین.

۱۴۰- بودن: بودن، سپری شدن، گذشتن، شدن. بودنی همه بود: یعنی آنچه بایست بشود شد، آنچه مقدر بود شد. فسانه اطفال: قصه‌هایی که برای سرگرمی کودکان گویند.

۱۴۲- امل: آرزوی دور و دراز که مذموم است.

۱۴۳- زیغال: قدح. (در بعضی فرهنگها ریغال ضبط شده).

۱۴۴- آمرغ: چیز اندک. آخال: چیز دوراندختنی (= آشغال).

۱۴۵ تا پیر نشد مرد نداند خطر عمر
تا مانده نشد مرغ نداند خطر بال
ای گمشده و خیره و سرگشته کسایی
گوازه زده بر تو امل ریمن و محتال

ای گل فروش...

۱۴۶ گل نعمتی است، هدیه فرستاده از بهشت
مردم کریم تر شود اندر نعیم گل
ای گل فروش، گل چه فروشی برای سیم
وز گل عزیزتر، چه ستانی به سیم گل؟

مرغک سرود سرای

۱۴۹ سرود گوی شد آن مرغک سرود سرای
چو عاشقی که به معشوق خود دهد پیغام
همی چه گوید؟ گوید که: عاشقا، شبگیر
بگیر دست دلارام و سوی باغ حرام

۱۴۵- ص.ف.

۱۴۶- لف. (وزن مصراع دوم اشکال دارد).

۱۴۷-۱۴۸. لباب، مجمع، عرفات، هفت اقلیم

۱۴۸- هرمان اته (در مقاله چاپ ۱۸۷۴ خود ص ۱۴۶)، و به نقل از او ادوارد براون (در تاریخ ادبی ایران ج ۲ ص ۲۷۲ ترجمه صالح) به تقدم مضمون این بیت برگشته خیام اشاره کرده اند:

۱۴۹-۱۵۰. لباب، عرفات.
من در عجب ز میفروشان کایشان
به زانکه فروشد چه خواهند خرید؟

۱۴۵- خطر: ارزش، اهمیّت.

۱۴۶- گوازه زدن: مسخره کردن، شوخی و طعنه زدن. ریمن: پلید، تهکار، خبیث.

۱۵۰- شبگیر: صبح خیلی زود.

پیری و پشیمانی

۱۵۱ جوانی رفت و پنداری بخواهد کرد بدرودم
 بخواهم سوختن دانم که هم اینجا بپرهودم
 به مدحت کردن مخلوق روح خویش بشخودم
 نکوهش را سزاوارم که جز مخلوق نستودم

در نقاشی و شاعری...

۱۵۳ هر چند در صناعت نقش و علوم شعر
 جز مر تو را روا نبود سرفراشتن
 اوصاف خویشتن نتوانی به شعر گفت
 تمثال خویشتن نتوانی نگاشتن

آبی...

۱۵۵ آبی، مگر چو من ز غم عشق زرد گشت
 از شاخ، همچو چوک بیاویخت خویشتن

به سفلگان

عَصِیب و گُرده برون کن، وزو زَوَنج نورد
 جگر بیاژن و آگنج ازو بسامان کن

۱۵۱- صف. ۱۵۲- لف، صف. ۱۵۳-۱۵۴. لباب، عرفات.

۱۵۵- لف، مجمع. (این بیت را به بهرامی سرخسی و رودکی هم نسبت داده‌اند). آبی مگر، ن ل: گویی بهی.

۱۵۶- لف، صف، فق.

۱۵۱- پرهودن، برهودن: نزدیک به سوختن رسیدن، زرد شدن از آتش، ناصرخسرو گوید:

چو نرم گویم با تو، مرا درشت مگو مسوز دست، جز آن را که مر تو را برهود

دیوان، چاپ مینوی و محقق ص ۳۲

۱۵۲- شَخودن: خراشیدن با ناخن یا دندان یا چیزی تیز.

۱۵۵- آبی: به. چوک: شباویز، مرغ حق، نوعی جغد.

۱۵۶- عَصِیب: شش، ریه، جگر سفید. زَوَنج، آگنج: روده انباشته از گوشت و جگر و ریه و غیره (غذایی

نظیر سوسیس امروز). آژدن: زنده کردن، ساییدن و له کردن.

- ۱۵۷ بجوش گردن وبالان و زیره باکن از وی
نمک بسای و گذر بر تَبَنگویی نان کن
به گریه ده و به عَکّه سُپُرز و خیم همه
وگر یتیم بدزدد بزنش و تاوان کن
۱۵۹ وزین همه که بگفتم نصیب روز بزرگ
غدود و زهره و سرگین و خون بوگان کن
زه ای کسای، احسنت، گوی و چونین گوی
به سفلگان بر فَرّیه کن و فراوان کن

فضل امیرالمؤمنین

- ۱۶۱ فهم کن گر مؤمنی فضل امیرالمؤمنین
فضل حیدر، شیریزدان، مرتضای پاکدین
فضل آن کس کز پیمبر بگذری فاضل تر اوست
فضل آن رکن مسلمانی، امام المتقین
۱۶۳ فضل زین الاصفیا، داماد فخر انبیا
کآفریدش خالق خلق آفرین از آفرین

۱۵۷- لف.

۱۵۸- لف، صف. ن ل: به گریه ده دل و عکه، بده به گریه غلبه، به گریه ده دل و غلبه (متن از تصحیح دهخدا).

۱۵۹- لف.

۱۶۰- لف.

۱۶۱- ۱۸۳. از جنگ عبدالله برمکی (مورخ ۹۴۵). این قصیده را من بار نخست در مجلهٔ نیما سال ۱۳۴۸ (ص ۴۴۳-۴۴۹) منتشر کرده‌ام.

۱۵۷- جوشیدن: (متعدی) به معنی جوشاندن. رک اسرارالتوحید چاپ دکتر شفیع ص ۵۵۱ و مقدمه. تَبَنگُو: صندوق، کیسه، سبد.

۱۵۸- عَکّه: پرنده‌ای از نوع کلاغ، عَقَق. سُپُرز: طحال. خیم: آنچه از روده و شکنه تراشند.

۱۵۹- روز بزرگ: روز قیامت. غُدود: (جمع در معنی مفرد) غدهٔ درون گوشت. زهره: کیسهٔ صفر. بوگان: زهدان، رحم.

۱۶۰- فَرّیه: لعنت و نفرین و دشنام.

۱۶۳- آفرین: خیر و خوشی.

ای نواصب، گرداندنی فضل سر ذوالجلال
 آیت «قربی» نگه کن و آن «اصحاب الیمین»
 ۱۶۵ «قل تعالوا ندع» برخوان، ورنه ندانی گوش دار
 لعنت یزدان بین از «نبتهل» تا «کاذبین»
 «لافتی الآ علی» برخوان و تفسیرش بدان
 یا که گفت و یا که داند گفت جز روح الامین؟
 ۱۶۷ آن نبی، وز انبیا کس نی به علم او را نظیر
 وین ولی، وز اولیا کس نی به فضل او را قرین
 آن چراغ عالم آمد، وز همه عالم بدیع
 وین امام امت آمد، وز همه امت گزین
 ۱۶۹ آن قوام علم و حکمت چون مبارک پی قوام
 وین معین دین و دنیا، وز منازل بی معین
 از متابع گشتن او حور یابی با بهشت
 وز مخالف گشتن او ویل یابی بانسین
 ۱۷۱ ای به دست دیو ملعون سال و مه مانده اسیر
 تکیه کرده برگمان، برگشته از عین الیقین
 گر نجات خویش خواهی، در سفینه نوح شو
 چند باشی چون رهی تو بینوای دل رهین

۱۶۴- اصل: گرداندنی

۱۶۴- نواصب: جمع ناصبی. اینجا به معنی مفرد به کار رفته است. قُربی: و آت ذالقربی حقه. سوره ۱۷،

آیه ۲۶ و سوره ۳۰، آیه ۳۸. اصحاب الیمین: سوره ۵۶ آیه های ۲۷، ۲۸، ۹۰، ۹۱.

۱۶۵- قل تعالوا ندع: اشاره است به آیه ۱۱ از سوره سوم. رک: پیوسته.

۱۶۶- لافتی الآ علی... اشاره به خبر معروف شیعه... رک: پیوسته.

۱۶۹- بیت ابهام دارد.

۱۷۰- انین: ناله و زاری از درد.

۱۷۲- سفینه نوح: مأخوذ از یک خبر معروف شیعه. رک: پیوسته. دانستن: توانستن.

- ۱۷۳ دامن اولاد حیدر گیر و از طوفان مترس
گرد کشتی گیر و بنشان این فزع اندر پسین
گر نیاسایی تو هرگز، روزه نگشایی به روز،
وز نماز شب همیدون ریش گردانی جبین،
- ۱۷۵ بی تولا بر علی و آل او دوزخ تورااست
خوار و بی تسلیمی از تسنیم و از خلد برین
هر کسی کو دل به نقص مرتضی معیوب کرد
نیست آن کس بر دل پیغمبر مگی مکین
- ۱۷۷ ای به کرسی بر، نشسته آیت الکرسی به دست
نیش زنبوران نگه کن پیش خان انگبین
گر به تخت و گاه و کرسی غزه خواهی گشت، خیز
سجده کن کرسیگران را در نگارستان چین
- ۱۷۹ سیصد و هفتاد سال از وقت پیغمبر گذشت
سیر شد منبر ز نام و خوی تگسین و تگین
منبری کالوده گشت از پای مروان و یزید
حق صادق کی شناسد وان زین العابدین؟

- ۱۷۳- فزع: ترس. اندر پسین: سرانجام.
۱۷۵- تولا: اصطلاح خاص شیعه. تسلیم: به معانی معروف «سلام کردن، سپردن، گردن نهادن» در این بیت مناسب نیست. در تاج المصادر بیهقی به معنی سلم دادن (یعنی در معامله بهار از پیش دادن) آمده است. تسنیم: چشمه‌ای در بهشت مأخوذ از سوره ۸۳، آیه ۲۷ و ۲۸.
۱۷۶- نقص کردن: عیب گرفتن. «چون بر منبر شد یزید را نقص کرد و افعال بد وی یاد کرد.» (بلعمی چاپ عکسی بنیاد فرهنگ ایران ص ۲۸۶).
۱۷۷- کرسی: منبر، موضع امر و نهی دینی. خان انگبین: شان غسل. این بیت خطاب است به خلیفه عباسی وقت یا امیر ترک مجری او امر خلیفه.
۱۷۸- کرسیگران: سازندگان کرسی.
۱۷۹- تگسین: پادشاه چگل را تکسین گویند (مجمل التواریخ و القصص ص ۴۲۱) رک: پیوستها. این کلمه در بیتی از فرخی (دیوان، چاپ دبیرسیاقی، ص ۹۹) آمده است:
چاکران دگران ز آرزوی بنده کنند
نام فرزندان تکسین و تکین و دینار

۱۸۱ مرتضی و آل او با ما چه کردند از جفا
یا چه خلعت یافتیم از معتصم یا مستعین؟
کان همه مقتول و مسموم‌اند و مجروح از جهان
وین همه میمون و منصورند امیرالفاسقین
۱۸۳ ای کسایبی، هیچ مندیش از نواصب وز عدو
تا چنین گویی مناقب دل چرا داری حزین؟

نوروز

نوروز و جهان چون بت نو آیین از لاله، همه کوه بسته آذین

غزل

۱۸۵ ای ز عکس رخ تو، آینه ماه شاه حسنی و، عاشقانت سپاه
هر کجا بنگری، دمد نرگس هر کجا بگذری، بر آید ماه
۱۸۷ روی و موی تو نامه خوبی است چه بود نامه، جز سپید و سیاه
به لب و چشم، راحتی و بلا به رخ و زلف، توبه‌ای و گناه
۱۸۹ دست ظالم، ز سیم کوتاه به ای به رخ سیم، زلف کن کوتاه!

دستش از پرده برون آمد...

دستش از پرده برون آمد چون عاج سپید
گفتی از میغ همی تیغ زند زهره و ماه

۱۸۴-فق. ۱۸۵-۱۸۹. لباب، مجمع، عرفات، هفت اقلیم

۱۸۵-مجمع: و نیکوانت سپاه. ۱۹۰-۱۹۱. لباب، مجمع، عرفات.

۱۹۰-این بیت با تغییر مصراع اول در لغت فرس (چاپ دبیر سیاقی ص ۸۳) چنین است:

از پس پرده نهانی سوی چاکر نگرید
و در صحاح الفرس نخجوانی (ص ۱۶۲) بدین صورت:
گفتی از میغ همی تیغ زند گوشه ماه
نرم‌نرمک ز پس پرده به چاکر نگرید

۱۸۲-تعبیر «امیرالفاسقین» نشانه خشم شاعر است در برابر لقب و عنوان امیرالمؤمنین که در مورد خلیفگان عباسی به کار می‌رفت.

۱۸۴-آذین بستن: آیین بندی، خوازه بستن، شهرآرای.

۱۹۱ پست دستش بمثل چون شکم قاقم نرم
چون دم قاقم کرده سرانگشت سیاه

مخلوق پرستی و توبه از می

ای آنکه تو را پیشه پرستیدن مخلوق
چون خویشتنی را چه بری پیش پرسته؟
۱۹۲ گویی که به پیرانه سر از می بکشم دست
آن باید کز مرگ نشان یابی و دسته

قطره باران

بر پیلگوش قطره باران نگاه کن
چون اشک چشم عاشق گریان همی شده
۱۹۵ گویی که پر باز سپید است برگ او
منقار باز، لؤلؤ ناسفته بر چده

عبرت

ای برکشیده منظره و کاخ تا سهیل برده به برج گاو سر برج و کنگره
۱۹۷ از پنجره تمام نگه کن به بوستان کان خانه مقام تو را نیست پنجره

۱۹۲-لف.

۱۹۳-لف.

۱۹۴-۱۹۵. لباب، عرفات، مجمع. در عرفات: گریان زغم شده. مجمع: گریان غم زده.

۱۹۵-فرهنگ وفایی.

۱۹۶-لف دا. ناصر خسرو قصیده‌ای به این وزن و قافیه دارد به این مطلع:

۱۹۷-لف دا. گرگ آمده‌ست گرسنه و دشت پر بره افتاده در رمه، رمه رفته به شبجره

۱۹۲-پرسته: پرستش.

۱۹۳-نشان: توقیع و نشان‌نامه. دسته: دستینه، دستخط.

۱۹۶-منظره: طبقه بالای بنا، تماشاگاه.

باز شکارجوی هزیمت شد از شکار از کبر ننگرد به سوی کبک و کودره

برگشت چرخ...

۱۹۹ برگشت چرخ با من بیچاره و آهنگ جنگ دارد و پتیاره
 یک داوری بسر نبرد هرگز تا جان به نزد او نبری پاره
 ۲۰۱ گهواره بود خانه من ز اول و آخر لحد کنندم گهواره

جامه و کفن

ای عمر خویش کرده به بیهودگی یله
 خشنود بندگان و خداوند باگله
 ۲۰۳ ای خویشان به جامه نیکو فریفته
 وندر زبان همیشه تو را بانگ و مشغله
 زان جامه یادکن که پوشی به روز مرگ
 کاو را نه بادبان و نه گوی و نه انگله

۱۹۸- صف.

۱۹۹- صف. فق. ن ل: از من. در فرهنگ سروری در پایان مصرعها ردیف چون کم افزوده شده.

۲۰۰-۲۰۱. لف دا.

۲۰۲-۲۰۴. صف، لف دا.

۲۰۳- فرهنگ وفایی.

۲۰۴- صف، لف دا. در لف دا چنین است:

زان جامه یاد کن که برو دوش تو از آن بیرون همی فتاد که کم بودش انگله

۱۹۸- هزیمت شدن: گریختن. کودره: نوعی مرغابی کبود کوچک.

۱۹۹- پتیاره: کین و دشمنی. در بعضی منابع «واو» ندارد. در آن صورت وصفی است برای چرخ به معنی مخلوق اهریمنی و بلا.

۲۰۰- پاره: تحفه، هدیه (رشوت).

۲۰۳- مشغله: هیاهو.

۲۰۴- بادبان: گریبان قبا. گوی: دگمه. انگله: بند یا حلقه‌ای که گوی (= دگمه) گریبان را در آن اندازند (مشابه جا دگمه‌ای).

آسیای زمانه

۲۰۵ آس شدم زیر آسیای زمانه

نیسته خواهم شدن همی به کرانه

زاد همی ساز و شغل خویش همی بر

چند بری شغل نای و چنگ و چغانه

حکمت

۲۰۷ چرا این مردم دانا و زیر کسار و فرزانه

زیانشان مور را باشد دو درشان هست یک خانه

اگر ابروش چین آرد، سزدگر روی من بیند

که رخسارم پر از چین است چون رخسار پهنانه

۲۰۹ چو پیمانۀ تن مردم همیشه عمر پیماید

بباید زیر نمودن همان یک روز پیمانۀ

کنون جویی همی حیلت که گشتی سست و بی طاقت

تو را دیدم به برنایی، فسار آهخته ولانه

۲۰۵- لف.

۲۰۶- لف. صف. «بر» و «بری» را «پز» و «پزی» نقل کرده‌اند، و در لغت‌نامهٔ دهخدا هم این بیت بدان صورت به شاهد «پختن» آمده، و بی تردید نامناسب و غلط است.

۲۰۷- لف.

۲۰۸- لف. اما رشیدی و سروری به نام ابوشکور نوشته‌اند (لاله‌زار: اشعار پراکندهٔ قدیمترین شعرا... ص ۸۵) ابوشکور بیت دیگری هم به این وزن و قافیه دارد که بر احتمال انتساب بیت بدو می‌افزاید.

۲۰۹- لف.

۲۱۰- لف.

۲۰۵- آس شدن: نرم و له شدن. نیسته: نیست. به کرانه: سرانجام.

۲۰۷- عبارت «دو درشان هست یک خانه» مفهوم نیست.

۲۰۸- پهنانه: بوزینه.

۲۱۰- فسار آهخته: افسار گسیخته. لانه: کاهل و بیکار.

۲۱۱ اجل چون دام کرده گیر پوشیده به خاک اندر
 صیاد از دور، نک دانه برهنه کرده لوسانه
 طبایع گر ستون تن ستون را هم بپوسد بن
 نگردد هرگز آن فانی، کش از طاعت زنی فانه
 ۲۱۳ نباشد میل فرزانه به فرزند و به زن هرگز
 ببرد نسل این هر دو نبرد نسل فرزانه

عزت نفس

به خدایی که آفرین کرده ست زیرکان را به خویشتن داری
 ۲۱۵ که نیرزد به نزد همت من ملک هر دو جهان به یک خواری

ای طبع سازوار...

ای طبع سازوار، چه کردم تو را، چه بود
 با من همی نسازی و دایم همی ژکی
 ۲۱۷ و ایدون فروکشی به خوشی این می حرام
 گویی که شیر مام ز مادر همی مکی

۲۱۱- لغت فرس (چاپ دبیر سیاقی ص ۱۵۰) ن ل: صبا از دور یک دانه برون کرده به لوسانه. (مستن: تصحیح دهخدا).

۲۱۲- لف. ن ل: نگردد آن ستون فانی.

۲۱۳- لف، صف. در مقدمه دیوان سنایی بی نام گوینده آمده است.

۲۱۴-۲۱۵. از حاشیه تتمه خلاصه الاشعار.

۲۱۶- لف، صف.

۲۱۷- لف، صف.

۲۱۱- لوسانه: وسیله فریب. از لوس به معنی تملق و فریب.

۲۱۲- فانه: چوبی که برای جلوگیری از خرابی دیوار بدان زنند، شمع.

۲۱۶- ژکیدن: از خشم و دلتنگی زیر لب غرغر کردن.

وصف شراب

از او بوی دزدیده کافور و عنبر
 ۲۱۹ بماند گل سرخ همواره تازه
 وز او گونه برده عقیق یمانی
 اگر قطره‌ای زو به گل بر چکانی
 درخشان شود چون سهیل یمانی
 ۲۲۱ شود گونه جام باده ز عکسش
 ملون چو از نور او لعل کانی
 نکردی طلب چشمه زندگانی
 به ظلمت سکندر گر او را بدیدی

می و ماه و مریخ

۲۲۳ به جام اندر تو پنداری روان است
 ولیکن گر روان دانی روانی
 به ماهی ماند، آبستن به مریخ
 بزاید، چون فراز لب رسانی

بخشنندگی ممدوح

۲۲۵ گفت گویی که کان گوهر ستی
 کز و دایم کنی گوهر فشانی
 چو جانت از جود و رادی کرد یزدان
 تو بیجان زنده بودن کی توانی؟

رباعیها

۲۲۷ از بهر که بایدت بدینسان شبگیر
 وز بهر چه بایدت بدینسان تف و تاب؟

۲۱۸-۲۲۲. از جنگ عبدالله برمکی (مکتوب در ۹۴۵). بیتهای ۲۰۸، ۲۰۹ در هفت اقلیم و عرفات و مجمع الفصحا هم به نام کسایی آمده است.

۲۲۲-۲۲۴. لباب، عرفات، مجمع.

۲۲۴-۲۲۵. از همانجا. عوفی گوید: «در مدح سلطان غازی یمین الدوله» یعنی محمود غزنوی است. ظاهراً این دو بیت با دو بیت قبلی مجموعاً بازمانده از یک قصیده است. نیز: عرفات، هفت اقلیم.

۲۲۷-لف.

هستی

این هستی تو، هستی هست دگر است

وین هستی تو، هستی مست دگر است

۲۲۹ رو، سربه گریبان تفکر درکش

کاین دست تو، آستین دست دگر است

تیغ خورشید

گر در عمری شبی به ما پردازد وین جان به لب رسیده را بنوازد

۲۳۱ لب بر لب او نهشته، ناگه خورشید با تیغ کشیده بر سر ما تازد

پیغام فلک

نا رفته به شاهراه وصلت گامی نایافته از حسن و جمالت کامی

۲۳۳ ناگاه شنیدم از فلک پیغامی کز زخم زوال نوش بادت جامی!

۲۲۸-۲۲۹. از حاشیه تمه خلاصه الاشعار. این رباعی بوی اشعار صوفیانه متوسطین را می‌دهد و احتمالاً نه

از کسایی بلکه از شاعران صوفی عصر صفوی است.

۲۲۰-۲۲۱. از همانجا. در مجمع نیز آمده. وین جان (تصحیح قیاسی است) اصل: آن جان. با تیغ کشیده،

مجمع: شمشیر کشیده.

۲۳۲-۲۳۳. این رباعی را نفیسی از یک جنگ نقل کرده و می‌گوید به نام رودکی هم آمده است (احوال و

اشعار رودکی ج ۳ ص ۴۷، ۱۰۴۷، تعلیقات لباب ص ۶۶۷).

ابیات پراکنده از فرهنگها

بگشای رازعشق و نهفته مدار عشق از می چه فایده‌ست به زیر نهبننا

۲۳۵ آسمان خیمه زد از پیرم و دیبای کبود

میخ آن خیمه ستاک سمن و نسرینا

جهان جای به تلخی است، تهی بهرو پردخت

جز این بود مرا طمع و جز این بودم الچخت

۲۳۷ جز این داشتم اومید و جز این داشتم الچخت

ندانستم از او دور گوازه زندم بخت

۲۳۴- لف.

۲۳۵- لف.

۲۳۶- فق

۲۳۷- لف. مجموعة الفرس.

۲۳۴- نهبنین: سرپوش دیگ و کوزه

۲۳۵- بیژم: نوعی پارچه نخی نازک. ستاک: شاخه نورسته، جوانه.

۲۳۶- پردخت: خالی. الچخت: امید، انتظار، طمع.

۲۳۷- گوازه زدن: مسخره کردن و طعنه زدن

مردم چو با ستور موافق بود به فعل
چون بنگری به چشم خرد سخت بینواست

۲۳۹ چون که یکی تاج و بساک ملوک باز یکی کوفته آسیاست

رودکی، استاد شاعران جهان بود
۲۴۱ خاک کف پای رودکی، نسزی تو
صدیک ازوی تویی کسایبی؟ پرگست!
هم بشوی کو بشد چه خایی برغست؟
کوفته را کوفتند و سوخته را سوخت
وین تن پیخسته را به قهر پیخست

۲۴۳ یکی جامه وین بادروزه ز قوت دگر اینهمه بیشی و بر سری است

۲۳۸- لف. به فعل، ن ل: به عقل.

۲۳۹- لف، صف، فق، همچو. این بیت را به رودکی هم نسبت داده‌اند اصل از کسایبی و بازمانده از قصیده‌ایست که ناصر خسرو آن را به مطلع زیر جواب داده است:

آنکه بنا کرد جهان زین چه خواست؟
گر به دل اندیشه کنی زین، رواست
و در پایان می‌گوید:

دیه رومی است سخنهاى او [ناصر خسرو] گر سخن شهره کسایبی کساست ۲۴- لف، صف.

۲۴۱- لف، صف، فق. ن ل: بشوی گاو هم بخایی برغست.

۲۴۲- لف.

۲۴۳- لف، صف. (به نام رودکی و سنایی هم نوشته‌اند، اما در دیوان سنایی نیامده) و ظاهراً از کسایبی است به دلیل اینکه ناصر خسرو قصیده‌ای در استقبال از آن دارد:

خرد چون به جان و تم بنگریست
و در بیت زیر ظاهراً به بیت کسایبی نظر داشته است:
از این هر دو بیچاره بر جان گریست
میراد خدای از جهان مردم است
دگر هر چه بینی همه بر سری است

۲۳۹- بساک: (در پهلوی: بساک) تاجی از گل و ریحان که پادشاهان در روز جشن، و مردم در روز دامادی بر سر می‌نهادند.

۲۴۰- پرگست: حاشا، هرگز، دورباد، مبادا.

۲۴۱- برغست (= قنابری) تره‌ای تند و تیز که در اول بهار روید و تازه آن را در آش و خورش ریزند (یادداشت فروزانفر در حاشیه صحاح الفرس ص ۴۲) خشک شده آن علف ستوران است.

۲۴۲- پیخستن: پایمال کردن، لگد کوب کردن.

۲۴۳- باد روزه: (= هر روزه) غذا. بر سری: سرباری، زائد.

با دل پاک مرا جامه ناپاک رواست
 بد مر آن را که دل و دیده پلیدست و پلشت

۲۴۵ باد و گردم نکرد زشتی هیچ با دل من چرا شد ایدون زشت
 زانکه خوئی پلید کرد مرا هر که را خو پلید، هست پلشت

۲۴۷ از راستی تو خشم وری دانم بر بام چشم سخت بود آژخ

خدای عرش جهان را چنین نهاد نهاد
 که گاه مردم ازو شادمان و گاه ناشاد
 ۲۴۹ مباح غمگین یک لفظ یادگیر لطیف
 شگفت و کوتاه، لیکن قوی و با بنیاد

مرا گفت بگیر این و بزی خرم و دلشاد
 وگر تنت خراب است بدین آب کن آباد

۲۵۱ افراز خانهام ز پی بام و پوششش
 هر چم به خانه اندر، سر شاخ و تیر بود

۲۴۴-۲۴۶ لف.

۲۴۷- لف، صف. خشم وری (تصحیح قیاسی از فروزانفر) اصل: خشم خوری.

۲۴۸- لف، صف. در برخی از نسخ لغت فرس به نام رودکی است و مصراع دوم چنین است: که گاه مردم ازو غمگند و گاهی شاد.

۲۴۹- صف. ۲۵۰- لف، صف. ن ل: بدینش کن آباد، بدین آباد کن.

۲۵۱- لف. اما در صحاح الفرس (ص ۶۷) به نام ابونصر آمده و بیت بعدی آن این است:

در زیر او بسوختم، افسوس نامدم افسوس از آنهمه گزر و ترف و سیر بود

۲۴۴- پلشت: (به فتح و کسر اول و دوم) آلوده، پلید، چرکین.

۲۴۷- آژخ، آژخ، زگیل.

لاله به غنجان، سرخ کرده همه روی از حسد خوید برکشید سر از خوید

۲۵۳ چندین حریر حُلّه که گسترده بر درخت

مانا که بر زدند به قُرقوب و شوشتر

هزار آوا همی بر گل سراید بسان عاشقان بر روی دلدار

۲۵۵ ز هول تاختن و کینه آختنش مرا

همی گذاخته همچون کناغ تاخته گیر

برآمد ابرپیریت از بن گوش مکن پرواز گرد رود و بگماز

۲۵۷ سزد که دورخ کاریز آب دیده کنی که ریزریز بخواهدت ریختن کاریز

آنچه به خروار تور را داده‌اند با تونه پیمانانه بماند و قفیز

۲۵۲—لف، صف.

۲۵۳—لف. که گسترده، ن ل: که پوشید (متعدی به معنی پوشانید).

۲۵۴—لف.

۲۵۵—لف، صف. (این بیت در فرهنگها با قافیه تن هم دیده شده که به شماره ۶۷ آورده‌ایم).

۲۵۶—صف. رود و بگماز، ن ل: دود و بگماز.

۲۵۷—لف، صف.

۲۵۸—لف.

۲۵۲—غَنجان: سرخاب، غازه، گلگونه.

۲۵۳—قُرقوب: شهری در خوزستان که در یک منزلی شوش قرار داشت و پارچه‌های قلابدوزی آن به

قلابدوزی سوسنگرد معروف بود (لسترنج). شوشتر: دیبای شوشتری معروف بود.

۲۵۵—کناغ: تار ابریشم. تاخته: (= تافته).

۲۵۶—بگماز: شراب.

۲۵۸—خروار: بزرگترین واحد حجم برابر ۴ قفیز و برابر ۹۶ کیله (= پیمانانه) رک: تعلیقات نگارنده بر مفتاح

المعاملات ص ۲۴۴—۲۴۵. بخروار: فراوان.

۲۵۹ کافور تو با لوس بود مشک تو با ناک

با لوس تو کافور کنی دایم مغشوش

آن جهان را بدین جهان مفروش ۲۶۱ پیری آغوش باز کرده فراخ
گر سخندانی این سخن بنیوش تو همی گوش با شکافه غوش

ای دریغاکه مورد زار مرا ناگهان باز خورد برف وغیش

۲۶۳ دل شاد دار و پسندکسایی نگاه دار

یک چشمزد جدا مشو از رطل و از تفاع

ای زدوده سایه تو ز آینه فرهنگ زنگ
بر خرد سرهنگ و فخر عالم از فرهنگ و هنگ

۲۶۵ زواله اش چو شدی از کمان گروهه برون

ز حلق مرغ به ساعت فرو چکیدی گیل

۲۵۹- (به رودکی هم نسبت داده اند). ناصر خسرو قصیده‌ای بدین وزن و قافیه دارد:

ای خفته همه عمرو شده خیره و مدهوش وز عمر و جهان بهره خود کرده فراموش
۲۶۰- لف. به نام عنصری و دقیقی هم نقل شده. ۲۶۱- لف.

۲۶۲- لف. اما فقط در یکی از نسخ صحاح الفرس (ص ۱۵۸) به نام رودکی است. ۲۶۳- صف، فق.

۲۶۴- لف، صف. اما احتمالاً مطلع قصیده‌ای از همشهری جوانتر کسایی، عسجدی مروزی باشد که سه بیت دیگر آن نیز در لغت فرس آمده و به شیوه سخن مصنوع عسجدی بیشتر می‌ماند. بیتی به همین وزن و قافیه هم از منبجک ترمذی در آن کتاب نقل شده است. ۲۶۵- لف، صف.

۲۵۹- لوس: بار و غش کافور. ناک: هر چیز مغشوش و غیر خالص مخصوصاً مشک غیر خالص. رک: تعلیقات مرصاد العباد، ص ۶۷۰-۶۷۱ و ۷۰۹.

۲۶۱- شکافه: زخمه ساز. غوش: چوبی سخت که از آن زخمه سازند.

۲۶۲- مورد: آس، درختچه‌ای همیشه سبز که زلف را بدان تشبیه کنند. موردزار: کنایه از سر و روی به مناسبت زلف و ریش. وغیش: انبوه و فراوان.

۲۶۳- تفاع: (به کسر یا فتح اول): قرح شراب، و قحف (= کاسه سر). رک: بیوستها.

۲۶۴- هنگ: وقار و تمکین، فهم و ادراک.

۲۶۵- زواله: گلوله‌ای از گل که با کمان گروهه می‌اندازند.

دل نرم کن به آتش و از بابزن مترس
کز تخم (?) مردمانت برون است پر وبال

۲۶۷ نادیده هیچ مشک [و] همه‌ساله مشکبوی

ناکرده هیچ لعل [و] همه‌ساله لعل‌فام

چگونه سازم با او چگونه حرب کنم
۲۶۹ وفاش عاریتی، عیب و عار او فانی
ضعیف کالبدم من نه کوهم و نه گوم
به عیب عاریتی چیز بر، چرا فنوم

تنی درست و هم قوت بادروزه فرد
که به زمنت و بیگار کوثر و تسنیم

۲۷۱ تیز بودیم و کندگونه شدیم
سرو بودیم چندگاه بلند
راست بودیم و باشگونه شدیم
گوژ گشتیم و چون درونه شدیم

۲۶۶- لف. ناصر خسرو قصیده‌ای بر این وزن و قافیه دارد.

بازیگری است نادره و خلق چون خیال
پیروزه رنگ دایره آسیا مثال
(دیوان، چاپ نصرالله تقوی، ص ۵۳)

۲۶۷- لف.

۲۶۸- لف، فق.

۲۶۹- فرهنگ وفائی.

۲۷۰- لف.

۲۷۱- فرهنگ اوبهی.

۲۷۲- لف، فق. در صحاح الفرس به نام رودکی است. در فرهنگ سروری ظاهراً بیت اول و دوم به هم آمیخته و به صورت زیر نقل شده است.

تیر بودیم در کمان یک چند
گوژ گشتیم و چون درونه شدیم

۲۶۶- بابزن: سیخ. بال: بازو.

۲۶۸- گو: پهلوان (فرهنگ قواس). اسدی به شاهد معنی «کنده‌ای باشد چون کوچک» آورده و ظاهراً خطاست.

۲۶۹- فنو: فریفته. فنودن: فریفته شدن.

۲۷۰- بیگار: منت و سرزنش.

۲۷۱- باشگونه: (= واژگون) برگشته، خمیده.

۲۷۲- درونه: کمان حلاجان.

۲۷۳ نوز نامرده، ای شگفتی کار خوب گر سوی ما نگه نکند	راست با مردگان بگونه شدیم گو مکن، شوکه ما نمونه شدیم
۲۷۵ عمر چگونه جهد از دست خلق سرو بنان کنده و گلشن خراب	باد چگونه جهد از بادخن لاله‌ستان خشک و شکسته چمن
۲۷۷ بسته کف دست و کف پای شوغ بار ولایت بنه از گاو خویش	پشت فرو خفته چو پشت شمن بیش بدین شغل میاز و مدن

۲۷۹ ز هول تاختن و کینه آختنش مرا

همی گذاخته همچون کناغ و تافته تن

کسی که سامه جبار آسمان شکند

چگونه باشد در روز محشرش سامان

۲۷۳-۲۷۴ لف.

۲۷۵- صف، فق.

۲۷۶-۲۷۷ لف.

۲۷۸- لف، صف. «گاو خویش» ن: ل: گاه خویش، کتف خویش، دوش خویش. «بیش» ن: ل: نیز. «میاز» ن: ل: مناز.

۲۷۹- لف، صف، فرهنگ سروری، در صحاح الفرس همچون کناغ تاخته گیر. (این بیت در فرهنگها با قافیه «گیر» هم دیده شده که به شماره ۲۴۴ آورده ایم).

۲۸۰- فق، جهانگیری، رشیدی، سروری.

۲۷۳- یگونه (= یک گونه، یکسان) بگونه (تصحیح دهخدا در حاشیه لغت فرس).

۲۷۵- بادخن: (= بادخان، بادخانه): محل ورزیدن باد.

۲۷۶- چمن: نشستگاه میان باغ، و کوچه باغ و راه و خیابانی که میان باغ کشیده و در دو سوی آن درخت کاشته باشند. رک: گلگشت در شعر و اندیشه حافظ ص ۱۲۰-۱۲۲ شکسته: آسیب دیده، خراب.

۲۷۷- شوغ: پینه و میخچه دست و پای. شمن: بت پرست.

۲۷۸- بیش: دیگر. یازیدن: میل کردن. دینیدن: دویدن به نشاط، خرامیدن.

۲۷۹- کناغ را در فرهنگها تار ریسمان و تار ابریشم معنی کرده‌اند. اما در این بیت گذاخته بودن تاریبی معنی است. شبیه این مضمون بیت زیر هم در لغت‌نامه به شاهد کناغ به نام قطران آمده که در دیوان قطران نیست:

از مهر او کناغ فرازنده چون چنار وز کین او چنار گدازنده چون کناغ

۲۸۰- سامه: عهد و پیمان.

۲۸۱ چنان مگوی، ولیکن چنان نمای به خلق

که مای از تو بترسد به سند و هند و یمان

این گنبدگردان که بر آورد بدینسان

تا گنبد گردان بکشیده سر ایوان

۲۸۳ ای منظره و کاخ بر آورده به خورشید

آسمان آس مان کند هزمان

آسمان آسیای گردان است

نبود از چنگشان بس چیز پنهان

۲۸۵ خراس و آخرو خُنبه ببردند

باز فرداش بین برتن تو تارتان

می تند گردسرای و در تو غُنده کنون

که فرستد لباس حور العین

۲۸۷ کوهسار خشینه را به بهار

۲۸۱- صف. یمان (تصحیح قیاسی) اصل: یمانی.

۲۸۲- این مصراع در قصیده‌ای از ناصر خسرو مانده که آن را در جواب کسایمی سروده و چنین به پایان برده است:

پژمرده بدین شعر من این شعر کسایمی «این گنبد گردان که بر آورد بدینسان؟»

و این، انتساب بیت بعدی را هم به کسایمی تأیید می‌کند، اگرچه در یکی از نسخ لغت فرس (به نقل لازار) به نام دقیقی هم آمده است.

۲۸۳- فق. ۲۸۴- لف، صف. (در یکی از نسخ لغت فرس به نام لیبی آمده و ظاهراً خطاست).

۲۸۵- لف. از چنگشان، ن ل: از چشمشان.

این بیت به نام طیان هم آمده، اما وجود قصیده‌ای به این وزن و قافیه از ناصر خسرو که معمولاً از کسایمی استقبال می‌کند مؤید انتساب آن به کسایمی است. ناصر خسرو گوید:

ز من معزول شد سلطان شیطان ندانم نیز سلطان را به سلطان

۲۸۶-۲۸۷، لف، صف.

۲۸۱- مای: نام یا لقب یکی از رایان هند. یمان: صورتی از یمن.

۲۸۳- منظره: طبقه بالای بنا، کوشک.

۲۸۴- آس کردن: نرم و خرد کردن. هزمان: هر زمان.

۲۸۵- خراس: آسیای بزرگ که با ستور گردد. خنبه: خم بزرگ برای غله.

۲۸۶- غُنده: عنکبوت.

۲۸۷- خشینه: کبود تیره، ابلق. صفت پرندگانی که تن تیره و سر سپید دارند.

آراسته کردند به پروین دو شب من کاندر شب تاریک نکو تابد پروین

- ۲۸۹ سزدکه بگسلم از یار سیم دندان طمع
 سزدکه او نکند طمع پیر دندان گرو
 سزدکه پروین بارد دو چشم من شب و روز
 کنون کزین دو شب من شعاع برزد پرو
 ۲۹۱ غریب نایدش از من غریوگر شب و روز
 به ناله رعد غریوانم و به صورت غرو

نان سیاه و خوردی بی چریو و آنگاه مه به مه بود این هردو

۲۹۳ بیمارم از نهیب عقب رنجه درد دلم گرفته و تب‌باده
 بهتر شوم چو پیر به نام من تعویذکی نویسد آزاده

۲۹۵ امروز باسلیق مرا ترسا بگشود بامداد به نشکرده

که نعمهای او چو چرخ روان همه خواب است [و] باد [و] بادفره

۲۸۸- لف.

۲۸۹- صف (در حاشیه از فرهنگ وفایی).

۲۹۰- لف. ۲۹۱- لف، فق.

۲۹۲- المعجم ص ۲۲۸. ۲۹۳-۲۹۴. لف دا. «پیر» تصحیح آقای دکتر صادقی. اصل: «سر».

۲۹۵- لف.

۲۹۶- صف (حاشیه از فرهنگ وفایی). «نعمهای» ن ل: بغمهای.

۲۸۹- گرو: دندان پوسیده.

۲۹۰- پرو: پروین.

۲۹۱- غرو: نی.

۲۹۲- خوردی: غذاهای آبدار از نوع شوربا، آبگوشت و غیره. چربو: (= چربش، چربی). رک: پیوستها.

۲۹۳- تب‌باده: تب لرز.

۲۹۵- باسلیق: شاه‌رگ دست. نشکرده: نیشتر، تیغ سلمانی.

۲۹۶- نعم: نعمت (جمع در معنی مفرد). بادفَره: نوعی بازیچهٔ کودکان، فرفره.

۲۹۷ درهٔ من شده‌ست از نعمت چون زنخدان خصم پرغدره

دو گوش سخت کن و بیهده سخن مشنو

مباش رنجه که ایشان بسند گوش سرای

۲۹۹ به خارپشت نگه کن که از درشتی موی

به پوست او نکند طمع پوستین پیرای

دلی راکز هوا جستن چو مرغ اندر هوا یابی

به حاصل مرغ وار او را بر آتش گردنا یابی

۳۰۱ ما را بدان لب تو نیاز است در جهان

طعنه مزن که با دو لب من چرا چخی

خواجه، تتماج باید و سر بریان سود ندارد مرا سفر جل و چکری

۲۹۷- فرهنگ سروری.

۲۹۸- لف. صف (بی‌نام شاعر) صف: انسان شنید.

۲۹۹- لف. صف: به پوستش. اما پوست او صحیح است با او مجهول در پوست.

۳۰۰- صف. یابی ن ل: بینی.

۳۰۱- لف. در بعضی نسخ به صورت زیر آمده که از نظر سبک و زبان، جدید و محرف است:

طعنه مزن که با دو لب من چرا چخی اندیشه نیک ساز که یا قوت نشکند

۳۰۲- صف. این بیت به دلیل وجود کلمهٔ ترکی تتماج مسلماً از کسایبی نیست. این کلمه در آثار بازمانده از

دورهٔ سامانی دیده نشده، و نخستین بار در ذخیرهٔ خوارزمشاهی (تألیف شده در ۵۰۴ درخوارزم) آمده است.

۲۹۷- دره: شکنیه. غدره: بیکان تیر.

۲۹۸- گوش سرای: تیز گوش، کسی که هر چه بشنود خوب بفهمد.

۳۰۰- گردنا: مرغی که درسته بر روی آتش بچرخانند و کباب کنند.

۳۰۱- چخیدن: کوشیدن و ستیزیدن.

۳۰۲- تتماج (ترکی): آتش خمیر با دوغ یا کشک. سفرجل: به. چکری: ریواس.

۳۰۳ از گواز و تش و انگشته و بهمان و فلان

تا تبرزین و دبوسی و رکاب [و] کمری

هر چه کردی نیک و بد فردا به پیشت آورند

بی شک ای مسکین اگر در دل نداری آوری

۳۰۵ نکنی طاعت و آنکه که کنی سست و ضعیف

راست گویی که مگر سخره و شاکار کنی

آنکه نداند همی سرود ز یاسین گیرخ و گلدانش خسروانی بینی

۳۰۷ از عبیر و عنبر و از مشک و لاد و دار بوی

در سرا بستان خود اندر خزان می دار بوی

۳۰۳-لف، فق.

۳۰۴-صف «در حاشیه از فرهنگ وفائی».

۳۰۵-صف.

۳۰۶-فق. بینی (تصحیح قیاسی ماست به قرینه وزن) اصل: بین.

۳۰۷-فرهنگ سروری.

۳۰۳-گواز: (به فتح و ضم اول) چوب دستی که ستوران را بدان رانند. تش: تیشه، تبر. انگشته: افزاری چوبین که کشاورزان گندم کوفته را با آن باد می دهند تا دانه از گاه جدا گردد. دبوس: گرز.

۳۰۴-آوری: یقین درست باشد و آور یقین بود (صحاح الفرس).

۳۰۵-سُخره: کار اجباری بی مزد. شاکار: بیگاری.

۳۰۶-گیرخ: رحل.

۳۰۷-لاد: گل و شکوفه. داربوی: عود. سرا بستان: باغچه خانه.

اشعار دیگران به نام کسایی

۱. قصیده‌ای متضمن مسائل فلسفی به روش اسماعیلیه به مطلع:

جان و خرد رونده بر این چرخ اخضرند یا هر دوان نهفته در این گوی اغبرند
که از ناصر خسرو یا (به حدس ضعیف) از یک شاعر اسماعیلی دیگر است، به غلط به نام کسایی
منسوب شده است. این اشتباه را نخستین بار تقی‌الدین کاشی در خلاصه‌الاشعار، و پس از او
هدایت در مجمع‌الفصحاح، و اته آلمانی در مقاله مورخ ۱۸۷۴ خود و براون در تاریخ ادبیات و
نصرالله تقوی در حاشیه دیوان به نقل از نسخ خطی و آخرین بار مرحوم نفیسی در تعلیقات لباب
الالباب ص (۶۶۴) کرده‌اند.

این اشتباه از آنجا برخاسته که ناصر خسرو قصیده‌ای در جواب این قصیده ساخته به این مطلع:

بالای هفت چرخ مدور دو گوهرند کز نور هر دو، عالم و آدم منورند

و آخرین بیت آن این است:

ناصر غلام و چاکر آن کس که این بگفت «جان و خرد رونده بر این چرخ اخضرند»

مرحوم استاد فروزانفر با دلائل قوی انتساب قصیده را به کسایی مردود شمرده، استاد مینوی

آن را جزو آثار ناصر خسرو چاپ کرده است. (ص ۴۲۴ دیوان).

من نیز پیش از این در مقدمه قصیده نو یافته کسایی (در مجله یغما) و نیز در بحث عقیده
مذهبی او و رابطه‌اش با شاعر اسماعیلی (در کنگره ناصر خسرو) گفته‌ام که با ثبوت شیعه بودن
کسایی، قصیده متضمن تعلیمات اسماعیلی، نمی‌تواند از او باشد، اینک که با انتشار مرثیه او درباره
واقعه کربلا عقاید مذهبی او روشن تر می‌شود، این بحث را باید خاتمه یافته دانست.

۲. دوم قصیده ۳۶ بیتی است به مطلع:

ای امیرالمؤمنین شاه جهان داور تویی وی امام‌المستقین داماد پیغمبر تویی
در جنگ مورخ ۸۱۳-۸۱۴ مضبوط در کتابخانه موزه بریتانیا به شماره ۲۷/۲۶۱ ضمیمه که
نخستین بار اته در تاریخ ادبیات خود به وجود آن اشاره کرده، و من عکس آن را فراهم کردم و
ملاحظه شد اگر چه در عنوان آن نوشته شده: «مولانا کسایی فرماید علیه‌الرحمه» اما در بیت آخر آن
تخلص شاعر «حمزه کوچک» آمده است:

ای ز هول عرض منکر دستگیر مؤمنان پایمرد حمزه کوچک به محشر در تویی
و نیز همین قصیده در مجموعه مورخ ۹۴۵ شماره ۱۹۷۶ توپقاپوسرای استانبول به نام کسایی
آمده که معلوم می‌شود از یک مأخذ نقل کرده‌اند.

این قصیده از نظر ارزش شعری ضعیف است و در خور مقام کسایی نیست. گوینده آن حمزه
کوچک، از کسانی بوده که در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم می‌زیسته، و اشعاری برای عامه
مردم می‌ساخته که احتمالاً به وسیله مناقب خوانان در کوی و برزن خوانده می‌شده است. در
هیچ یک از تذکرها نام او نیامده، تنها در سلسله روایان فتوت نامه کاشفی از او ذکر شده، و نیز در
بعضی جنگهای کهن نام او به صورت حمزه کوچک ورامینی آمده است.

۳. قطعه معروفی است به نام رودکی:

من موی خویش را نه از آن می‌کنم سیاه تا باز نوجوان شوم و نوکنم گناه
چون جامه‌ها به وقت مصیبت سیه کنند من موی از مصیبت پیری کنم سیاه
در حاشیه جنگ تتمه خلاصه‌الاشعار تقی کاشی و تعلیقات نفیسی بر لباب الالباب ص ۶۶۷
به نام کسایی آمده به صورت زیر:

من موی را نه از پی آن می‌کنم خضاب تا باز نوجوان شوم و نوگونه کنم
مردم چو مو به ماتم پیری سیه کنند من موی را به مرگ جوانی سیه کنم
در همانجا (جنگ تتمه) این بیت هم که مضمونش جواب قطعه رودکی است بعد از آن آمده
است:

مکن خضاب که پیری نهان نشاید کرد برون پرده چنان باش کز درون حجاب
تصور می‌کنم کاتبی که نخستین بار قطعه رودکی را به نام کسایی نوشته، می‌خواسته است آن قطعه
کسایی را بنویسد که:

از خضاب من و از موی سیه کردن من گر همی رنج خوری، بیش مخور، رنج مبر...

(ابیات ۱۰۱-۱۰۲ متن)

اصولاً این مضمون در قرن چهارم میان شاعران معمول بوده و ابوطاهر خسروانی هم گفته است:

عجب آید مرا ز مردم پیر که همی موی را خضاب کنند
به خضاب، از اجل همی نرهند خویشتن را همی عذاب کنند
و بگفته شمس قیس در المعجم مضمون را از این بیت رودکی گرفته:

ریش و سبلت همی خضاب کنی خویشتن را همی عذاب کنی
۴. یک قطعه معروف دقیقی هم (به نوشته لازار در کتاب اشعار پراکنده... ص ۱۴۸) در لب
لباب قمرالدین ناصری به نام کسایبی آمده که اته آن را نقل کرده است:

گویند صبر کن که تو را صبر بردهد آری دهد، ولیک به عمر دگر دهد
من عمر خویش را به صبوری گذاشتم عمر دگر ببايد تا صبر بردهد
۵. بیت زیر در فرهنگ قواس (ص ۹۱) به نام کسایبی، و در صحاح الفرس (ص ۲۷) و دیوان
عنصری به نام **عنصری** است (حاشیه نذیر احمد بر فرهنگ قواس).

پیلان تو را رفتن با دست و تن کوه دندان نهنگ و دل و اندیشه کندا
۶. بیت زیر در فرهنگ قواس (ص ۱۲۹) به نام کسایبی اما در صحاح الفرس (ص ۲۷) و
فرهنگ اسدی به نام **منجیک** است (همانجا).

با سهم تو آن را که حاسد توست پیرایه کمند است و خانه کمر
۷. بیت زیر از یک رباعی منسوب به خیام را، اته از یک جنگ به نام کسایبی نقل کرده است:
با آنکه شراب پرده ما بدرید تا جان دارم نخواهم از باده برید
۸. بیت زیر در فرهنگ قواس به نام کسایبی آمده، اما در لغت فرس و صحاح الفرس به نام
منجیک است (نذیر احمد).

گردون علم نصرت بر بام تو هج کرد بینی به خط خویش به کوس و علم اندر
۹. بیت زیر که در لغت فرس و صحاح الفرس (ص ۲۸۷) به نام معروفی آمده و قطعاً از
اوست، در فرهنگ قواس (ص ۶۲) به نام کسایبی است.

چون کلاژه همه دزدند و رباینده چو خاد شوم چون بوم، بدآغال چو دمنه همه سال
۱۰. بیت زیر در فرهنگ قواس (ص ۱۶) به نام کسایبی آمده، و در فرهنگ جهانگیری به نام

آغاجی است:

دشنگی به شنگی و شوخی خویش ربود آن بت شننگ را از برم
۱۱. دو بیت زیر در لغت فرس (چاپ دبیر سیاقی، ص ۸۴) به نام حکاک و در نسخه دیگر
لغت فرس به نام کسایی است:

کی پروزر و سیم عرضه کنم خویشان را به گفت راد کنم
تا بدین مکر و حيله زر ندهم بر ره زینش اوستاد کنم
۱۲. بیت زیر را که در لغت فرس و صحاح الفرس به نام فرخی است و در دیوان او هم هست
قواس به نام کسایی آورده (نذیر احمد):

به وقت کارزار خصم و روز نام و ننگ او فلک در گردن آویزد شغا و نیم لنگ او
۱۳. این بیت رودکی در بعضی فرهنگها به نام کسایی آمده:

بر راه نشابور دهی دیدم خوب انگشته او را نه عدد بود و نه مره
۱۴. بیت زیر در فرهنگ قواس به نام کسایی آمده، و اما در لغت فرس و صحاح الفرس به نام
شاکر جلاب بخاری و در بعضی فرهنگهای دیگر به نام بوسلیک گرگانی آمده (نذیر احمد):
ای خوش نبید غارجی، بادوستان یکدله گیتی به آرام اندرون، مجلس به بانگ و ولوله
۱۵. بیت زیر در فرهنگ قواس به نام کسایی آمده، اما اسدی و نخجوانی آن را به نام معروفی
آورده‌اند (نذیر احمد):

نگر زسنگ چه مایه به است گوهر سرخ زخستوانه چه مایه به است شوشتری
۱۶. بیت زیر را نفیسی (در احوال و اشعار رودکی ص ۱۲۱۵) به نام کسایی آورده اما در
فرهنگهای قواس و صحاح الفرس به نام عنصری است:

عقیق رنگ شده‌ست آن زمین زبس که زخون به رود و دشت و بیابان فرو شده‌ست آغار
و این بیت از قصیده معروف عنصری است به این مطلع: چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار
۱۷. بیت زیر در فرهنگ قواس (ص ۱۰۶) به نام کسایی و مغلوط است:

آرزو خواستم کسایی را تاش قارون کنی بحر(?) و غیش
۱۸. بیت زیر را نفیسی (ص ۱۲۱۶) از فرهنگها به نام کسایی آورده، ولی من آن را در هیچ
فرهنگی نیافتم:

و خوبرویان ترکان ما همه بر ما و ما چو خانه گشاده شده‌ز کازه دام

۱۹. این بیت در لغت فرس چاپ اقبال به نام لیبی و در دستنویس دانشگاه (لف دا) به نام کسایبی است:

خواب‌بنیده کنون و غمزه‌کنان خواب نادیده همچو خواب زده
 ۲۰. در جنگ خطی شماره ۳۹۷۸ مجلس (مورخ ۱۳۰۴ قمری) این قطعه به نام کسایبی ضبط شده (یادداشت آقای دکتر علی اشرف صادقی)

منت چرا کشیم عطای زمانه را گردن چرا نهیم به هرکار مختصر
 دریا و کوه را بگذاریم و بگذاریم سیمرغ وار زیر پر آریم بحر و بر
 یا بر مراد بر سر دنیا نهیم پای یا مردوار در سر همت نهیم سر

مثنویها

بیتهایی از نوع مثنوی هم در فرهنگها به نام کسایبی آمده که اثبات انتساب آنها به کسایبی دشوارتر است.

به اینکه کسایبی مثنویهایی سروده باشد جایی تصریح نشده، در مقابل از مثنویهای کلیده و دمنه و سندباد نامه رودکی، در بحر رمل، و آفرین‌نامه ابوشکور و وامق و عذرای عنصری در بحر متقارب، و مثنویهای شهید و ابوشکور در بحر خفیف، و مثنویهای مسعودی مروزی و ابوشکور در بحر هزج، و مثنویهای دیگری از همین گویندگان و دیگران خبر داریم. به هر صورت در اینجا همه آن بیتهای پراکنده (حتی آنچه را که فقط به نام کسایبی آمده) یکجا می‌آوریم تا محققان آینده با دسترس به امکانات و وقت بیشتر نتیجه‌گیری نمایند.

بحر رمل

۲۱. این بیت در لغت فرس به شاهد سوخ به معنی پیاز به نام کسایبی آمده است:
 من نیابم نان خشک و سوخ شب تو همه حلوا کنی در شب طلب
 ۲۲. بیت زیر در نسخ مختلف لغت فرس و صحاح الفرس به نام کسایبی و رودکی آمده، و ظاهراً از رودکی است:

چون بگردد پای او از پایدان خود شکوخته بماند همچنان

۲۳. بیت زیر در بیشتر مآخذ به نام رودکی، و در یک نسخه لغت فرس به نام کسایبی است:

بهبترین یاران و نزدیکان همه نزد او دارم همیشه اندمه
 ۲۴. بیت زیر را اسدی و نخجوانی به نام رودکی آورده‌اند، اما در فرهنگ قواس (ص ۱۰۵) به نام
 کسایی است:

من سخن گویم تو کانایی کنی هر زمانی دست بر دستم زنی

بحر متقارب

۲۵. بیت زیر در صحاح نخجوانی (ص ۱۶۱) به نام کسایی آمده، اما (لازار، ص ۹۴) آن را از لغت
 فرس به نام ابوشکور آورده است:

نسدانند دل آمرغ پیوند دوست بدانگه که با دوست کارش نکوست

۲۶. بیت زیر در صحاح نخجوانی (حاشیه صفحه ۱۷۵) از یک نسخه خطی آن کتاب به نام کسایی
 آمده:

بساک ملوکانه بر سر نهاد کف دست مردی هم‌آنگه گشاد

۲۷. بیت زیر ازگر شاب‌نامه اسدی است و در فرهنگ قواس (ص ۱۸۶) به نام کسایی آمده:

ز خون رخ به غنچار اندودخور زگرد اندر آورد چادر به سر

۲۸. بیت زیر از نسخ ضعیف در صحاح الفرس (ص ۱۷۱) نقل شده، و وجود واژه ترکی منجوق در
 آن می‌رساند که از کسایی نیست:

ز منجوق زرین درفش کیان هوا گشته تیره ز روی جهان

۲۹. بیت زیر از فرهنگ رشیدی (در حاشیه فرهنگ قواس) به نام کسایی نقل شده اما در لغت‌نامه
 به شاهد دژ آگاه به نام کسایی آمده:

درین کارگه مرد هشیار جوی نه دنگ و دژ آگاه بسیار گوی

۳۰. این بیت در لغت فرس (نسخه دانشگاه) به نام کسایی آمده:

برویند نیمی گذشته ز شب نه بانگ تیره نه بوق و جلب

بحر خفیف

۳۱. بیت زیر در فرهنگ قواس (ص ۶۲) به نام عنصری و در برخی نسخ لغت فرس و صحاح
 نخجوانی به نام کسایی آمده است. و بعضی جاها به جای دزدگه «کوچگه» آورده‌اند که «کوچ»

ترکی در قرن چهارم وارد شعر فارسی نشده بوده است:

اندر آن ناحیت به معدن کوچ
دزدگه داشتند کوچ و بلوچ

۳۲. بیت زیر در فرهنگ سروری به نام کسایبی آمده:

با درفش ار تو پنجه خواهی زد
باز گردد به تو هر آینه بد

۳۳. بیت زیر در لغت فرس به نام کسایبی نقل شده:

آن قطره باران بر ارغوان بر
چون خوی به بنا گوش نیکوان بر

و آن جزو یک قطعه پنج بیتی از زینبی علوی است که در لباب الالباب ص ۲۷۵ آمده است.

۳۴. بیت زیر از عنصری است، و در صحاح الفرس (ص ۱۷۰) به نام کسایبی آمده:

از تگ اسب و بانگ و نعره مرد
کوه پر نوف شد هوا پرگرد

۳۵. بیت زیر را نفیسی (در احوال و اشعار رودکی، ص ۱۲۱۴) به نام کسایبی آورده:

سنگ بی نمج و آب بی آتش
همچو نادان بود به آرایش

۳۶. بیت زیر در مجمع الفرس سروری به نام کسایبی است:

به نکوهش مکن درونها ریش
خویشان را نکوه از همه بیش

بحر هزج

۳۷. بیت زیر در حاشیه صحاح الفرس (ص ۲۳۸) از فرهنگ وفایی نقل شده است:

چمان سرو از چمن برخواهد آمد
فغان از مرد و زن برخواهد آمد

۳۸. بیت زیر در صحاح الفرس به نام کسایبی آمده:

گه کشتی بیاید پیر نوساز
دگر کرد و نهاد دیگر آغاز

پیوستها

ص ۳۷ سطر ۷ ییغو

ییغو یا ییغو یا جبغوی، لقب و عنوان امیران و فرمانروایان قوم خَلْج (خرلخ، قرلغ) بوده است. تبدیل ی به ج معمول بود و نظیر آن جغرات و یوغورت (= ماست) است. این لفظ و معنی آن چند بار در حدودالعالم «در سخن اندر ناحیت خلج و شهرهای وی» آمده است: «ملوک خَلْج را جبغوی خواندندی اندر قدیم، و ییغو نیز خواندندی» (حدودالعالم، چاپ دکتر منوچهر ستوده، ص ۸۱). «کوکيال... دهقان وی برادران ییغو بودندی (همانجا: ۸۲). «اوزکث... دهی است به براکوه نهاده، پادشایی جبغوی» (همانجا: ۸۲). «اندر ناحیت تغز غز... جملیکت دهی است، بزرگ و مهتر ایشان را ییغو خواندند» (همانجا: ۷۸). ابن خردادبه نیز پادشاه خرلخ را جبغویه نامیده است.

خلخها تا ۸۴۰ میلادی (۲۲۵ یا ۲۲۶ هجری) تابع دولت اویغور بودند و بعد از برافتادن آن دولت، ییغوی خلخها خود را خاقان نامید. بعد از تأسیس دولت قراخانیان (= ایلگ خانان) در کاشغر در حدود ۹۴۳ میلادی (حدود ۳۳۱ هجری) خلخها تابع آن دولت شدند و در حمله به خراسان و برانداختن دولت سامانی سپاه عمده ایلگ خانیان به شمار می‌رفتند و از همان سالهاست که نام خلخها و ییغوهای آنان در زبان شاعران خراسان راه یافته است.

کلمه ییغو، با پس و پیش شدن نقطه‌ها به صورت ییغو و پیغو درآمده، و این غلط در برهان قاطع و از آنجا در کتابهای دیگر وارد شده است: زنده‌یادان قزوینی در جهانگشا (ج ۲: ص ۱۴، ۳۹)، بهار در تاریخ سیستان (ص ۳۶۵-۶) و مجمل‌التواریخ (ص ۱۰۲)، بهمینار در تاریخ بیهق (ص ۷۱) ییغو نقل کرده‌اند.

مینورسکی در تعلیقات حدودالعالم صورت صحیح کلمه را از دیوان لغاتالترک محمود کاشغری استنباط نموده، و دکتر معین خلاصه نظر او را در برهان قاطع حاشیه پیغو نقل کرده است. شادروان مینوی در دیوان ناصرخسرو (ص ۱۶۳-۳۴۵) صورت صحیح پیغو را چاپ کرده:

هر چند مهار خلق بگرفتند
امروز تگین و ایلگ و پیغو

بر امید آنکه ترکی مر تو را خدمت کند
بنده خانی و خاک زیرپای پیغوی

در زین الاخبار گردیزی (چاپ حبیبی ص ۲۵۶-۲۵۷) شرحی درباره قوم خلخ و رییس آنها ییاغو آمده، و همه جا صورت درست کلمه چاپ شده است. مرحوم دکتر فیاض در چاپ اول تاریخ بیهقی (ص ۷۰۳) در ضبط صحیح کلمه تردید داشته و در چاپ دوم آن (مشهد ۱۳۵۰) آن را به صورت صحیح پیغو نقل کرده است.

سلجوقیان در نخستین حمله‌های خود به خراسان، سه سرکرده داشتند: طغرل که بعدها نخستین سلطان سلسله سلجوقی شد، چغری بیگ و داود (فرزندزادگان سلجوق)، و عموی آنها موسی پسر سلجوق که لقب پیغو کلان (= امیر بزرگ) داشت و در تاریخ بیهقی و بیشتر منابع دیگر از او به صورت ساده پیغو یاد شده، متأخران این عنوان و لقب را اسم خاص تصور کرده، و دچار فرضها و خطاهایی شده‌اند.

این اشتباه درباره نام یکی از پیغوهایی هم پیش آمده که فرمانروای شهرهای مرغینان و کاشان در دوردست‌ترین ناحیه ترکستان (نزدیک به اخصیکت و خجند بعدی در ایالت فرغانه در شمال سمرقند) بوده، و شعر فارسی می‌گفته و ذکر او در لغت‌نامه دهخدا (به نقل از لباب الالباب) در ماده پیغو آمده است.

ترجمه حال و شعر پیغو ملکشاه در لباب الالباب (ص ۵۳) آمده، و نام او را قزوینی در تعلیقات کتاب (ص ۵۷۳) از یکی دستنویسها کمال‌الدین نقل کرده است. او ممدوح عده‌ای از شاعران از جمله ضیاء فارسی (مقیم خجند) متوفی ۶۲۲ بوده که در مدح او گوید:

خداوند پیغو ملکشه که او را
همه کار از فضل یزدان برآمد

تعلیقات نفیسی بر تاریخ بیهقی (ج ۳ ص ۱۳۶۴)

پیغو ملکشه آنکه پدید آورد به تیغ
از پردلان به موقف هیجا گریستن

همانجا: ۱۳۶۵

شمس خاله نیز گفته است:

عالم فتح ملکشاه الغ یبغو، آن که ز بازوش کند فخر، جهان روز جدال

همانجا: ۱۳۵۹

یبغو ملکشه آیت نصرت که اندرو بیند نشان نصرت پروردگار چشم

همانجا: ۱۳۶۰

شادروان نفیسی در تعلیقات خود (ص ۱۳۵۷-۱۳۷۵) چندین قصیده از ضیاء فارسی و شمس خاله و شاعران دیگر در مدح او و وزیر و سپهسالارش را از جنگهای خطی نقل کرده ولی نام و القاب ممدوحان را درهم آمیخته است.

ص ۶۵ بیت یک نیشان (= باران بهاری، باران نیشان، باران اردی بهشت) نیشان به فتح اول (بر وزن پیمان) ماه دوم بهار برابر اردی بهشت است. در شعر فارسی در معنی پربارانترین ماه سال به کار رفته است و بارانهای موسمی بهاری را باران نیشان می نامیدند. معنی اصل کلمه که هفتمین ماه در سالشماری بابلی بوده، از نظر دور شده و کلمه مفهوم جدیدی یافته، و احتمالاً در هر ناحیه از ایران که ایام بارانهای موسمی با نواحی دیگر فرق داشته، محل آن در تقویم جابجا می شده است. در سالشماری میلادی کشورهای عربی، این لفظ را از تقویم رومی گرفته و چهارمین ماه سال «آوریل» را نیشان (به کسرن) نامیده اند و این سبب شده که بعضی فرهنگ نویسان معاصر ما هم آن را برابر فروردین و اردی بهشت شمرده اند که با کاربرد آن در شعر و ادب فارسی ناسازگار است.

ص ۶۹ بیت ۲۶: هم نگذرم سوی تو...

درباره این بیت در لغت نامه در ماده چک، یادداشت زیر از خط دهخدا نقل شده است:

«شاید این بیت در اصل بدین صورت بوده است:

هم نگذرم کوی تو هم ننگرم سوی تو دل ناورم سوی تو. لیکن حذف «با» در بکوی و بروی و بسوی از شاعران قدیم بعید می نماید، و ممکن است بیت چنین باشد:

هم نگذرم به کویت هم ننگرم به رویت دل ناورم به سویت اینک چک تبرا»

استنباط مرحوم دهخدا در مورد بعید بودن حذف «به» صحیح نیست. خلاف این در لغت نامه

در ماده سو بیتهای زیر را به ترتیب از فردوسی، ناصر خسرو، سنایی، مجیر بیلقانی آورده اند:

از ایران سوی زابلستان کشید ابا پیلتن سوی دستان کشید

کی سزد حجت بیهوده سوی باطل
پس اکنون گر سوی باطل گزایی بس عجب بود
پیش گوساله نشاید که قران خوانی
که سوی کَلّ خود باشد همیشه جنبش اجزا
سخن به صدر تو کمتر نوشته‌ام زیرا
نگفت کس که سوی عنصری ترانه‌نویس

ص ۷۰ بیت ۳۴ مولی به دو معنی خداوندگار و بنده

ظاهراً ناصر خسرو در استفاده از صنعت جناس با کاربرد مولی به دو معنی خداوندگار و بنده در بیت‌های زیر تحت تأثیر کسایی بوده است:

بازی است ریساینده زمانه که نیابند	زو خلق رها هیچ نه مولی ونه مولا
او را اگر شناخته‌ای بی‌شک	دانسته‌ای زم‌ولی، مولا را
کان بنده ایزد است و فرمانبر	مولای خدای را مدان مولا
پس محال آورد حال دهر قول آنکه گفت	بهرترستی گرنه این مولای و آن مولاستی
گویی که خدای است فرد و رحمان	مولاست همه خلق و اوست مولا

(دیوان، چاپ مینوی به ترتیب صفحات: ۶، ۱۶۸، ۱۸۳، ۲۲۷، ۴۰۶)

هر چه‌اند این ملکان بنده و مولای ویند
هیچ مولا به تن خود سوی مولا نشود

منوچهری، دیوان، ص ۱

گردنکشان مشرق لشکرکشان مغرب
هستند جمله مولی شاه‌زمانه مولی

معزی، دیوان ص ۷۰۳

کثرت کاربرد این جناس در آن عصر، این تأمل و احتمال را پیش می‌آورد که شاید در آن دوره این کلمه در دو معنی به دو صورت تلفظ می‌شده‌است. کاربرد جمع آن «موالی» در معنی مفرد «بنده» هم (اگر چه در کلمات دیگر هم نظیر فراوان داشته) قرینه‌ایست که برای بررسی موضوع نباید از نظر دور بماند.

ص ۷۱، بیت ۴۴: چونین نکرد مانی، نه هیچ‌گیر و ترسا

اینکه کسایی بیرحمی و کردار ناروای «آل‌زیاد و مروان» را با کردار مانی مقایسه کرده،

شایان بحث و تأمل است. با اطلاعی که امروز از تعلیمات مانی و روش پارسایی و بی‌آزاری

پیروان او به دست آمده می‌دانیم که بر خلاف آنچه کسای اعتقاد داشته آنان اهل خشونت نبوده‌اند. حتی برای دفاع از خود در برابر دشمنان نیز سلاح به دست نمی‌گرفتند و یکی از علل نابودی آنان همین بود. و چون در آن قرن‌ها گروه‌هایی از ترکان غز مثل قبایل تغزغز آیین مانی را پذیرفته بودند شاید در سخن کسای کینه او نسبت به ترکان نهفته باشد.

چهره مانی در شعر فارسی، صورتگر هنرآفرینی است که مظهر زیباییهاست. شهرت مانی در ادبیات فارسی به این است که کتابی مصور به نام ارتنگ (یا ارثنگ) به او نسبت داده‌اند و تصور می‌کرده‌اند که او نقاشی از چین بوده است.

خواجۀ شیراز در بیان دلپذیری کلام و قدرت طبع خود می‌گوید:

اگر باور نمی‌داری رو از صورتگر چین پرس که مانی نسخه می‌خواهد زنوک کلک مشکینم
هرکو نکند فهمی زین کلک خیال‌انگیز نقشش به حرام ارخود صورتگر چین باشد
از همان روزگار کسای، گویندگانی چون فرخی و منوچهری و دیگران که ستایشگر زیبایی و
در پی سرودن شعر محض بودند، هر چیز رنگین و زیبا و پرنقش و نگار و هر منظره خوش و خرم،
مثلاً: روی زیبا، بهار، باغ و راغ و بوستان، کاخها و خانه‌های باشکوه و بزهای آراسته را به سحر
مانی تشبیه می‌کردند: به نگارخانه مانی، به صورتخانه مانی، به نگارنامه مانی، به ارتنگ مانی. غالباً
زیبایی آفرینی و سحر خامة مانی را در صورتگری و رنده آزر را در بتگری با هم می‌آوردند، و این
در شعر قرن ششم مضمون رایجی بود. رجوع شود به دیوانهای: فرخی، منوچهری، مسعود سعد،
معزی، عثمان مختاری، سوزنی، سیدحسن غزنوی که با یافتن نام مانی در فهرست نامهای کسان
می‌توان بیتهای مطلوب را یافت.

تصویر مانی، به عنوان نقاش نه دین‌آور، یادگار قرن‌هایی است که با سختگیریهای عباسیان
آیین مانی بکلی از ایران برافتاده بود، اما مانویان در قلمرو او یغورها و چین شرقی (= ختن) فراوان
بودند و خراسانیها از وجود آنان در آن سرزمینها خبر داشتند، و رواج هنر نقاشی در چین، و اینکه
برخی کتابهای مانی را مصور می‌کرده‌اند سبب شده بود که او را به عنوان یک نقاش، صورتگر چین
بشناسند اما خاطره دین‌آوری او هم هنوز بکلی از میان نرفته بود و در کتابها بدان اشاره می‌شد.

آیین مانی آمیخته‌ای از تعلیمات زردشت و مسیح و بودا بود و شاید از اینجا بود که زود رواج
می‌گرفت و به آسانی در پیروان این آیینها نفوذ می‌کرد. به همین سبب هم بود که مؤبدان زردشتی
در دوره ساسانیان، و کشیشان مسیحی در روم و فقهای مسلمان در دوره عباسیان به شدت با آن

مبارزه می‌کردند. با اینکه در اوایل اسلام مانویان در مرو و بلخ و طخارستان و سغد و سمرقند فراوان بودند با سختگیری عباسیان تا اوایل قرن پنجم هجری شاید بکلی از سرزمینهای اسلامی ریشه کن شدند. جز اینکه انعکاسی از اندیشه‌های آنان در گروهی که زندیق نامیده می‌شدند بر جای بود و متهمان به زندقه به شدت تحت تعقیب قرار داشتند. تصور می‌شود تأثیر ضعیفی از روش و افکار آنان در صوفیان خراسان هم رسوخ یافته باشد. چنین تأثیری را در علویان آسیای صغیر (که قزلباش هم نامیده می‌شدند) و علویان آلبانی که پیش از تسلط کمونیستها ۸۵ درصد مردم آنجا را تشکیل می‌دادند نیز می‌توان نمایان دید.

بطوریکه محققان غربی گفته‌اند، تأثیر آیین مانی در غرب در قلمرو مسیحیت، در معتقدات «بوگومیل» ها در کشورهای بالکان خاصه در بلغارستان و یوگوسلاوی هم مشهود بوده است و اگر چه با چیرگی عثمانیها بر بالکان بوگومیل‌ها ضعیف شدند و بیشتر آنها مثل مردم آلبانی اسلام آوردند، اما گروههای پراکنده‌ای از آنان تا قرن هفدهم در گوشه و کنار وجود داشتند. در قرون وسطی دنباله عقاید بوگومیل‌ها را در آیین «کاتار» ها از شعب دین مسیح در جنوب فرانسه هم نشان داده‌اند.

داوری کسایی را درباره مانی فقط در نزد ناصر خسرو می‌بینیم که می‌دانیم در شعر خود بیش از وصف و ستایش زیباییها، تبلیغ باورداشتهای خود را منظور داشته است. او از طرف دیگر زندگانی را در همان نواحی آغاز کرده که مانویان می‌زیستند و حدود پنجاه سالی بعد از کسایی در بلخ به دنیا آمده و سالهای جوانی خود را در مرو به شغل دیوانی گذرانیده، از طرف دیگر در شاعری ادامه دهنده شیوه کسایی و پیرو راه او بوده است و شاید اینجا هم تحت تأثیر کسایی است که گمراهی و دروغگویی مانی را مضمون ابیات خود قرار داده و گفته است:

گم از این شد ره مانی که ز یک گوهر به یکی صانع ناید شکر و رخبین
آنچه زیر روز و شب باشد نباشد یک نهاد راه از اینجا گم شده‌ست، ای عاقلان بر مانوی
دروغگوی به آخر نکال و شهره شود چنانکه سوی خردمند شهره شد مانی
(دیوان ناصر خسرو، چاپ مینوی ص ۲۸۲، ۳۴۵، ۴۶۹ و نیز رجوع شود به صفحات ۴۱۵، ۳۴۲، ۳۴۷ همان چاپ).

از ناصر خسرو که بگذریم، سنایی در برابر «زیب معنی» خود، نقش مانی را در بهار (= بتخانه)

نشان داده است:

زیب معنی بایدت، اینک شنیدی ای پسر نقش مانی بایدت، رو معتکف شو در بهار
(دیوان سنایی، چاپ ۱۳۲۰ مدرس ص ۱۹۴)
خاقانی تندتر رفته و به ضلالت مانی اشاره کرده است:

شاپور ذوالاكتاف است اكناف هدایت را مانی ضلالت را بردار كشد عدلش
(دیوان خاقانی، چاپ دکتر سجادی ص ۵۰۲)

ص ۷۷ بیت ۷۸ برفت دولت سامانیان و بلعمیان

شادروان علامه محمد قزوینی حدس زده است که ممکن است این بیت از قصیده معروف منسوب به رودکی و تمام آن قصیده از کسای باشد. عین نوشته او این است:

«اگر این قصیده به استقبال قصیده معروف رودکی نباشد، محتمل است که به احتمال بسیار قوی جزو همان قصیده «مرا بسود و فروریخت... الخ» باشد. یعنی بعبارت اخری محتمل است که این قصیده معروفه از کسای باشد نه از رودکی و غلطاً به رودکی نسبت «داده» شده است، مانند اغلب اشعار منسوبه به این شاعر. تمام اشعار کسای را در فرهنگ اسدی گشتم از قصیده مذکوره فقط همان یک بیت را دارد لاغیر». یادداشتهای قزوینی، ج ۵ ص ۳۷.

چون نوشته آن بزرگمرد ممکن است وقتی برای کسانی در انتساب آن قصیده به رودکی و این بیت به کسای تردید و شبهه‌ای ایجاد کند، باید بگوییم که اولاً آن قصیده بی هیچ تردید از رودکی است. زیرا علاوه بر گواهی سبک و زبان، ضمن آن از خود سخن می‌گوید: «تو رودکی را ای ماهرو همی بینی...» و نیز اشاره‌ای به امیر ماکان دارد:

بداد میر خراسانش چل هزار درم درو فزونی یک پنج میر ماکان بود
و این، ماکان بن کاکای دیلمی است که در ۳۲۹ (سال وفات رودکی) و ۱۲ سال پیش از تولد کسای کشته شده است.

ثانیاً در این هم تردید نیست که بیت کسای هم از قصیده‌ای بوده که به استقبال قصیده رودکی و در تأسف بر زوال دولت سامانیان و بلعمیان سروده شده بوده است. بلعمی بزرگ (ابوالفضل) ممدوح رودکی در ۳۲۹ و بلعمی دوم (ابوعلی) بانی ترجمه تاریخ طبری در ۳۶۳ در گذشته‌اند و انقراض سامانیان در ۳۸۹ بوده است. بنابراین، بیت کسای از قصیده‌ای بوده، یادگار سالهای بعد، که شاعر در آن، همان حسرت و اندوه را بیان کرده بوده که در قصیده پنجاه سالگی او در دست

داریم.

ص ۸۲ بیتهای ۱۱۳-۱۱۶

در جنگ عظیم نفیسی که در قرن یازدهم کتابت شده و ۱۵۰۰۰ بیت از شعرهای ۵۵۷ شاعر از سده ۴ تا ۱۱ را دربردارد و اینک به شماره ۲۴۴۶ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران مضبوط است ۲۴ بیت از کسایبی آمده است. این جنگ را استاد دانش پژوه در فهرست خود شناسانده و فهرست شاعران آن را که مرحوم باستانی راد مالک پیشین نسخه تنظیم کرده بوده چاپ کرده است. (ج ۹ فهرست، ص ۱۱۳۲-۱۱۵۰).

دوست فقیدم شادروان دکتر حسین لسان استاد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران اشعار کسایبی را از آن نسخه برای من رونویس کرد. ۲۳ بیت از این ۲۴ بیتی که در این جنگ به نام کسایبی آمده همانهاست که در منابع دیگر هم هست. جز اینکه قطعه‌ای که سه بیت از آن با حذف مصراع دوم بیت اول و مصراع اول بیت دوم در لباب الالباب و عرفات العاشقین و مجمع الفصحا به صورت دو بیت مغشوش آمده به صورت صحیح هست. و معلوم می‌شود کاتب دستنویس لباب الالباب بعد از کتابت مصراع اول مطلع، مصراع دوم آن و مصراع اول بیت دوم را از قلم انداخته، و مصراع دوم بیت دوم را نوشته و با این بی‌دقتی لطف سخن شاعر را از میان برده است. مؤلف عرفات هم از دستنویس چنان کاتبی بهره جسته و این نقص به مجمع الفصحا و کتب دیگر هم رسیده است. بیتهای اول و دوم و چهارم در دارابنامه بیغمی (چاپ دکتر صفا، ج ۱، ص ۱۲۳) بدون ذکر نام شاعر آمده است.

ص ۹۰ بیت ۱۶۵ قل تعالوا ندع...

اشاره است به آیه ۱۱ از سوره سوم: «قتل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نساائنا و نساائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين» مربوط است به روز مباحله مطابق ۲۴ ذیحجه سال ۱۰ هجری که حضرت پیامبر (ع) نصارای نجران را به مباحله فراخواند و خود با علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) حاضر شد. شیعیان و شافعیان به خلاف حنفیان به استناد این آیه حسن و حسین را فرزندان پیامبر و علی را نزدیکترین کسان او می‌شناسند. رک: تفسیر ابوالفتوح، چاپ ۱۳۳۴ الهی قمشه‌ای، ج ۲، ص ۳۷۸-۳۸۲، و تفسیر گازر، چاپ محدث، ج ۲، ص ۶۰-۶۴.

اما در تفسیرهای اهل سنت از جمله ترجمه تفسیر طبری ج ۱ ص ۲۲۴-۲۲۸ و کشف الاسرار میبیدی ج ۲ ص ۱۵۱-۱۵۲ نکته مورد استناد ناگفته مانده است.

ص ۹۰ بیت ۱۶۶: لافتی الآ علی...

اشاره است به خبر معروف شیعه «لافتی الآ علی لا سیف الآ ذوالفقار». این خبر در تفسیر ابوالفتوح در تفسیر آیه ۲۵ سوره الحدید (چاپ ۱۳۳۵ الهی قمشاهای ج ۹ ص ۳۵۲) آمده است. اینکه این را روح الامین (= جبرئیل) گفته، اشاره به این روایت است که این عبارت در روز جنگ احد ضمن شعری شنیده شد که جبرئیل آن را می خوانده است.

ص ۹۰ بیت ۱۷۲: گر نجات خویش خواهی در سفینه نوح شو

اشاره به حدیثی است که با اندک تغییری در عبارات در مآخذ مختلف آمده است:

۱. «هم سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها هوی».
۲. «مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها زخ فی النار» (سنینه البحار، ج ۱ ص ۶۳۰).

ظاهراً فردوسی هم در دیباجه شاهنامه به این حدیث نظر داشته است:

حکیم این جهان را چو دریا نهاد	برانگیخته موج از او تندباد
دو هفتاد کشتی بر او ساخته	همه بادبانها برافراخته
یکی پهن کشتی به سان عروس	بیاراسته همچو چشم خروس
محمد بدو اندرون با علی	همان اهل بیت نبی و وصی...
اگر چشم داری به دیگر سرای	به نزد نبی و وصی گیر جای

(شاهنامه چاپ دکتر جلال خالقی مطلق، ص ۱۰)

دو هفتاد، به معنی هفتاد و دو به جای «چو هفتاد» در اکثر نسخ (تصحیح از استاد دکتر عباس زریاب) این کاربرد در محاورات مردم بعضی نواحی خراسان هنوز معمول است.

ص ۹۱ بیت ۱۷۹: تگسین

همانطور که در زیرنویس صفحه از مجمل التواریخ نقل کردیم، تکسین (یا تگسین) لقب و

عنوان پادشاه چگل بوده است:

به روضه‌های جنان پروریده چون رضوان ز خانه‌های چگل برگزیده چون تکسین
دیوان معزی، ص ۵۶۷

این تعبیر در زبان فارسی و در سخن شاعران نواحی مرکزی ایران رواج زیادی نیافته، و بیشتر در شعر گویندگان فراسوی جیحون و سیحون، یا مدایحی که در مدح امیران ترک آن سامان (تا اواخر قرن ششم) سروده شده، به دنبال آن باید گشت.

شمس خاله، ساکن سمرقند از مداحان آل افراسیاب، در مدح تکسین الغ سپهسالار حسام الدین گوید:

تکسین صاحبِ ظفر عمدهٔ حق حسام دین آنکه به خاک درگهش هست زمانه را قسم

غایب از بارگاه شاه نجوم راه تکسین الغ سپهسالار

(به نقل از یک جنگ خطی در تعلیقات نفیسی بر تاریخ بیهقی ج ۳ ص ۱۳۶۱)

دو تن از ممدوحان شمس طبسی هم عنوان تکسین داشته‌اند: ناصرالدین ابوبکر تکسین بیگ و شمس‌الدین الغ تکسین.

این کلمه بعدها در معنی عام پادشاهان محلی ترک (کوچک‌تر از خان و خاقان که مفهوم سلطان و امپراطور را داشته)، نظیر: تگین، ینال، ییغو، ایلگ، طغان، در مفهومی مرادف میرزا (مخفف امیرزاده) در اصطلاح دورهٔ تیموریان و صفویه و قاجاریه، و پرنس در زبانهای اروپایی به کار می‌رفته است:

در بیهقی زیر به معنی مطلق امیران ترک آمده است:

ای بسا باد و بوش تکسینان تروت و مرت از دعای مسکینان

حدیقهٔ سنایی، ص ۵۵۷

اندر عمل تسکین عیاربک غازی بندند میان پیشش، صد ییغو و صد تکسین

سوزنی (چاپ دوم دیوان، ص ۲۵۴)

چشم و دل را من ملامت چون کنم از عشق خویش

بند بر جان من آن پروردهٔ تکسین نهاد

دیوان معزی ص ۱۷۵

نهاده بر کف در بزم و پیش رویت استاده می پروردهٔ مهر و بتی پروردهٔ تکسین

همانجا: ۵۷۰

گفتم که ز فردوسی و پروردهٔ حوران نی نی که ز یغمایی و پروردهٔ تکسین

همانجا: ۵۱۰

ور بچهٔ تکسین نسزیدی به غلامیت اکسیر امارت نشدی گوهر تکسین

دیوان مختاری: ص ۴۴۱

زگوناگون تماثل و طرایف راست پنداری عبادتگاه قیصر گشت یا رامشگه تکسین

دیوان لامعی: ص ۷۳

ص، ۹۷ بیت ۲۲۷ شبگیر (؟)

مرحوم دهخدا شبگیر را به «شو و گیر» تصحیح کرده (حاشیهٔ لغت فرس چاپ دبیرسیاقی) و

احتمالاً همین صحیح است.

ص ۹۸ بیت‌های ۲۲۸-۲۲۹

این رباعی به قرینهٔ سبک و اندیشه ظاهراً از کسایی نیست.

ص ۱۰۳، بیت ۲۶۳، نفاغ، نفاغ

این کلمه، در صحاح الفرس نخجوانی و فرهنگ سروری، نفاغ با «ت»، اما در لغت فرس و

فرهنگهای جهانگیری و رشیدی نفاغ با «ن»، و در برهان به هر دو صورت ضبط شده است.

در لغت‌نامه، در ذیل نفاغ یادداشتی از خط دهخدا نقل شده که نفاغ را ترجیح داده است. من

هم نفاغ را ترجیح می‌دهم، و یک قرینهٔ ضعیف بر این ترجیح اینکه این کلمه (به ضم اول) در

آذربایجان به معنی «زندگی و خانمان» یا «کاسهٔ سر» به کار می‌رود و چون در هیچ لهجهٔ ترکی

نیامده مسلم است که ریشهٔ ایرانی دارد و به صورت نفرین، فراوان به کار می‌رود که می‌گویند:

«خداوند تباغ فلانی را پریشان کند و متلاشی کند». و اینکه در فرهنگ ناظم الاطبا معنی «نفرین و لعنت و بددعایی» برای آن ذکر شده، ظاهراً از همانجا گرفته شده است.

ص ۱۰۷، بیت ۲۹۲، نان سیاه و خوردی بی چربو

شمس قیس رازی (در المعجم، چاپ ۱۳۱۴ مدرس، ص ۲۲۸) این بیت کسایبی را از نمونه‌های «عدول از جاده صواب در شعر» آورده و می‌گوید: «اظهار واو دو تو از زیادات شعر است. چه در صحیح لغت دری آن واوات ملفوظ نیست و کسایبی آن را روئ ساخته است چنانکه می‌گوید: «نان سیاه و خوردی بی چربو... و معزی نیز گفته است... تا دیگر شعرا تقیل ایشان کرده‌اند...»

من تصور می‌کنم ایراد شمس قیس بر کسایبی وارد نیست، زیرا در فارسی دری قرن چهارم خراسان به دلایل و قراینی که جای ذکر آنها نیست بیشتر «واو»ها و احتمالاً واو «چربو» مجهول بوده، و قافیه آوردن آن با «دو» جایز بوده است. اما در اینکه شمس قیس شاعران عصر خود را از تقلید این شیوه برحذر داشته حق با اوست.

مشخصات منابع

- ابن اثیر، عزالدین: الكامل فی التاريخ، جلد پنجم، بیروت، ۱۹۶۵.
- ابوالمعالی نصرالله منشی: کلیله و دمنه، چاپ مجتبی مینوی، ۱۳۴۳.
- اته، هرمان: (غزلیات کسای) در جلد ۴ اخبار جلسات آکادمی بایر، کلاس فلسفه و زبانشناسی چاپ ژوئیه ۱۸۷۴، ص ۱۳۳-۱۴۸.
- اته، هرمان: تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه دکتر رضازاده شفق، چاپ دوم، ۱۳۳۹، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- احمد بن ابی یعقوب: البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، چاپ دوم، ۱۳۴۷، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اسدی طوسی: لغت فرس، چاپ عباس اقبال، ۱۳۱۹، تهران، و چاپ دکتر محمد دبیر سیاقی، ۱۳۳۶. و چاپ دکتر مجتبی و دکتر صادقی ۱۳۶۵.
- اقبال آشتیانی، عباس: یک قطعه شعر از اشعار کسای مروزی، مجله ایران شهر سال دوم ۱۳۰۳، و مجموعه مقالات اقبال آشتیانی چاپ دکتر محمد دبیر سیاقی، کتابفروشی خیام ۱۳۵۰، ص ۱۷۷-۱۸۰.
- باخرزی، ابوالحسن علی بن حسن: دمیة القصر و عصرة اهل العصر، چاپ محمد التونجی، مؤسسه دارالحیاء، ۳ جلد، جلد اول ۱۹۷۱، جلد دوم ۱۹۷۲، جلد سوم ۱۹۷۴.
- براون، ادوارد: تاریخ ادبی ایران، ترجمه علی پاشا صالح، جلد دوم، چاپ ۱۳۵۸، امیرکبیر.
- برمکی، عبدالله [کاتب]: مجموعه اشعار، مورخ ۹۴۵، مضبوط در کتابخانه توپقاوسرای

استانبول به شماره ۱۹۷۶.

بلاذری، احمد بن یحیی: فتوح البلدان، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش، بنیاد فرهنگ ایران،

۱۳۴۶.

تقی الدین اوحدی بلیانی اصفهانی: عرفات العاشقین، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک (عکس برگهای ۴۵۴ و ۴۵۵).

تقی زاده، سیدحسن: مقدمه دیوان ناصر خسرو، چاپ نصرالله تقوی، بهمن ۱۳۰۵ (تاریخ مقدمه).

تقی کاشی: جنگ تتمه تذکره خلاصه الاشعار، نسخه خطی کتابخانه بانکی پور پنته (شماره ۶۸۴).

جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر: ترجمه تاریخ یمنی، چاپ دکتر جعفر شعار، ۱۳۴۰، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

جنگ اشعار: مورخ ۸۱۳ و ۸۱۴ مضبوط در موزه بریتانیا به شماره ۲۶۱/۲۷ که اته به وجود چند قصیده کسایبی در آن اشاره کرده و بعد از مراجعه ملاحظه شد که در برگهای ۱۴۳ ب و ۳۰۳ ب آن قصایدی به نام کسایبی ثبت شده ولی از او نیست.

حدود العالم: چاپ دکتر منوچهر ستوده، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.

خواندمیر، غیاث الدین: دستور الوزرا، چاپ سعید نفیسی، کتابفروشی اقبال، ۱۳۱۷.

خیام پور، دکتر عبدالرسول: فرهنگ سخنوران، چاپ آبان ماه ۱۳۴۰ تبریز، ص ۴۸۴. دهخدا، علی اکبر: لغت نامه.

دایرة المعارف فارسی: جلد دوم، مقاله شیعه، ص ۱۰۳۵.

رادویانی، محمد بن عمر: ترجمان البلاغه با فاکسیمیل نسخه منحصر به فرد مورخه ۵۰۷، به اهتمام و حواشی احمد آتش استانبول، ۱۹۴۹.

رازی، شمس قیس: المعجم فی معاییر اشعار العجم، چاپ مدرس رضوی ۱۳۱۴.

ریاحی، محمد امین: قصیده‌ای از کسایبی مروزی، مجله یغما، سال بیست و دوم، شماره هشتم، آبان ماه ۱۳۴۸، ص ۴۴۳-۴۴۹.

ریاحی، محمد امین: پیشرو ناصر خسرو، متن سخنرانی در کنگره جهانی ناصر خسرو در مشهد در ۲۶ شهریور ۱۳۵۳، مجله یغما سال بیست و هفتم شماره دهم، دی ماه ۱۳۵۳، ص ۵۷۱-۵۶۱.

و نیز: یادنامه ناصر خسرو، از انتشارات دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی،

مشهد ۲۵۳۵ (۱۳۵۵) ص ۲۳۴-۲۴۵.

سادات ناصری، دکتر حسن: حواشی آتشکده آذر، چاپ امیرکبیر، ۱۳۴۰، ج ۳

ص ۶۶۰-۶۶۱.

- ریپکا، ژان، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه دکتر عیسی شهابی، ۱۳۵۴، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا: صور خیال در شعر فارسی، از انتشارات نیل، ۱۳۵۰.
- ظهیری سمرقندی، محمد بن علی: سندبادنامه، چاپ احمد آتش، استانبول، ۱۹۴۸.
- عبدالجلیل قزوینی رازی: النقص، معروف به بعضی مثالب النواصب فی نقص «بعض فضائل الروافض». چاپ اول جلال ارموی (محدث) ۱۳۳۱.
- عوفی، سدیدالدین محمد: لباب الالباب، با تصحیحات جدید و حواشی سعید نفیسی چاپ ۱۳۳۵، کتابفروشی ابن سینا، تهران.
- فخرالدین مبارکشاه قواس غزنوی: فرهنگ قواس، به اهتمام نذیراحمد، ۱۳۵۳، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- فروزانفر، بدیع الزمان: کسای مروزی، مجله آرمان، سال اول شماره یک ۱۳۰۹، ص ۲۷-۳۴، و منقول در تعلیقات چهارمقاله چاپ معین ص ۹۰-۹۶.
- فروزانفر، بدیع الزمان: سخن و سخنوران چاپ اول ۱۳۰۸-۱۳۱۲، چاپ دوم ۱۳۵۰، انتشارات خوارزمی، ص ۳۸-۴۲.
- فقیهی، علی اصغر: شاهنشاهی عضدالدوله، چاپخانه حکمت قم، مطبوعاتی اسماعیلیان تهران، ۱۳۴۷.
- قراطای، فهیمی ادهم: فهرست نسخ خطی کتابخانه موزه توپقاپوسرای، استانبول ۱۹۶۱.
- قویم، علی: کسای مروزی، مجله ارمنان، سال ۲۴، شهریور ۱۳۲۸ ص ۲۴۱-۲۵۱.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی: زین الاخبار، چاپ عبدالحی حبیبی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.
- لازار، ژیلبر: اشعار پراکنده قدیمترین شعرای فارسی زبان، جلد دوم، انستیتو ایران و فرانسه، ۱۳۴۲، تهران.
- مجمل التواریخ و القصص: تصحیح ملک الشعرا بهار، چاپ خاور، ۱۳۱۸.
- مسکوب، شاهرخ: سوگ سیاوش، چاپ سوم، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۲.
- مولوی، جلال الدین محمد: کلیات شمس، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، جزء دوم ۱۳۳۷.
- ناصرالدین منشی کرمانی: نسائم الاسحار من لطائف الاخبار، چاپ جلال محدث ارموی، از انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸.
- ناصر خسرو قبادیانی: دیوان، چاپ تقوی ۱۳۰۴-۱۳۰۷ تهران، با مقدمه سیدحسن تقی زاده.
- نخجوانی، محمد بن هندوشاه: صحاح القرس، به اهتمام دکتر عبدالعلی طاعتی. بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۱، تهران.

نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر: تاریخ بخارا، چاپ مدرس رضوی، کتابفروشی سنایی، ۱۳۱۷ تهران.

نظامی عروضی سمرقندی: چهارمقاله، به کوشش دکتر محمد معین، چاپ سوم، کتابفروشی زوار، ۱۳۳۳، تهران.

نفیسی، سعید: احوال و اشعار رودکی، کتابفروشی ادب ۱۳۱۹، تهران جلد سوم، ص ۱۱۹۷-۱۲۱۷.

نفیسی، سعید: تعلیقات لباب الالباب، ص ۶۶۰-۶۶۸. (در چاپ ۱۳۳۵ کتابفروشی ابن سینا).

<p> در کاف کلمه اول با یاء اول کج که در کلمه است در این سخن چه بیست و نهم رجا قصایدی کرد کلمه کبریا بشان ایضاً در خانه شب معون اشهره هم آرد پی سبب از سیم و زنده برین است کلمه اول خبر که کلمه نشین ز زبان گویند پیش چه کن از سبب که از او کار چه بیست و نهم رجا قصایدی در خانه شب معون اشهره هم آرد پی سبب از سیم و زنده برین است کلمه اول خبر که کلمه نشین ز زبان گویند پیش چه کن از سبب که از او کار چه بیست و نهم رجا قصایدی </p>	<p> در کاف کلمه اول با یاء اول کج که در کلمه است در این سخن چه بیست و نهم رجا قصایدی کرد کلمه کبریا بشان ایضاً در خانه شب معون اشهره هم آرد پی سبب از سیم و زنده برین است کلمه اول خبر که کلمه نشین ز زبان گویند پیش چه کن از سبب که از او کار چه بیست و نهم رجا قصایدی در خانه شب معون اشهره هم آرد پی سبب از سیم و زنده برین است کلمه اول خبر که کلمه نشین ز زبان گویند پیش چه کن از سبب که از او کار چه بیست و نهم رجا قصایدی </p>
<p>در کاف کلمه اول با یاء اول</p>	
<p>در کاف کلمه اول با یاء اول</p>	<p>در کاف کلمه اول با یاء اول</p>

با صبا هم نشد ز روی گشت حوا
تو هم سیم سینه با سینه با قریل
تو یک بود زود چون آینه زود
چو سینه با سینه با قریل

آورد زاده کل با در صبا صبا
صنعا شدت کرده بودی مولا
که با که در صبا بی چون شمر شده

کما چون زرد نقطه زرد زرد
رنگ شده با موم بر زرد
ایر آه از با بان چون طبعان

آه است بوستان از زمین برون
گرسا و شجده جزای تو سوز
نخل و نخل ز خون چون قیاس
بر ناز با ناز با بان طبعان

آه می که از گردن می لارند
بر شام هر دو میل با صد هم از غفل
باغ از حریر و خلد بکل زده مظلم
کل باز کرده و دیده با بان بر رویه
هر دو سینه سینه با سینه با قریل
وان از خوان با غلج صد هم از خوش
شام هر دو سینه با سینه با قریل
عالم بهشت گشته هفت روز گشته
دام که بر کارای سیرا با بان
هم سکر می سیدی تو هم مکرده سوزی
بهر آدم از دنیا لود را و خوان با بان
میراث مصطفی را از زنده ز قریل
آن بر سر سینه بر نه در خواص اینند
از شهر خوش را خده و زنگی ز شامه
نی نهم ستر کافر ملعون شان ابر
ان که در سینه مطاردی طرح گشته بند
پاکیزه آلی سین که در او را آویز
بچاره شر با نو مصطل که با بان
مژگان چینی می هر که کند کوه لیلی
دسته که با شامه کسان بهر آن
به دستل ای کسان بهر آن
تا زنده حقیق کنی دلای تو قریل

که سوزی که تا زده که سوزی با حوا
در اج باز بر کل چون زده پیش حوا
مانده سیر کله بر نیکه گاه دارا
چون غوی زود دیده بر عراض تو
چون موم به ساقی پنهان در سکار
نی زاده هر عشق بر ناخسته بنیسا
وز جای بر گشته کرد در ساقا
کاشانه زشت گشته کرده نشاطا
چون نقش بنو هاری از آرد غلیظ تو
بال تا در موی تو آید یک حکم ترا
تا و خورشید تا که گشته تنها
مفتول که بلط را تا زده گتم تو لا
از آت ما جسد گشته سیر غفا
مولی ذلیل اندر بر خفت ملک مول
نکر زده بر و بر چون حاجیان اعلا
بر عزت محمد چون ترک عزت عینا
وان کهنای پیش از زده گشته بند
بملا گشته که او بود در زان شکیبا
چون کرد مانی زدی که بر و ستر
وین در زانای پنهان بهر آنکه زده
گرم برین بیای بی خاک زده

آه کلک فغ هم رنگ جمع و روح
قری با هم بر ساری بستن بر
کل را با ناس خندیدین تکلف
کلشن جوروی لیلی با نخل گشته سوزی
سوزی لیلی و کلشن در نخل گشته سوزی
با قوت و ارالاله بر یک لاله زاله
وان در کس مصدور چون ناله زانو
ای سبز خسته از دست بر خسته
که گشت خسته وانی و در نقش حسانی
کین تک سوزی عالم درین نوا نوا
است از نخل با نوا نوا نوا نوا
آن نازین محمد پیغمبر مویند
تنها و دل گشته بر خورین گشته
محمد پیغمبر گشته ایام نبره گشته
شیخ عبا گشته بودی ستم دیده
صنعی و هر دو خندق محبت گشته بند
آن خجانه که در کوباری کلک
آن زنده زانو ان در میان دروا
آن بهر دو عاقل فرشته در اعلا
خجانی بی بر ایست زین زده
مومن درم بند برد تا شیخ درین بند

هم چون سینه با سینه با قریل
تا زده با روم بر زده گشته سوزی
چون پیش گشته بودت خزان با بان
چون طلفت لیلی که در سکار
شامه سکا لایق چون زنده زده
کرده هر دو حال خواص در درو با
زاده و در دور چون با بان
ار گشته نشسته چون صورت عینا
و در جوی اولیا بی همراه با بان
بر جانهای سازم غم که در کلک و تنها
بمع خدای که بوم مثل کم نقاشا
آن سید لیلی شمع و غلج و دنیا
از نخل و با و گشته و زایل عینا
بخواه چه گشته بی روح و بی جان
بی آت کرده دیده تا زده گشته بند
خجل زدی با حق یک یک چون کلک
که پای تابناک در غم گشته تنها
آل زادم و ان نظار گشته بند
ایلیسی در معال که در سکار بند
کسر سینه با سینه با قریل
نور سازه که در ستم و سینه
به ستمه آفرین کنی بر ایل بر سینه

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 مرکز اسناد و کتابخانه ملی
 سازمان اسناد و کتابخانه ملی
 جمهوری اسلامی ایران

آغاز شرح حال کسایی از عرفات العاشقین (برگ ۴۵۴ الف)

شده زنده و جبارت جبارت و بجای او طرز ضایع و در غفلت طبع از آن رفت معانیش از یک
 نوع میاید که همه در این طبع دل پریشانی پیشه با یکدیگر بود بیاید و طاعت او اول طور با یکدیگر شده است و سلطان و حق بود
 در این طبع اول سلطان بود و بعد که در هر دو طبعش بود و در اولش کجای بود و طاعت و حکم او همین طبع بود نیز زمان بعد بود
 که در این کجای بود و طاعتش بود و بعد که در هر دو طبعش بود و در اولش کجای بود و طاعت و حکم او همین طبع بود نیز زمان بعد بود
 که در این کجای بود و طاعتش بود و بعد که در هر دو طبعش بود و در اولش کجای بود و طاعت و حکم او همین طبع بود نیز زمان بعد بود

دنباله شرح حال کسایی (برگ ۴۵۴ ب)

بجای پند ز صده از جمله	س	در مشک و دنیا کی کسی بگذریم	بستود و خاک که بعد از کج
آن خربت بر چنگ که بدست	بز شرف او از جهان میدگره	این ز حدی بی مثل و برابر	ببجز با مراد حسد و خرد
علم هر عالم منقطع و بدیگر	چون بر سبک روی دهی کج	دو گو که در کج کج	ی ما در ای بود خاک کج بی طبع
و کسب و اهل هم مکنش	ز آن سلطان لفظ نومی با باشد	در ص ۱۱ گفت	س
گفت که کجی گوهر است	که طایفه کجی که در است	جوانت ز عهد مدهی که در	تو بی جان نماند چون کجی در
جان تو ز نام که ام جانده	که دیگر مصروف که در	ندیده میوه جان زین	جان نه توان ای کجی در
کجی چشم کجی که در	آین مهال که در	سنان قشقی که در	دپای سینه بدین کجی
جان تو زنده در زنده	خاک که کس که در	جا که در بدین کجی	کجی شایسته زین کجی
آن کجی که در	کجی قشقی که در	در صحنه که در	کجی در صحنه که در
ای و ام که در	زاد که در	آقام که در	هم در صحنه که در
تا که در	معنی که در	کلام که در	بکجی که در
بجای ماند پست کجی	ز آن که در	بجو که در	عین کجی که در
مگر که در	ند که در	عین کجی که در	ند که در
کجی که در	مهم که در	کجی که در	کجی که در
زبده که در	رفت که در	کجی که در	کجی که در
سود که در	جوان که در	کجی که در	کجی که در
آن کجی که در	کجی که در	کجی که در	کجی که در
بر کجی که در	کجی که در	کجی که در	کجی که در

دنباله شرح حال و اشعار کسایی از عرفات العاشقین (برگ ۴۵۴ ب)

دشمن نظر رسیم بچشم
بگشایدیم درون کزنده

بچشمین یک سیرت
بچشمین مسندت
بچشمین بچشمین

بچشمین بچشمین
بچشمین بچشمین
بچشمین بچشمین

بچشمین

بچشمین بچشمین
بچشمین بچشمین
بچشمین بچشمین

بچشمین بچشمین
بچشمین بچشمین
بچشمین بچشمین

بچشمین بچشمین
بچشمین بچشمین
بچشمین بچشمین

بچشمین بچشمین
بچشمین بچشمین
بچشمین بچشمین

بچشمین بچشمین
بچشمین بچشمین
بچشمین بچشمین

بچشمین بچشمین
بچشمین بچشمین
بچشمین بچشمین

بچشمین بچشمین
بچشمین بچشمین
بچشمین بچشمین

بچشمین بچشمین
بچشمین بچشمین
بچشمین بچشمین

بچشمین بچشمین
بچشمین بچشمین
بچشمین بچشمین

بچشمین بچشمین
بچشمین بچشمین
بچشمین بچشمین

بچشمین بچشمین
بچشمین بچشمین
بچشمین بچشمین

بچشمین بچشمین
بچشمین بچشمین
بچشمین بچشمین

بچشمین بچشمین
بچشمین بچشمین
بچشمین بچشمین

بقیه اشعار کسایی از عرفات العاشقین (از حواشی برگ ۴۵۴ ب)

فهرست واژه‌ها و ترکیب‌های فارسی

الف	آ
ارتنگ ۶۶	آبگینه ۹۳
ازار ۸۱	آبی ۸۸
استبرق، ستبرق ۶۶	آخال ۸۶
اصحاب الیمین ۸۶	آذین بستن ۹۲
افراز ۱۰۱	آرخ ۱۰۱
اَكْخَل ۸۵	آژدن ۸۸
الچخت ۹۹، ۴۲	آژنیدن ۸۸
امل ۸۶	آس شدن ۹۵، آس کردن ۱۰۶
امیرالفاستقین ۹۲	آغار ۱۱۳
اندمه ۱۱۵	آغال، بدآغال ۱۱۲
انگشته ۱۰۹، ۱۱۳	آفرین ۸۹
اَنگَلَه ۹۴	آفرین کردن ۹۲، ۷۲
انین ۹۰	آگنج ۸۸
اوژنیدن ۷۶	آمرغ ۱۱۵، ۸۶
ایدون ۱۰۱	آوری ۱۰۹
	آهخته ۹۲

بگماز ۱۰۲	ب
بلايه ۴۲	بابزن ۱۰۴
بنفشه زار ۷۸	بادبان ۹۴
بودن، بيودن ۸۶	بادخان، بادخن، بادخانه ۱۰۵
بودنی همه بود ۸۶	بادروزه ۱۰۲، ۱۰۰
بوگان ۸۹	بازکنندن ۷۷
بی بر ۶۶	باز نمودن ۶۸
بیجاده ۶۸	باد فراه ۱۰۷
بیجاده گشتن لؤلؤ ۷۱	باسلیق ۱۰۷، ۸۵
بی خارگشت خرما ۷۲	باشگونه ۱۰۴
بیخ زدن ۷۷	بال ۱۰۴
بیرم ۹۹	بدآغال ۱۱۳
بیش ۱۰۵	بدآموز (کودکان...) ۸۱
بیغار ۱۰۴	برآمدن (= طلوع) ۸۹
	برآوردن (= برافراشتن) ۱۰۵
پ	برپاشیدن ۷۰
پاره ۹۴	برتاختن ۶۸
پایدان ۱۱۴	برج ثورو جوزا ۶۲
پتیاره ۹۴	برچکانندن ۹۳
پردخت ۹۹	برخواندن ۸۶، ۳۹
پرسته ۹۳	بردن (شغل را) ۹۱
پرگست ۱۰۰	برسری ۱۰۰
پرو ۱۰۷	برغست ۱۰۰
پسین، اندر پسین ۸۷	برفشاندن ۸۴، ۷۰، ۴۱
پرهودن ۸۸	برهان بزرگ ۷۲
پلشت ۱۰۱	برهودن ۸۴
پنجره ۹۳	بریدن نسل ۹۲
پوستین پیرای ۱۰۸	بزیدن (= وزیدن) ۷۵
پهنانه ۹۵	بساک ۱۱۵، ۱۰۰
پیخستن ۱۰۰	بُسد ۶۵
پیلگوش ۹۳، ۸۰	بسدین ۶۰

جزع ۸۰	ت
جوشیدن (= جوشاندن) ۸۹	تاخته ۱۰۲
جوی مولیان ۶۹	تارک ۶۵
	تازه شدن معادا ۷۰
چ	تاوان کردن ۸۹
چخیدن ۱۰۸	تیرا ۶۹
چدن، برچدن ۹۳	تب باده ۱۰۷
چربو ۱۲۸، ۱۰۷	تبرزین ۱۰۸
چرخ ۶۶	تبنگو ۸۹
چزد ۷۶	تتق ۶۱
چشمزد ۱۰۳	تتماج ۱۰۸
چک، چک تیرا ۶۹	ترسا ۱۰۷، ۶۶
چکری ۱۰۸	ترفند ۷۶
چمن ۱۰۵	ترک غزو یغما ۶۵
چوک ۸۸	تسلیم ۹۱
	تسنیم ۱۰۴، ۹۱
ح	تش ۱۰۹
حجت گرفتن ۷۱	تقاع ۱۲۷، ۱۰۳
حدثان ۸۵	تف و تاب ۹۷
حله ۱۰۲، ۶۷	تگ ۱۱۶
حورا، حورا ۶۸	تگسین ۱۲۸، ۱۲۵، ۹۱، ۳۶
	تگین ۹۱
خ	تُنْبُل ۷۶
خاد ۱۱۲	تولاً ۹۱
خان‌انگبین ۹۱، ۳۹	تیغ ۸۰
خراس ۱۰۶	تیغ زدن (= بردمیدن) ۹۲
خروار، به خروار ۱۰۲	
خستوانه ۱۱۳	ج
خشم‌ور ۱۰۱	جائلیق ۸۴
خشینه ۱۰۶	جافی ۸۳
خطر ۸۷	جیغو، جیغویه ۱۱۸

ر	۶۶	خَلنج
راهب ۸۱	۷۴	خَلنجی نژاد
ردا ۸۱	۷۵	خم گرفتن
رطل ۱۰۱	۱۰۶	خنبه
رقم ۷۶	۱۱۴، ۷۰، ۴۱	خوابنیده
رنگ ۸۰	۱۰۸	خوانچه
روزبزرگ ۸۹	۱۰۷	خوردی
رهبان ۷۶	۶۶	خورنق، خورنه
ریش ۹۱، ۸۳	۱۰۲، ۷۸	خوید
ریمن ۸۷	۷۵	خیری
	۸۳	خیش
ز	۸۹	خیم
زریر ۸۳		
زواله ۱۰۳		د
زونج ۸۸	۱۰۹	داربوی
زهره ۸۹	۸۳	داو
زه شدن ۷۰	۱۰۹	دبوس
زیرکسار ۹۵	۶۶	دزاج
زیره‌با ۸۹	۱۱۶	درفش
زیغال ۸۶	۸۵	درم خریده
زیف ۱۱۳	۸۰	درود
	۱۰۴، ۸۳	درونه
ژ	۱۰۸	دره
ژرف نگه کردن ۷۹	۱۱۶	دزدگه
ژکیدن ۹۶	۱۱۵	دژاگاه
	۹۳	دسته
س	۱۱۳	دشنگ
سارو ۶۷	۱۱۵	دنگ
ساری ۶۷	۱۰۵	دنیدن
سازوار ۹۶	۸۶	دوال
سامان ۷۷	۶۷	دیبا

شغا ۱۱۳	سامه ۱۰۵
شغل‌بردن ۹۵	سبزه ۶۹
شقایق ۷۸	سپرز ۸۹
شکافه ۱۰۳	ستاک ۶۸، ۹۹
شکسته ۱۰۵	سخره ۱۰۹
شکلیدن، بشکلیدن ۴۲، ۸۰	سرابستان ۱۰۹
شکوخیده ۱۱۴	سرف ۸۴
شگرف ۸۳	سرف‌سرف ۸۴
شمارنامهٔ اعمال ۸۵	سرکش ۸۰
شمامهٔ کافور ۷۷، ۸۴	سروزدن ۸۰
شمن ۱۰۵	سرودسرای ۸۵
شنبلید ۷۸	سرودگفتن ۸۵
شندف ۴۲	سرودگوی شدن ۸۵
شنگ ۱۱۳	سزیدن ۸۰، ۱۰۰
شنگرف ۸۳	سفرجل ۱۰۸
شوشتر ۱۰۲	سفینهٔ نوح ۹۰
شوشتری ۱۱۴	سگالیدن (سفر را) ۷۳
شوغ ۱۰۵	سَلَب ۷۶
	سوخ ۱۱۴
ص، ض	سهم ۱۱۳
صندل ۶۵	سهیل ۷۸
صورت مهتا ۶۹	
صهبا ۶۵	ش
ضربه ۸۳	شاکار ۱۰۹
ضیمران ۶۸	شاه اِسْتِرْغَم ۶۸
	شاهراه ۷۳
ط	شبگیر ۸۷، ۹۷
طرف ۸۴	شبه ۷۶
طیلسان ۶۶	شخودن ۸۸
	شست ۷۶
	شَعْر ۷۷

فسار آهخته ۹۵	ع
فسانه اطفال ۸۶	عروه و عفرا ۶۶
فصل کردن (شمار را) ۸۵	عصیب ۸۸
فنو ۱۰۴	عگه ۸۹
	علامت مصقول ۷۷
	عمدا ۷۱، عمدا ۷۷
ق	
قاقم ۹۳	غ
قرطه ۷۷	غارچی ۱۱۳
قرقوب ۱۰۲	غالیه ۸۴
قرنفل ۶۵	غدره ۱۰۸
قفیز ۱۰۲	غدود (جمع به معنی مفرد) ۸۹، ۳۸
قیفال ۸۵	غرو ۱۰۷
ک	غریوان ۱۰۷، ۷۱
کاریز ۱۰۲	غژیدن ۸۰
کازه ۱۱۳	غلاف ۸۴
کاشانه ۶۸	غلغل ۶۶
کافور ۱۰۳، ۷۷	غنچار ۱۱۵، ۱۰۲
کانایی ۱۱۵	غنده ۱۰۶
کرانه، به کرانه ۹۵	غوش ۱۰۳
کرته ۷۷	غوغا ۷۰، ۴۱
کرسی ۹۱	
کرسی گران ۹۱، ۳۹	ف
کرف ۸۴	فانه ۹۶
کرو ۱۰۷، دندان کرو ۱۰۷	فتیدن ۷۳
کشی ۸۲، ۶۸	فراز کردن (در را) ۷۴
کلازه ۱۱۲	فروچکیدن ۷۴
کلنگ ۶۶	فروفشاندن ۸۴
کیه ۷۸، ۶۷	فروکشیدن (می را) ۹۶
کله مصقول ۷۸	فریه ۸۹
کمان گروهه ۱۰۳	فزع ۹۱

لوسانه ۹۶	کمرا ۱۱۲
	کناغ ۱۰۵، ۱۰۲
م	کندا ۱۱۲
مای ۱۰۶	کندگونه ۱۰۴
میدا کردن ۷۱	کودره ۹۴
مُحال ۱۲۱، ۸۵	کینه آختن ۱۰۵
مرثیت کردن ۸۱	
مشعبد ۶۵	گ
مشغله ۹۴	گازر ۷۹
مصقول ۷۸، ۷۷، ۷۴، ۷۱، ۴۱	گاه ۸۴
مُطرًا ۶۵	گبر ۷۱
مطرِد ۷۰	گرازیدن ۶۶، ۴۱
مطرف ۸۱	گردنا ۱۰۸
مظله ۶۷	گرده ۸۸
معقرب ۷۵	گرستن ۷۰
معلم ۷۳	گزر ۱۰۱
مفاجا ۷۱	گزین ۹۰
مقتل ۷۲	گو ۱۰۴
مکیاز ۴۲	گواز ۱۰۹
منجوق ۱۱۶	گوازه زدن ۹۹، ۸۷
منظره ۱۰۶، ۹۳	گوش سرای ۱۰۸
مورد ۱۰۳	گونه ۹۷
مُورَد ۷۵	گوی ۹۴
مورد زار ۱۰۳	گیخ ۱۰۹
مولی ۱۲۰، ۷۰	گیهان ۷۲
مُهر ۸۲	
مهتا ۶۹	ل
میراث خوار ۸۱	لاد ۱۰۹
می سوری ۸۰	لاژورد ۷۸
میخ ۹۲، ۸۰	لانه (= کاهل و بیکار) ۹۵
مینا ۶۸	لوس ۱۰۳

نیسان ۱۱۹،۶۵	ن
نیسته شدن ۹۵	نارو ۶۷،۴۱
نیل ۸۶	ناک ۱۰۳
نیلوفر ۸۱	نال ۸۶
نیم‌لنگ ۱۱۳	ناتورد ۷۵
نیوشیدن ۱۱۶	نبید ۱۱۴،۷۸
	نَدب ۸۳
و	نزرده ۴۲
ورد ۷۵	نرد ۷۵
وسخ ۸۱	نشاط (کاری یا جایی را کردن) ۶۸
وغیش ۱۱۳،۱۰۳	نشان ۹۳
ویحک ۷۱	نشکرده ۱۰۷
	نظاره ۷۱
ه	نعم (در معنی مفرد) ۱۰۷،۳۸
هج کردن ۱۱۲	نعیم ۸۷
هزار آوا ۱۰۲	نفاغ ۱۲۸
هزمان ۱۰۶	نقش چینیان ۶۹
هزیمت شدن ۹۴	نقص کردن ۹۱،۳۹
هشتن ۹۸	نقطه زدن ۸۰،۶۵
هملخت ۷۳	نک ۹۶
همیدون ۹۱،۳۹	نکوهیدن ۱۱۶
هنگ ۱۰۳	نگارستان چین ۹۱
	نمچ ۱۱۶
ی	نوآیین ۹۲
یازیدن ۱۰۵	نواصب (در معنی مفرد) ۹۲،۹۰،۳۹
یغو ۱۲۰،۱۱۷	نوبهار ۶۹
یگونه ۱۰۵	نورد ۷۵
یله کردن ۹۴	نوز ۱۰۵
یمان ۱۰۶	نوف ۱۱۶
	نهنبین ۹۹

فهرست عام نامهای کسان، جایها، کتابها، قومها

<p>ابن طیفور ۲۱</p> <p>ابوالحسن علی بن حسن باخرزی ۱۸، ۹</p> <p>و نیز رک: باخرزی</p> <p>ابوالحسن علی بن محمد کسایی مروزی ۴۴، ۱۸، ۱۴، ۱۱، ۹</p> <p>ابوحنیفه اسکافی مروزی ۲۱</p> <p>ابوشکور بلخی ۱۱۵، ۲۴</p> <p>ابوطاهر خسروانی ۱۱۲</p> <p>ابوالعباس تاش ۲۲</p> <p>ابومسلم ۴۴، ۲۸، ۲۰</p> <p>ابونصر مرغزی ۱۱</p> <p>اته آلمانی، هرمان ۴۷، ۴۵، ۱۲، ۵</p> <p>۱۲۹، ۵۸، ۵۷، ۵۵، ۴۹</p> <p>احمد دوم سامانی ۲۴</p> <p>احوال و اشعار رودکی ۹۸، ۴۹، ۱۳</p> <p>۱۱۶، ۱۱۴</p> <p>اخسیکت ۱۱۹</p>	<p>آ</p> <p>آتش، احمد ۴۴، ۱۸، ۱۴</p> <p>آتشکده آذر ۱۸، ۱۴، ۱۱، ۱۰</p> <p>آذربایجان ۱۲۸، ۱۹</p> <p>آذریبگدلی ۴۴، ۱۸، ۱۱</p> <p>آزر ۱۲۲</p> <p>آسیای صغیر ۱۲۳</p> <p>آغاجی ۱۱۳</p> <p>آفرین نامه ابوشکور ۱۱۴</p> <p>آل افراسیاب ۱۲۷</p> <p>آلبانی ۱۲۲</p> <p>آل بویه ۴۴، ۳۸</p> <p>آل زیاد و مروان ۷۱، ۴۱</p> <p>آل سامان ۳۷</p> <p>الف</p> <p>ابن اثیر ۱۲۹، ۲۸، ۲۷</p> <p>ابن خردادبه ۱۱۷</p>
---	---

- اداره‌چی، احمد ۱۵
 ارتنگ ۱۲۰
 اساس فقه اللغة ایرانی ۱۲
 استانبول ۱۱، ۱۴، ۳۹، ۴۹
 ارسلان ایلگ خانی ۲۲
 اسدی طوسی ۱۳۱
 اسرار التوحید ۸۹
 اسما ۶۵
 اسماعیلیان ۱۳، ۱۴، ۲۹، ۳۰، ۳۴، ۴۸،
 ۵۸
 اشکانیان ۱۹
 اعراب ۲۸
 اقبال آشتیانی، عباس ۵، ۱۱، ۱۲، ۷۷،
 ۱۲۹
 الهی قمشه‌ای، مهدی ۱۲۶
 التونجی، محمد ۱۸، ۱۳۱
 امین احمد رازی ۱۰
 انوری ۴۷
 اوزکث ۱۱۸
 اویغورها ۱۱۸، ۱۲۱
 اهوازی (ابونواس؟) ۵۲
 ایلگ ۳۷
 ایلگ خانان ۱۱۷، ایلگ خانیان ۳۶، ۴۱
- ب
 بابک خرم‌دین ۴۴
 باخرز ۱۸
 باخرزی، ابوالحسن علی ۹، ۲۸، ۳۴،
 ۱۲۹
 بادغیس ۱۹
 بارید ۲۱
- بالکان ۱۲۱
 بخارا ۱۹، ۲۰، ۲۳، ۲۸، ۳۴، ۳۷، ۴۰،
 ۶۹
 بدخشان ۶۸
 براون، ادوارد ۱۰، ۱۳، ۴۸، ۵۷، ۵۸،
 ۱۲۹
 برزویه طیب ۲۰
 برمکیان ۶۳
 برهان قاطع ۱۱۸
 بزرگمهر بختگان ۲۱
 بشار مرغزی ۲۱
 بغداد ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۸، ۴۴
 بلاذری ۲۷، ۱۳۰
 بلخ ۱۹، ۳۴، ۶۳، ۱۲۳
 البلدان یعقوبی ۲۷، ۱۲۹
 بلعمی، ابوعلی ۱۲۳
 بلعمی، ابوالفضل ۱۲۳
 بلعمیان ۳۳، ۴۶، ۵۶، ۷۷، ۱۲۲، ۱۲۳
 بلغارستان ۱۲۲
 بنیاد فرهنگ ایران ۱۹
 بنی امیه ۲۷، ۲۸، ۳۶، ۴۱
 بنی عباس ۲۷، ۲۹
 بودا ۱۲۱
 بوداییها ۳۴
 بوسلیک گرگانی ۱۱۳
 بوگومیل‌ها ۱۲۲
 بهار، ملک الشعرا ۵، ۶۵، ۱۱۷، ۱۳۱
 بهرام چوبین ۲۴
 بهرام‌گور ۲۵
 بهمنیار، احمد ۱۱۷
 بهیج عرب ۲۳

- بیرونی ۶۲
 بیستون ۱۹
- پ**
 پتنه ۴۰
 پوشنگ ۱۹
- ت**
 تاج المآثر ۷۷
 تاج المصادر بیهقی ۹۱
 تاریخ ادبیات ایران (رییکا) ۱۳۱، ۱۳
 تاریخ ادبیات در ایران (صفا) ۱۴
 تاریخ ادبی ایران (پراون) ۱۲، ۴۸، ۵۷، ۱۱۱، ۵۸
 تاریخ ادبیات فارسی (اته) ۱۲، ۴۵، ۴۸، ۵۶، ۵۸، ۱۲۹
 تاریخ ایران بعد از اسلام ۲۱
 تاریخ بخارا ۳۷، ۳۸، ۱۳۴
 تاریخ بیهق ۱۱۷
 تاریخ بیهقی ۱۱۸، ۵۲
 تاریخ تذکره‌های فارسی ۴۰، ۱۰
 تاریخ سیستان ۱۱۸
 تاریخ یمینی (ترجمه...) ۲۲، ۱۳۲
 تازیان ۲۵
 تنمة خلاصة الاشعار ۱۲، ۴۰، ۶۵، ۹۸، ۱۱۱
 تحفة الاحباب اوبهی ۱۱
 ترجمان البلاغه ۱۱، ۱۴، ۳۷، ۴۰، ۵۲، ۶۵، ۸۲، ۸۳، ۱۳۰
 ترجمه تاریخ طبری ۶۶
 ترجمه کتاب الفتوح ۷۷
- ترسا ۴۱، ۷۱
 ترکان ایلگ خانی ۲۳
 ترکان خلخی ۲۳، ۳۶
 ترکستان ۱۱۸
 ترک یغما ۳۴
 تغزغز ۱۱۷، ۱۲۱
 تفسیر ابوالفتوح ۱۲۵
 تفسیر طبری ۱۲۶
 تفسیر گازر ۱۲۴
 التفهیم بیرونی ۶۸
 تقی الدین اوحدی بلیانی ۱۰، ۱۳۰
 تقی الدین کاشی ۱۲، ۴۰، ۵۷، ۱۱۰، ۱۳۰
 تقی زاده، سید حسن ۱۳، ۲۹، ۴۸، ۵۵، ۵۷، ۱۳۰
 تقوی، نصرالله ۴۸، ۵۲، ۵۷، ۱۱۱
 تکسین، تگسین ۳۴، ۳۹، ۱۲۷، ۱۲۸
 تکسین الغ سپهسالار ۱۲۷
 تگین ۳۴، ۳۷، ۳۹
 تیسفون ۲۱
 تیموریان ۱۲۸
- ج**
 جامع الحکمتین ۵۱
 جلالی پندری ۱۰
 جنگ عبدالله برمکی ۱۱، ۸۹، ۹۷، ۱۳۱
 جنگ موزه بریتانیا ۴۹
 جوی مولیان ۴۰، ۶۹
 جهانگشای جوینی ۱۱۸
 جیحون ۱۲۷

- ج
- چغری بیگ سلجوقی ۱۱۹
چگل ۱۲۶، ۳۶
چهارمقاله نظامی عروضی ۹، ۱۳، ۱۴،
۱۷، ۴۴، ۴۶، ۵۷، ۵۸، ۱۳۲
چین ۸۸، ۱۲۰، ۱۲۲
چینیان ۶۳
- ح
- حافظ ۱۲۱
حیسی، عبدالحی ۱۹، ۲۱، ۱۱۸
حدود العالم ۲۰، ۲۷، ۳۴، ۳۹، ۱۱۷،
۱۳۰
حدیقه سنایی ۱۲۶
حسام‌الدین الغ سپهسالار ۱۲۷
حسن غزنوی ۱۲۱
حسن متکلم کاشی ۵۸
حکاک مرغزی ۲۱، ۱۱۳
حمدالله مستوفی ۲۰
حمزه کوچک ورامینی ۳۸، ۴۹، ۵۸،
۱۱۱
حیره ۶۵
- خ
- خاقانی ۱۲۳
خالقی مطلق، دکتر جلال ۱۲۵
ختن ۱۲۱
خچند ۱۱۹
خراسان ۱۸، ۲۱، ۲۶، ۳۰، ۳۱، ۳۲،
۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۱، ۴۸، ۵۳، ۵۹،
۱۱۷، ۱۱۸
- خرلیخ ۱۱۸
خسرو آسیابان ۲۳
خلاصه الاشعار ۸۸، ۱۱۰
خلافت عباسی ۲۵، ۲۸، ۴۴
خلخ ۴۱، ۱۱۷
خلق‌ای عباسی ۳۹، ۴۵، ۴۷، ۵۶
خلیفگان بغداد ۲۹، ۳۰، ۴۷، ۵۹، ۸۸
خوارزم ۱۸
خورنق ۶۶
خوزستان ۱۰۲
خیام ۷۲، ۸۷، ۱۱۲
خیام پور، دکتر عبدالرسول ۱۴، ۱۳۰
- د
- دارا ۶۷
دارابنامه بیغمی ۸۲، ۱۲۴
دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی ۱۴
دایرة المعارف فارسی ۳۵
دستور الوزرا ۲۲، ۱۳۰
دقیقی ۱۷، ۲۶، ۲۸، ۴۶، ۱۱۲
دمشق ۲۷، ۳۶
دمیه القصر باخرزی ۹، ۱۱، ۱۳، ۱۴،
۱۸، ۴۴، ۸۱، ۱۲۹
دهخدا، علی اکبر ۱۳، ۷۲، ۱۱۹، ۱۲۰،
۱۲۸، ۱۳۰
دیوان خاقانی ۱۲۳
دیوان سنایی ۴۲، ۸۰، ۱۰۰، ۱۲۳
دیوان عثمان مختاری ۱۲۲، ۱۲۸
دیوان سوزنی ۱۲۲
دیوان فرخی ۳۲، ۹۱، ۱۲۲
دیوان کسایبی ۹، ۳۰، ۴۶، ۴۸، ۵۸، ۶۱

- دیوان لامعی ۱۲۷
 دیوان لغات الترك کاشغری ۱۱۸
 دیوان مسعود سعد ۱۲۲
 دیوان معزی ۱۲۱
 دیوان ناصر خسرو ۱۳، ۲۹، ۳۷، ۴۸، ۴۹، ۵۲-۶۰، ۸۸، ۱۰۲، ۱۱۱، ۱۱۹
- زلیخا ۶۷
 زین الاخبار گردیزی ۱۹، ۲۲، ۲۳، ۱۱۹
 زینبی علوی ۱۱۷
- س
 سادات ناصری، حسن ۱۴، ۱۳۰
 ساسانیان ۱۹، ۱۲۱
 سامانیان ۹، ۱۹، ۲۴، ۲۵، ۳۰، ۳۲، ۳۵، ۴۰، ۴۱، ۴۵، ۴۶، ۵۷، ۷۷، ۱۲۴، ۱۲۵
 سبزوار ۳۵
 سپید جامگان ۲۸
 سخن و سخنوران ۱۳، ۳۱، ۳۲، ۷۶، ۱۳۱
 سرخس ۱۸
 سرکش ۸۰
 سرندید ۶۸
 سعد ۶۵
 سغد ۱۲۳
 سفرنامه ناصر خسرو ۵۱
 سفیدنج ۲۰
 سفینه البحار ۱۲۶
 سکندر ۹۳
 سلجوقیان ۱۸، ۲۰، ۳۰، ۱۱۹
 سمرقند ۱۷، ۱۸، ۲۳، ۳۳، ۳۴، ۴۱، ۷۱، ۱۱۹، ۱۲۳
- ذ
 ذخیره خوارزمشاهی ۱۰۸
- ر
 رادویانی ۳۷، ۱۳۰
 رستم فرخ زاد ۲۵، ۳۶
 رضا (ع) ۲۹، ۳۵
 دکتر رضازاده شفق ۱۲، ۴۵، ۵۱، ۱۳۱
 رضاقلی خان هدایت ۱۰، ۱۱، ۱۸، ۲۴، ۴۴، ۵۳
 روان کوشکو ۳۹، ۴۹
 رودکی ۷، ۱۳، ۱۷، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۵۱، ۹۸، ۱۰۰، ۱۲۳
 روم ۱۲۳
 ری ۳۰
 ریاض الشعراي واله داغستانی ۱۰
 رپیکا، ژان ۱۳، ۱۳۱
 ریو ۱۱
- ز
 زردشت ۱۲۱
 زریاب خوبی، دکتر عباس ۲۹، ۱۲۵
 زرین کوب، دکتر عبدالحسین ۲۱
- سنایی غزنوی ۳۳، ۸۰، ۱۰۰، ۱۲۰
 سنبادنامه ۷۲
 سنبادنامه رودکی ۷۷، ۱۱۵، ۱۳۱

۱۲۹، ۱۱۴	سوزنی سمرقندی ۱۲۶، ۴۵، ۲۶، ۹
صالح، علی پاشا ۱۲۹، ۱۲	سوسنگرد ۱۰۲
صحاح الفرس نخجوانی ۱۱، ۱۳، ۴۲،	سوغ سیاوش ۱۳۴، ۳۷
۱۳۲، ۹۲	سوغ سیاوشان ۳۷
صفا، دکتر ذبیح الله ۱۴، ۵	سیاستنامه ۱۸
صفار مرغزی ۲۱	سیاوش ۳۷
صفویه ۳۶، ۳۸، ۴۹، ۹۴، ۱۲۷	سیاه جامگان عباسی ۲۷
صور خیال در شعر فارسی ۱۵، ۳۱،	سیحون ۱۲۷
۱۳۳	

ش

ض	شاپور ذوالاکتاف ۱۲۲
ضیاء خجندی فارسی ۱۱۸، ۱۱۹	شاکر حَلَابِ بخاری ۱۱۳
	شاهنامه فردوسی ۱۷، ۲۵، ۲۹، ۳۶،

ط

طاعتی، دکتر عبدالعلی ۱۳	۴۲، ۵۶، ۷۲، ۱۲۳
طاهریان ۲۰	شاهنشاهی عضدالدوله ۳۸، ۱۳۱
طخارستان ۱۲۳، ۱۹	شفیعی کدکنی، دکتر محمدرضا ۱۵،
طغرل سلجوقی ۱۱۹	۳۱، ۸۹، ۱۳۱
طور سینا ۶۷	شمس الدین الغ تکسین ۱۲۷
طوس ۱۸	شمس خاله ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۶،
طهمورث ۲۰	شمس طبسی ۱۲۶
طیان مرغزی ۲۱، ۱۰۶	شمس قیس رازی ۱۱۲، ۱۲۸، ۱۳۰
	شوش ۱۰۲
	شوستر ۱۰۲

ع

عباسیان ۲۴، ۲۸، ۳۰، ۶۱، ۱۲۱	شهابی، دکتر عیسی ۱۳
عبدالجلیل قزوینی رازی ۹، ۱۴، ۵۷	شهربانو ۷۱
عبدالله برمکی [کاتب] ۱۱، ۱۴، ۳۹،	شهید بلخی ۱۷، ۲۶، ۴۶، ۱۱۴
۱۲۹، ۹۷، ۸۹	شیعه ۲۸، ۳۲

ص

عبدالله بن عامر بن کریم ۲۷	صاحب بن عباد ۷۹
عبدالملک [اول] سامانی ۲۲	صادقی، دکتر علی اشرف ۱۵، ۱۰۷،
عبدالملک [دوم] سامانی ۲۲	

- عربی، ابوجعفر ۲۲، ۱۴
 عتبی، ابوالحسین عبدالله بن احمد ۹
 ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۴، ۴۷، ۵۲، ۶۱، ۷۷، ۱۲۶
 فرغانه ۱۱۹
 فروزانفر، بدیع الزمان ۱۳، ۱۴، ۲۴
 عثمان مختاری ۱۲۱
 عثمانی (خلافت...) ۳۶
 عرفات العاشقین ۷، ۱۰، ۱۲، ۴۰، ۶۵
 ۱۳۰، ۱۲۵
 عروه ۶۶
 عسجدی مروزی ۱۰۳، ۲۱
 عفرا ۶۶
 علویان آسیای صغیر ۱۲۲
 علی (ع) ۹۱، ۸۲، ۳۷، ۳۴، ۲۸، ۱۱
 عمارة مروزی ۲۳، ۲۱
 عنصری ۳۵، ۴۷، ۵۹، ۱۱۲، ۱۱۳
 ۱۲۰، ۱۱۵
 عوفی، سدیدالدین محمد ۹، ۱۰، ۲۳
 ۱۳۱، ۳۳، ۳۱، ۴۵، ۵۲، ۵۷

ق

- قاجاریه ۱۲۴
 قراخانیان ۱۱۸
 قرشی ۲۸
 قرقوب ۱۰۲
 قزوینی، محمد ۱۰، ۱۴، ۱۲۳
 قطران تبریزی ۱۰۵، ۵۱
 قوامی رازی ۳۸، ۵۸
 قویم، علی ۱۴، ۱۳۱
 ک
 کاتارها ۱۲۲
 کاشان ماوراءالنهر ۱۱۹
 کتابخانه بانکی پورپنته ۱۲، ۴۰، ۵۹
 غ
 غز ۳۶، ۴۱، ۷۰، ۱۲۲
 غزنویان ۱۰، ۱۸، ۴۵، ۴۶
 ف
 فاطمیان مصر ۲۹، ۳۰، ۶۰، ۶۱
 فتوت نامه کاشفی ۴۹، ۱۱۱
 فتوح البلدان بلاذری ۲۷، ۱۳۰
 فخر جاجرمی ۴۶
 فرخی سیستانی ۷، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۴۶
 ۱۲۱، ۹۱، ۶۵
 فردوسی ۵، ۷، ۱۷، ۲۵، ۲۹، ۳۲، ۳۶
 ۳۷، ۴۰، ۴۴، ۴۷، ۵۲، ۶۰، ۷۷، ۱۲۵

- ۱۳۰
کتابخانه فاتح استانبول ۱۸
کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۱۵، ۶،
۱۲۴
کتابخانه ملی ملک ۱۲۹، ۱۰
کتابخانه موزه بریتانیا ۱۱۲، ۴۹، ۱۲،
۱۲۹
کتابخانه موزه توفیق‌پوسرای ۳۹، ۱۱
۱۲۹، ۱۱۱، ۵۹، ۴۹
کربلا ۷۰، ۵۹، ۴۰، ۳۶، ۳۴
کشف الاسرار میبدی ۱۲۵
کلیات شمس ۱۳۳
کلیله و دمنه ۷۷
کلیله و دمنه رودکی ۱۲۹، ۱۱۴
کنگره جهانی ناصر خسرو ۵۱، ۱۴، ۷،
۱۳۰، ۱۱۰
- گ
گبر ۱۲۲، ۷۱، ۴۱
گردیزی، عبدالحی ۱۳۱، ۲۴، ۱۹
گرشاسب‌نامه ۱۱۵، ۵۲
گلگشت در شعر و اندیشه حافظ ۶۹،
۱۰۵
گلچین معانی، احمد ۴۰، ۱۰
گوزگانان ۲۷
- ل
لازار، ژیلبر ۱۳۱، ۱۱۵، ۱۱۲، ۲۴، ۵
لباب الالباب ۳۱، ۲۲، ۱۸، ۱۳، ۹
۴۵، ۴۶، ۵۲، ۵۶، ۷۶، ۷۷، ۱۲، ۱۳۲
لب لباب قمرالدین ناصری ۱۱۲
- لیبی ۱۱۴، ۱۰۶
لسان، دکتر حسین ۱۲۴
لغت فرس اسدی ۲۴، ۱۵، ۱۳، ۱۱، ۷
۴۲، ۶۵، ۷۶، ۹۲، ۱۲۹
لغت نامه دهخدا ۱۲۰، ۷۶، ۱۳
لیلی ۶۷
- م
مازیار ۴۴
ماکان کاکلی دیلمی ۱۲۳
مأمون عباسی ۳۵، ۲۹، ۲۰
مانویان ۱۲۲، ۷۱، ۴۱، ۳۴
مانی ۱۲۳-۱۲۰، ۷۱، ۴۱
ماوراءالنهر ۴۲، ۴۱، ۳۷، ۱۸
ماهروی بندار ۲۳
ماهوی سوری ۲۳
مثنوی مولوی ۳۵
- مجتبایی، دکتر فتح‌الله ۱۲۹، ۵۲
مجدالدین ابواسحاق ۴۴، ۱۸، ۱۱
مجله آرمان ۵۸، ۴۸، ۱۴، ۱۳
مجله آینده ۱۵
مجله ارمغان ۱۴
مجله ایران‌شهر ۱۲۹، ۷۷، ۱۲
مجله ایران‌نامه ۲۹
مجله یغما ۳۹، ۳۴، ۲۶، ۱۴، ۱۲، ۷
۴۴، ۵۷، ۵۹، ۸۹، ۱۱۰، ۱۳۰
- مجمع الفرس سروری ۱۱
مجمع الفصحا ۵۷، ۴۰، ۲۴، ۱۲، ۱۰
۶۵، ۷۶
مجموع التواریخ و القصص ۱۱۸، ۹۱
۱۳۱، ۱۲۳

- مجموعه الفرس کمال ۱۱
مجموعه مقالات اقبال آشتیانی مجیر ۱۲، ۷۲، ۱۲۹
مجیر بیلقانی ۱۲۰
محتشم کاشی ۳۸، ۴۹
محدث، سیدحلال ۲۱
محمد خوارزمشاه ۳۵
محمود غزنوی ۱۳، ۲۲، ۲۴، ۳۰، ۴۵، ۴۷، ۵۲، ۵۶، ۹۷
مختاری غزنوی ۱۲۸
مرآت الجنان یافعی ۳۸
مرداویج ۴۴
مرغاب ۱۹
مرغیان ۱۹
مرگ، مرگو، مرگوش، مرگیانه ۱۹
مرو ۱۰، ۱۸-۲۳، ۲۷-۲۹، ۳۱، ۳۳، ۳۷، ۴۱، ۵۱، ۵۳، ۱۲۳
مرو شاهجان ۱۹
مرو شایگان ۱۹
مروان اموی ۳۹، ۸۸
مستعین عباسی ۳۹، ۹۲
مسکوب، شاهرخ ۳۷، ۱۳۱
مسیح ۱۲۱، مسیحا ۶۶
مسعود سعد سلمان ۱۲۱
مسعودی مروزی ۲۱، ۱۱۴
مشهد ۷، ۱۴، ۵۱
مرصادالعباد ۶۱، ۱۰۳
معتصم عباسی ۳۹، ۹۲
معروفی بلخی ۵۲، ۱۱۲، ۱۱۳
معزالدوله دیلمی ۳۶
معزی نیشابوری ۴۶، ۱۲۰
- معین، دکتر محمد ۱۳، ۱۴، ۵۷، ۱۱۸
مغول ۲۱، ۴۴
مفتاح المعاملات ۱۰۲
مقنع سردار سپیدجامگان ۲۷
منتصر، اسماعیل بن نوح سامانی ۲۳، ۲۴، ۲۸، ۷۴
منجیک ترمذی ۵۱، ۱۰۳، ۱۱۲
منصور اول سامانی ۲۲
منصور دوم سامانی ۲۲
منصور عباسی ۲۸
منوچهری دامغانی ۳۵، ۱۲۰، ۱۲۱
موسی، ییغوکلان ۱۱۸
مولوی ۷۷، ۱۳۱
مهستی گنجه‌ای ۶۹
مینورسکی ۱۱۸
مینوی، مجتبی ۲۷، ۷۲، ۱۱۰، ۱۱۸
- ن
ناصرالدین ابوبکر تگسین ۱۲۷
ناصرخسرو ۷، ۹، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۳۰-۳۴، ۳۷، ۴۴-۴۸، ۵۱-۶۱، ۶۴، ۸۸، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۱
نجوان ۱۲۵
نخشب ۲۸
نذیراحمد ۱۲، ۴۰، ۱۱۳، ۱۱۴
نزهة القلوب ۲۰
نزهة المجالس ۸۴
نسائم الاسحار ۲۲، ۱۳۲
نسف ۹، ۱۸، ۲۸
نظامی عروضی ۹، ۱۸، ۴۵، ۵۷، ۱۳۲

هرن ۱۹	نعمان بن منذر ۶۰
هفت اقلیم ۹۲، ۷۶، ۱۰	نفیسی، سعید ۵، ۱۰، ۱۳، ۲۲، ۴۶، ۴۹،
هند ۱۰، ۱۱، ۳۸، ۶۱، ۱۰۴	۵۷، ۷۳، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶،
هندوستان ۳۸	۱۱۹، ۱۳۲
هتینگ ۴۱	التفض ۹، ۱۳، ۱۴، ۲۵، ۳۱، ۳۴، ۴۶،
	۵۷-۵۹، ۶۸، ۱۳۱
ی	نگارخانه مانی ۱۲۱
یاد نامه ناصر خسرو ۱۴، ۱۳۰	نوایحی مروزی ۲۱
یادداشت‌های قزوینی ۱۲۳	نوح بن منصور سامانی ۲۲-۲۴
یاقوت حموی ۲۱	نوروزنامه ۷۲
یپغو ۳۷، ۱۱۸-۱۲۰	نیشابور ۲۰، ۲۳
یپغو ملک‌شاه ۱۱۸، ۱۲۰	نیمروز ۱۹
یزدگرد سوم ۱۹، ۲۱، ۲۳، ۲۸	
یزیداموی ۷۱	و
یعقوب لیث ۴۴	واله داغستانی ۱۰
یغما (ترک...) ۳۹، ۶۵	وامق و عذرای عنصری ۱۱۴
یمن ۱۰۶	
یمگان ۳۰	ه
یوسف ۶۷	هخامنشیان ۱۹
یوگوسلاوی ۱۲۲	هرات ۱۹

از دیگر آثار مؤلف (نگارش، تألیف، تصحیح)

الف. نگارش و تألیف

۱. داستانی به نام کتاب درسی، تاریخچه کتابهای درسی در ایران و گزارش اصلاح آن، از انتشارات وزارت فرهنگ (سابق)، اردیبهشت ۱۳۴۲
۲. نفوذ زبان و ادبیات فارسی در قلمرو عثمانی، از انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۰
۳. گزیده مرصاد العباد، چاپ اول، ۱۳۶۱، چاپ ششم، ۱۳۷۳
۴. گلگشت در شعر و اندیشه حافظ، از انتشارات علمی، ۱۳۶۸
۵. سفارتنامه‌های ایران، تاریخ روابط پانصد ساله ایران و عثمانی، توس، ۱۳۶۸
۶. زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، از انتشارات پازنگ، ۱۳۶۹
۷. تاریخ خوی، سرگذشت سه هزار ساله منطقه شمال غرب ایران و روابط سیاسی و تاریخی با اقوام همسایه، توس، ۱۳۷۲
۸. سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲
۹. مجموعه مقالات (زیر چاپ)

ب. تصحیح و تحقیق

۱. جهان نامه، متن کهن جغرافیایی، تألیف شده در ۶۰۵ هـ از محمد بن نجیب بکران طوسی، از انتشارات ابن‌سینا، ۱۳۴۲
۲. مفتاح المعاملات، متن ریاضی از قرن پنجم، از محمد بن ایوب طبری، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۹

۳. مرصاد العباد، متن مشهور عرفانی، از نجم دایه رازی، چاپ اول از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۲، چاپ دوم شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۶۵، چاپ سوم ۱۳۶۶، چاپ چهارم ۱۳۷۰
۴. رتبه الحیات، تنها اثر بازمانده از خواجه یوسف همدانی عارف بزرگ ایرانی و بنیان‌گذار طریقت نقشبندیه. به ضمیمه رساله الطیور، از نجم دایه رازی، توس ۱۳۶۲
۵. عالم آرای نادری، مفصل‌ترین زندگی‌نامه نادرشاه افشار و تاریخ عصر او از محمد کاظم وزیر مروی (۳ جلد) چاپ اول ۱۳۶۴ زوار، چاپ دوم، انتشارات علمی ۱۳۶۹
۶. نزهة المجالس، مجموعه ۴۰۰۰ رباعی برگزیده از ۳۰۰ شاعر پیش از مغول، تألیف جمال خلیل شروانی در نیمه اول قرن هفتم، زوار ۱۳۶۶
۷. شش فصل، کهن‌ترین متن علمی فارسی در فن نجوم، از محمد بن ایوب طبری، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱

